

است.^۲

تازیهای پیش از اسلام، بعدها نام «الاله» را که لقب «ماه» بود، به نام «الله» کوتاه کردند. تازیهای پیش از ظهور محمد و اسلام، حتی نام «الله» را برای نامگذاری فرزندان خود به کار می بردند. چنانکه می دانیم، نام پدر محمد «عبدالله» بوده است. این واقعیت تاریخی نشان می دهد که «الله» دست کم نمی تواند نام خدای یگانه ای باشد که محمد وانمود کرده است که او را به پیامبری برگزیده است. بنکه «الله» نام بتی بوده که تازیهای بت پرست و مشرک پیش از ظهور اسلام آنرا می پرستیدند.^۳

«سزار فرح» یکی از دانشمندان اسلام شناس می نویسد، عقیده براینکه «الله» همان خدای موسویان و مسیحیان است، یک اشتباه محض می باشد و هیچ دلیلی وجود ندارد که ما «الله» اسلام را همان خدائی که در تورات و انجیل آمده است، بدانیم.^۴

نویسنده این کتاب پدافندگر نوشته های پژوهشگران یادشده در بالا نیست و هیچ هدفی در مقایسه ادیان سامی و نشان دادن برتری یکی از آنها نسبت به دیگری ندارد، ولی آنچه که مسلم بوده و جای هیچ بحث و تردیدی باقی نمی گذارد، آنست که ادعای نویسندگان بالا در باره ماه پرستی تازیهها یک حقیقت تاریخی است که تمام سنگ نبشته های باستانی موجود، درستی این ادعا را تأکید کرده اند و اعتبار عقیده یادشده را نمی توان نادیده گرفت. بهمین دلیل است که «هلال ماه» یکی از نشانه های برگزیده بوسیله دین اسلام می باشد و می توان آنرا در بالای گنبدها و مناره های مساجد اسلامی مشاهده نمود. فرمود دیگر درستی عقیده مبنی بر ماه پرستی تازیان پیش از اسلام و جانشین شدن

^۲ Carlton S. Coon, *Southern Arabia* (Washington, D.C.: 1914), p. 398.

^۳ *Ibid.*, p. 399.

^۴ Caesar Farah, *Islam: Beliefs and Observations* (New York: Barrons, 1987), p.

«الله پرستی» به جای «ماه پرستی»، وجود «هلال ماه» در پرچم بسیاری از کشورهای مسلمان است. زیرا، کشورهای ترکیه، الجزیره، موریتانی، مالزی، تونس و جزایر کومور، در پرچم رسمی خود شکل ماه را به کار برده‌اند. در پرچم رسمی کشور مصر نیز پیش از استقلال و زمانی که جزء امپراطوری عثمانی بود، از ماه بهره گرفته شده بود، ولی هنگامی که مصر در سال ۱۹۲۳، استقلال یافت، شکل پرچم خود را تغییر داد. همچنین یکی دیگر از فرموده‌های ماه پرستی تازیان پیش از اسلام آنست که ماههای هجری قمری با پدید آمدن هلال ماه در آسمان آغاز و پایان می‌یابد. واژه «قمر» معنی «ماه» می‌دهد و بویژه مسلمانان روزه ماه رمضان را با دیدن هلال ماه در آسمان آغاز می‌کنند.



این بیکره که شناختگر ماه پرستی تازیان پیش از ظهور محمد و اسلام می‌باشد و اکنون در یکی از موزه‌های لندن وجود دارد، در منطقه خاور میانه کشف شده است.

در زمان ظهور محمد، تازیهای عربستان خدایان زیادی را می پرستیدند که شکل پیشرفته روح پرستی و سنگ پرستی بود. قبایل و طوائف گوناگون عرب در این زمان، در کنار خدایان ویژه خود که شمارشان به بیش از سیصد و شصت بت می رسید، خدائی را نیز که معتقد بودند، از سایر خدایان بزرگتر است، مورد پرستش قرار می دادند و او را «الله» می نامیدند. هر یک از خدایان یادشده، دارای مجسمه ای بودند که در زمان ظهور محمد در خانه کعبه نگهداری می شدند.

«گیب» از دانشمندان شهر امور خاور میانه نوشته است، دلیل اینکه محمد هرگز به تعریف و شرح «الله» در قرآن پرداخته، آنست که تازیها مدتها پیش از آنکه حتی وی زائیده شود، با نام «الله» آشنا بودند.^۶ دکتر «آرتور جفری» یکی از مشهورترین دانشمندان اسلام شناس در زمان حاضر و استاد کرسی بررسی های اسلامی و خاورمیانه در دانشگاه کلمبیا می نویسد: «نام (الله) به گونه ای که از خود قرآن نیز برمی آید، پیش از ظهور اسلام در سرزمین عربستان بسیار معمول و شناخته شده بود. در واقع نام «الله» و شکل موثث آن یعنی (اللآت) به کرات در میان نامهای مقدس سنگ نبشته های شمال افریقا دیده می شود.»^۷

واژه «الله»^۸ از کلمه مرکب «ال-اله» عربی گرفته شده است. «ال» حرف تعریف معین و «اله» واژه عربی «خدا» می باشد. «الله» یک واژه

^۶ H. R. Gibb, *Mohammedanism: A Historical Survey* (New York: Mentor Books, 1955), p. 38.

^۷ Arthur Jeffery, ed., *Islam: Muhammad and His Religion* (New York: The Liberal Arts Press, 1958), p. 85.

^۸ برای آگاهی بیشتر از ریشه واژه «الله» به بنمایه زیر مراجعه فرمایید.

J. Blau. "Arabic Lexicographical Miscellanies," *Journal of Semitic Studies*, vol. XVII, no. 2, 1972, pp. 173-190.

خارجی نیست که وارد زبان عرب شده باشد. این واژه حتی در زبان سریانی، عبری و یونانی نیز دیده نمی‌شود. «الله» یک واژه خالص عربی است که در سرزمین عربستان برای مفهوم «خدا» به کار برده می‌شد.

نمایه‌های گوناگون زیر که از معتبرترین دائرةالمعارف‌ها و کتب موجود برداشت شده، برای دیرباورترین پژوهشگران تردیدی باقی نخواهند گذاشت که واژه «الله» یک کلمه خالص عربی است که پیش از ظهور اسلام و محمد، تازیهای سرزمین عربستان، آنرا برای بت‌ها و خدایان خود به کار می‌بردند.

دائرةالمعارف دین و اخلاقیات هسینگ می‌نویسد: «ریشه واژه (الله)» به دوره‌های پیش از ظهور اسلام برمیگردد. (الله) یک واژه عادی برای ذکر نام خدا نیست و مسلمانان برای ذکر نام خدا باید واژه‌ای به غیر از (الله) برای خود گزینش کنند. (الله) واژه‌ای است که تنها در باره خدای عجیب و غریب اعراب به کار می‌رفته است.»^۹

دائرةالمعارف دین، می‌نویسد: «(الله)، واژه‌ای است که پیش از ظهور محمد و اسلام بوسیله اعراب استعمال می‌شد و مفهوم آن معادل با واژه بابلی (بل) به معنی (خدا) می‌باشد.»^{۱۰}

دائرةالمعارف بریتانیکا، می‌نویسد: «سنگ‌نبشته‌های عربی پیش از ظهور اسلام، به کرات واژه (الله) را به کار برده‌اند.»^{۱۱}

دائرةالمعارف اسلام، به ویراستاری «هوتسما» می‌نویسد: «تازیها پیش از ظهور محمد به نیایش و پرستش خدای والائی می‌پرداختند که (الله) نامیده می‌شد.»^{۱۲}

^۹ Encyclopedia of Religion and Ethics, ed., James Hastings (Edinburgh: T and T. Clark, 1908), F:326.

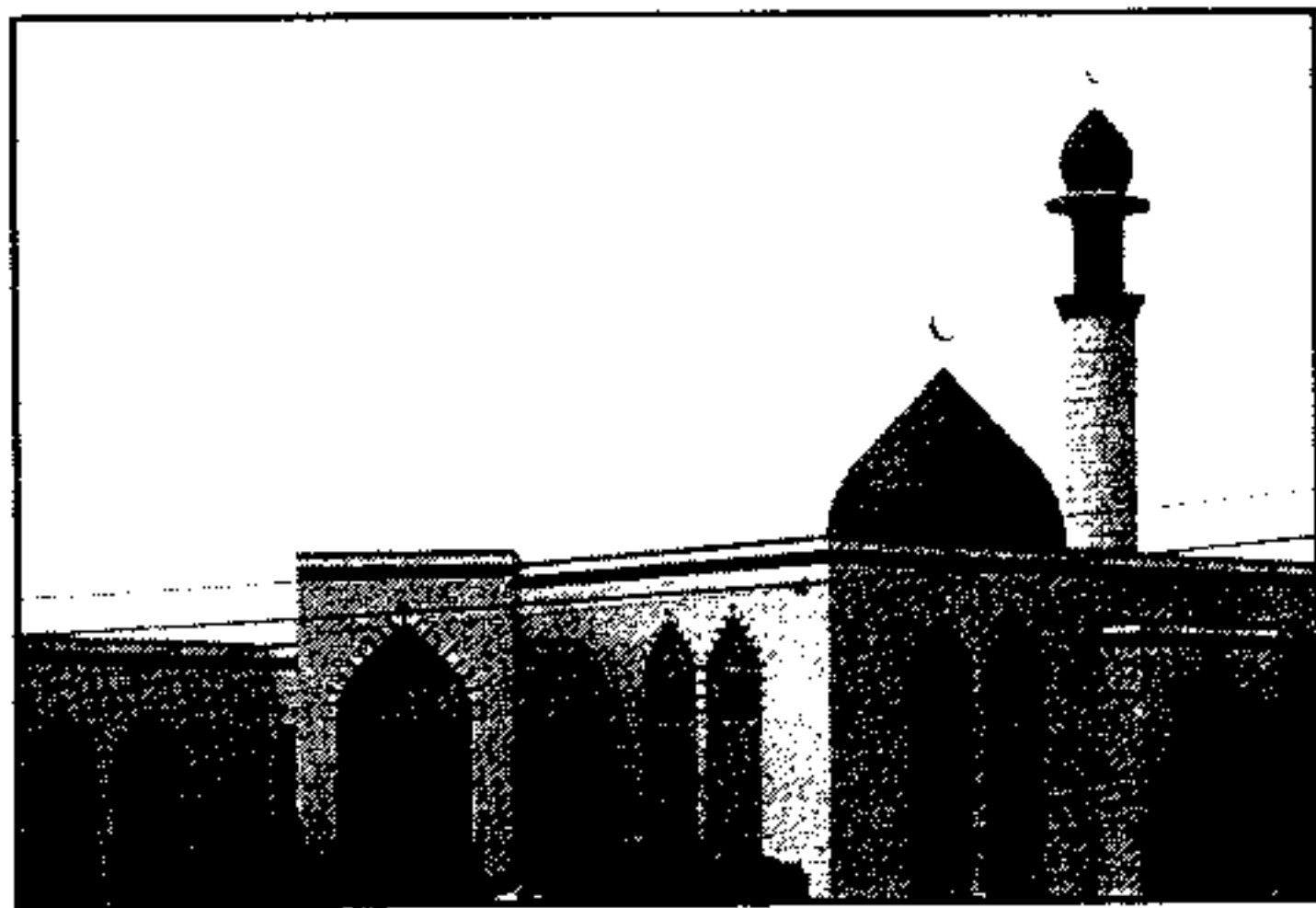
^{۱۰} Encyclopedia of Religion, eds., Paul Meagher, Thomas O'Brian, Consuela Aherence (Washington, D. C.: Corpus Pub., 1979), 1. 117.

^{۱۱} Encyclopedia Britannica, 1. 643.J.

^{۱۲} Encyclopedia of Islam, eds. Houtsma, Arnold, Basset, Hartman (Leiden: E. Brill, 1913), F:302.

دائرةالمعارف اسلام، به ویراستاری «گیب» می‌نویسد: «(الله) نام یکی از خدایان مکه بود که تازیهای سرزمین عربستان پیش از ظهور اسلام آنرا به کار می‌بردند.»^{۱۳}

دائرةالمعارف اسلام، به ویراستاری «لويس» می‌نویسد: «(الله،) نامی است که در نوشته‌های پیش از ظهور اسلام بسیار به چشم می‌خورد... با توجه به فزونی کاربردی که این واژه داشته، بعدها از «ال-اله» به «الله» کوتاه شده است. این واژه در اشعاری که بوسیله شعرای پیش از اسلام سروده شده، بسیار به کار رفته است.»^{۱۴}



مسجد اسلامی شهر کلمیا در ایالت میسوری کشورهای متحده امریکای شمالی. به تصویرهای ماه در بالای گنبد و مناره مسجد توجه فرمایید.

^{۱۳} *Encyclopedia of Islam*, ed. Gibb, I:406.

^{۱۴} *Encyclopedia of Islam*, eds. Lewis, Menage, Pellat, Schacht (Leiden: E. J. Brill, 1913), I:302.

دائرة المعارف افسانه‌ها و اساطیر دنیا، می‌نویسد: «نام (الله) پیش از ظهور محمد بوسیله تازیها به کار می‌رفته است.»^{۱۵}

«هنری پریرود اسمیت»، استاد دانشگاه هاروارد می‌نویسد: «پیش از ظهور اسلام، واژه (الله) بوسیله تازیها مورد استفاده قرار می‌گرفته است.»^{۱۶}
 دکتر «کنت کرگ»، یکی از دانشمندان علوم اسلامی می‌نویسد: «تمام نوشته‌ها و آثار باستانی پیش از ظهور اسلام در عربستان نشان می‌دهند که نام (الله) بوسیله تازیها مورد استعمال فراوان داشته است.»^{۱۷}

دکتر «مونتگومری وات» می‌نویسد: «در سالهای اخیر من به این نتیجه رسیده‌ام که برای فهم دین محمد و مبانی اسلام باید به وجود (الله) به عنوان یک خدای بزرگ در مکه توجه زیاد معمول داشت. بدیهی است که الله پرستی یک نوع بت پرستی بوده، ولی البته با بت پرستی معمولی تفاوت داشته و آنرا باید در جستاری جداگانه بررسی نمود.»^{۱۸}

«سزار فرح» در باره مفهوم واژه «الله» پیش از ظهور اسلام نتیجه می‌گیرد: «بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد باور کنیم که (الله) بوسیله کلمی‌ها و مسیحی‌ها به اسلام منتقل شده است.»^{۱۹}

«وری» یکی از مترجمان معروف قرآن می‌نویسد: «پیش از ظهور اسلام

¹⁵ The Facts on File: *Encyclopedia of World Mythology and Legend*, ed. Anthony Mercantante (New York: The facts on File: 1983), I:41.

¹⁶ Henry Preserved Smith, *The Bible and Islam: or The Influence of the Old and New Testament on the Religion of Mohammed* (New York: Charles Scribner's Sons, 1897), p.102.

¹⁷ Kenneth Cragg, *The Call of the Minaret* (New York: Oxford University Press, 1956), p.31

¹⁸ William Montgomery watt, *Mohammad's Mecca*, p. vii; *Belief in a High God in Pre-Islamic Mecca*, "Journal of Semitic Studies", vol. 16, 1971, pp. 35-40.

¹⁹ Caesar Farah, *Islam: Beliefs and Observations* (New York: Barrons, 1987), p.28.

الله پرستی و همچنین پرستش (بعال،^{۲۰} هر دو نوعی از پرستیدن خورشید، ماه و ستارگان بوده است.^{۲۱})

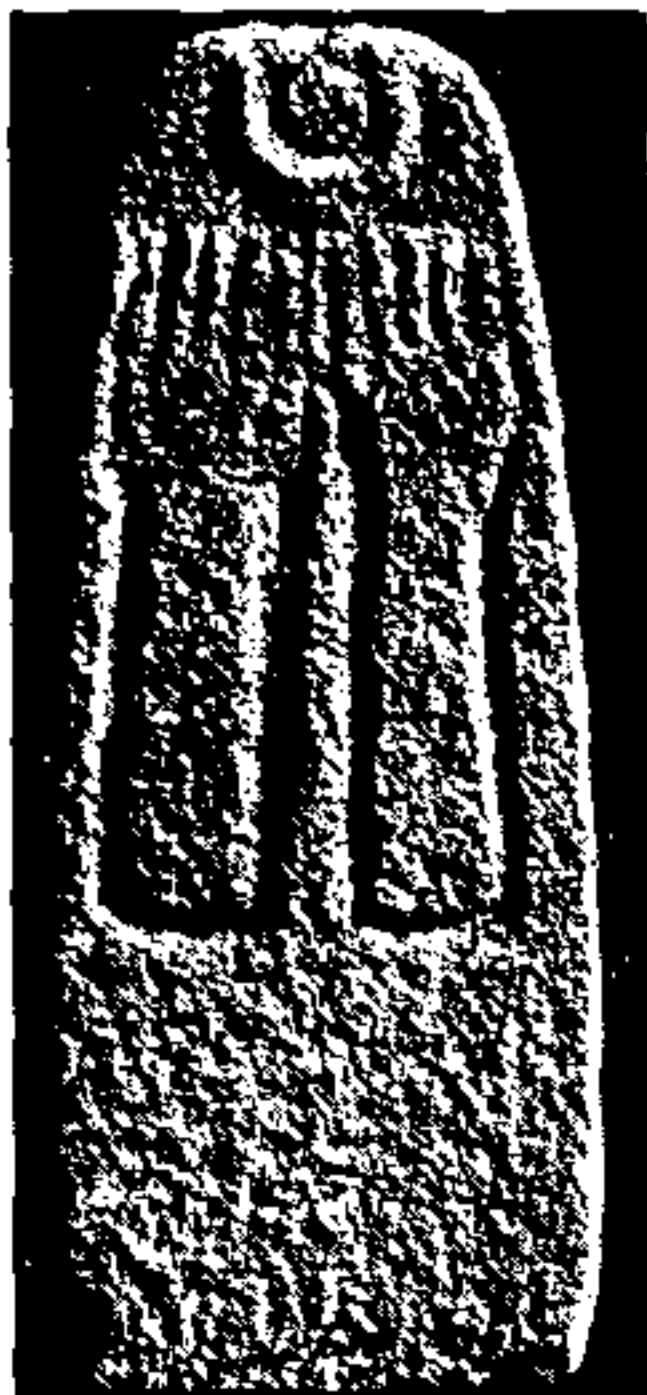
در آغاز سده هفتم میلادی، هنگامی که طایفه قریش و سایر تازیها، در آستانه ترک زندگی چادرنشینی و ورود به زندگی شهرنشینی بودند و بتدریج مشکلات زندگی شهرنشینی را لمس می کردند، محمد بن عبدالله به ظهور پیوست و تازیها دین جدید او را به عنوان پیامی برای حل مشکلات ورود به زندگی شهرنشینی پذیرش کردند. پیامبران بزرگ اسرائیلیها نیز در هنگامی که اسرائیلیها در حال ترک زندگی چادرنشینی و ورود به زندگی شهرنشینی بودند، ظهور کردند. بطور کلی می توان گفت که ادیان جهانی همه در فراگرد تجارقی شهرها ظهور کرده اند. یکی از ویژگیهای تبدیل زندگی چادرنشینی به شهرنشینی، همیشه انتقال پاره ای قدرتهای انحصاری پادشاهان و فرمانروایان فتودال و اشرافی به بازرگانان بوده است. گذشته از آن، هنگامی که افراد مردم پا به زندگی شهرنشینی می گذارند، بیدرنگ فاصله طبقاتی بین ثروتمندان و تهیدستان، آنها را به خود می آورد و به فکر برطرف کردن بیدادگریهای اجتماعی می افتند. تاریخچه ادیان بزرگ جهانی نشان می دهد که تمام رهبران بزرگ مذهبی و پیامبران برای جلب توجه توده های مردم، پیامهای دینی خود را در جهت جانبداری از محرومین اجتماع و تهیدستان اعلام کرده و با این روش ادیان خود را مورد پذیرش مردم قرار داده اند.

این حقیقت تاریخی، در زمانی که محمد در شبه جزیره عربستان عنوان پیامبری به خود بست، به خوبی مشاهده می شود. در آغاز قرن هفتم میلادی، شهر مکه به شکل یک مرکز مهم تجارقی درآمده و مشرکین و بت پرستان

^{۲۰} Baal یکی از خدایان سرزمین های فنیقیه و فلسطین در ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح بوده است.

^{۲۱} E. M. Wherry, *A Comprehensive Commentary on the Quran* (Osnabruck: Otto Zeller Verlag, 1973), p.36.

عربستان، بتدریج از چادر نشینی وارد زندگی شهرنشینی می‌شدند و محیط اجتماعی شبه‌جزیره عربستان برای ظهور رهبری که پیام آور حذف فاصله طبقاتی بین ثروتمندان و تهیدستان باشد، از هر جهت آماده شده بود. با این وجود، مغزدائی تازیهای عربستان از خدایان سنتی آنها و بویژه «الله» کار ساده و آسانی نبود. از اینرو، محمد که از نوع رهبری سرشاری برخوردار بود، بر آن شد تا به کیفیتی هم بت پرستی را از بین براندازد و هم اینکه عقیده به «الله» و بویژه «الله بزرگتر» از سایر بت‌ها را برای تازیها نگهدارد تا بدینوسیله آنها را به برنامه رسالت خود جلب و راضی نماید.



در بالای این سنگ‌نبشته
تصویر ماه وجود دارد و
دو دست به شکل نیایش
و پرستش به سوی آن
دراز شده است.

در واقع پیام محمد به همکیشان تازی خود این بود که وی گفت: «شما بر پایه معتقدات اجدادی خود عقیده دارید که (الله) بزرگترین خدای شماست، من با این اندیشه گری شما و پرستیدن (الله) مخالفتی ندارم، بلکه انتظارم از شما اینست که با نگهداری معتقدات پیشین خود در باره (الله)، این عقیده را نیز پذیرش کنید که (الله) خدای یگانه و بی‌همتا بوده و بغیر از او خدای دیگری وجود ندارد. من نه با (الله) شما مخالفتی دارم و نه اینکه قصد دارم، (الله) را از شما بگیرم، بلکه تنها هدفم آنست که دختران او و سایر بت‌ها را از شمار خدایانی که پرستش می‌کنید، حذف کنم.»

چون سخن از دختران «الله» که به «بنات‌الله» مشهور بودند، رفت و این موضوع شالوده و بنیاد شعار «الله اکبر» را تشکیل می‌دهد، از اینرو بی‌مناسبت نیست، پیش از ادامه دنباله بحث، در باره «بنات‌الله» شرحی به‌خامه درآوریم.

بنات‌الله (دختران الله)

«بنت» در زبان تازی معنی «دختر» می‌دهد و جمع آن «بنات» به معنی «دختران» می‌باشد. بنابراین «بنات‌الله» معنی «دختران الله» را می‌دهد. «دختران الله» سه بت مؤنث «لات»، «عزى» و «منات» بوده که مورد پرستش تازیهای پیش از ظهور محمد و اسلام بوده‌اند. آیه‌های ۱۹ تا ۲۱ سوره نجم در کتاب قرآن، به ذکر نام بت‌های «لات، عزى و منات» پرداخته و آیه ۲۱ سوره نجم، این سه بت را «بنات‌الله» و یا «دختران الله» نامیده است.

لات

«لات» نام بت طایفه «ثقیف» در «طائف» نزدیک مکه بوده که افراد طایفه قریش و سایر طوایف عرب آنرا مورد پرستش قرار می‌دادند. نام «لات» تنها یکبار در آیه ۱۹ سوره نجم قرآن ذکر شده است. بت «لات» به شکل چهارگوشه از سنگ سفید خارا ساخته شده بود.

در باره تاریخچه ایجاد بت «لات» می گویند، در زمانهای پیشین، مردی روی سنگی که بت یادشده از آن ساخته شده بود، می نشست و به زوار و حجاج زمان جاهلیت که دور خانه کعبه طواف می کردند، روغن می فروخت و آردهای گندم و جوی آنها را با روغن درهم می آمیخت و بهمین سبب، به آن مرد نام «لات» (به تشدید تا) که معنی آمیزنده روغن و آرد می دهد، داده بودند. پس از مرگ آن مرد، «عمر بن لحي» بنیانگزار طایفه مشهور «خزاعه» اظهار داشت که آن مرد نمرده، بلکه به درون سنگ داخل شده است. این رویداد سبب شد که مردم آن سنگ را به نام مرد روغن فروش «لات» نامیدند و به پرستش آن پرداختند. بعدها، مردم با از بین بردن تشدید «تا» نام بت را «لات» خواندند.

گروه دیگری، تاریخچه بالا را برای بت «لات» رد می کنند و عقیده دارند، «لات» نخست در سوریه به نام «بابرجیتس» مورد پرستش بوده و آنرا همسر «حداد» خدای باران می پنداشته اند. بعدها، پرستش الهه یادشده از سوریه به عربستان سرایت یافته و تازیها «لات» را نماد خورشید می دانسته و حتی مشهور است که «ابوسفیان»، پسر عم و برادر رضاعی محمد بن عبدالله، بت «لات» را در جنگ «احد» با خود همراه داشته است. یکی از بنمایه های معتبر می نویسد، الهه «لات» مانند الهه یونانی Demeter نماد زمین و فروزه بارداری و میوه های آنست و از این نظر مردم به پرستش آن پرداخته اند. کتاب یادشده می نویسد، زنها برای گرفتن نیازهای خود، بدون لباس با بدن لخت در برابر بت «لات» ظاهر می شدند و به گرد آن طواف می کردند تا بت یادشده نیازهای آنها را پاسخ گوید.^{۲۲}

محمد بن عبدالله، پس از پیروزی بر مکه، «مغیره بن شعبه» را که با متولی «لات» به نام «عتاب بن مالک» خویشاوندی داشت، مأمور نابود کردن خانه بت

^{۲۲} Mishkat al-Masabih, trans. James Robson (Lahore, Pakistan: Kashmir Bazar, (1965), Book X C. I. Chapter 2.

«لات» نمود و آن خانه به دست وی ویران و نابود گردید. پس از ویران شدن بت «لات» زنهای طایفه «ثقیف» در سوگ نابودی آن دست به گریه و شیون زدند، ولی «شداد بن عارض» آنها را از این کار بازداشت و به آنها سفارش کرد که به جای بت یادشده به پرستش «الله» یگانه پردازند. چندی بعد، در محلّ معبد «لات» مسجد طایف بنا شد و در محلی که سنگ چهارگوشه بت قرار داشت، مناره مسجد بنا گردید.

آنچه که از چکیده تاریخچه و شرح چگونگی وجودی بت «لات» برمی آید، آنست که این بت به نام یکی از دختران «الله»، یعنی همان التهی که امروز مسلمانان با شعار «الله اکبر» آنرا یاد می کنند، بوده و صفت «اکبر» به معنی «بزرگتر» که بزودی وارد شرح جزئیات آن خواهیم شد، به بت «لات» وابستگی داشته است.

عزّی

«عزّی» که در زبان تازی معنی «عظیم» و یا «قوی ترین» می دهد، یکی از بت های تازیهای پیش از اسلام بوده که آنرا به نام «ستاره صبح» می نامیدند. بت «عزّی» در نواحی گوناگون عربستان بوسیله قبایل مختلف پرستش می شده و بویژه در نزد طایفه های «غطفان»، «خزاعه» و «قریش» اهمیتی بسزا داشته، تا جائی که «ابو لهب» عموی محمد و چند تن دیگر از افراد طایفه «قریش» از جمله «قصی بن کلاب بن مره»، بنیانگزار قبیله «بنو عبدالعزّی» به نام «عبدالعزّی» و یا «بنده عزّی» نامیده می شدند. نخستین کسی که بت «عزّی» را مورد پرستش قرار داده، «ظالم بن اسعد» بوده است. «مانوگان» می نویسند، محمد بن عبدالله پیش از ادعای پیامبری، خود به پرستش بت «عزّی» می پرداخته است.^{۲۳}

معبد بت «عزّی» در «وادی النحله» در بالای «ذات العرق» در سر راه

^{۲۳} Patricia Monaghan, *The Book of Goddess and Heroines* (New York: E. P. Dutton, 1981), p. 10.

عراق به مکه واقع بوده است. این معبد از چوب اقاویا ساخته شده و دارای سه قسمت بود. در قسمت اول؛ خود بت، در قسمت دوم؛ سنگ مقدس و در قسمت سوم که «غیب» نامیده می شد، برای بت قربانی می کشتند.

بت «عُزَی» در عربستان دارای معابد زیاد بوده و از جمله در «تبوک» بتکده‌ای به نام بت «عُزَی» وجود داشته است. در زمانی که «ابوسفیان» با محمد جنگ می کرد، سپاهیانش پرچمی با خود حمل می کردند که روی آن چهره بت «عُزَی» نقش بسته بود. «ابوسفیان» در هنگام جنگ فریاد می زد، «عُزَی» جنگ را به نفع ما پایان خواهد داد، نه شما.

«منذر چهارم» از پادشاهان «بنی لخم» به «عُزَی» سوگند یاد کرده و می گوید، «منذر سوم» چهارصد نفر اسیر را برای بت «عُزَی» قربانی کرده است.

محمد بن عبدالله، پس از پیروزی بر مکه، «خالد بن ولید» را برای شکست بت «عُزَی» و ویران کردن پرستشگاه آن مأمور کرد و وی آنرا نابود نمود.

اعتقاد به «عُزَی» تا حدود یکهزار سال پس از انهدام آن باقی ماند و تازیها مانند زمانهای پیشین آنرا می پرستیدند. اعراب پیش از اسلام عقیده داشتند که سرنوشت آنها در اختیار بت نامبرده می باشد.

مَنَات

نام بت «منات» در آیه ۲۰ سوره نجم قرآن، به دنبال نامهای «لات» و «عُزَی» آمده است. بت «منات» پس از بت‌های «لات» و «عُزَی» سومین بت توانمند عربستان پیش از ظهور اسلام بوده است. در باره ریشه لغوی این بت، زبان‌شناسان عقیده دارند که نام «منات» از واژه «منا» به معنی «ربختن» گرفته شده است. زیرا چون تازیها خون قربانیان خود را بیشتر از سایر بت‌ها نثار بت «منات» می کردند، از اینرو به این بت «منات» نام دادند. تاریخ‌نویسان عرب نوشته‌اند، «منات» نخستین بتی است که «عمر بن لُحی» از «بلغا»

به «حجاز» آورده است. این بت مورد پرستش طایفه‌های «هزایل» و «خزاعه» بوده و در کنار دریا بین مکه و مدینه در ناحیه «مشل» قرار داشته و به شکل مجسمه‌ای از سنگ سیاه بوده است. «ابن هشام» نوشته است که بت «منات» مورد پرستش طایفه‌های «اوس» و «خزرج» بوده و ابن‌العربی از «اسحاق» روایت کرده است که «منات» بت طایفه‌های «ازد» و «بنی‌عسّان» بوده است.

گروهی از پژوهشگران تازی عقیده دارند، تشریفات که در حال حاضر در مراسم حج در «منی» انجام می‌گیرد، با بت «منات» پیوند دارد.^{۲۴} «کلبی» نیز روایت کرده است که تشریفات انجام مراسم مذهبی بت «منات» بیش از سایر بت‌ها بوده است.

در سال هشتم هجری قمری پس از اینکه محمد بر مکه پیروز شد، علی بن ابیطالب را مأمور ویران کردن پرستشگاه بت «منات» نمود و وی آنرا نابود کرد. گروهی نیز باور دارند که این کار بوسیله «ابوسفیان» انجام شده است. سه بت «لات»، «عزی» و «منات» برای تازیها جنبه و فروزه‌مادینگی داشته و تشکیل یک زن کامل را می‌داده که سه دوره از زندگی زنها را دربر می‌گرفته است. بت «عزی» جوانی زن را دربر می‌گرفته، بت «لات» با میانسالگی زنان پیوند داشته و سبب باروری و برکت و سعادت زن می‌شده و بت «منات» سالخوردگی و سرانجام مرگ او را رقم می‌زده است.^{۲۵}

معنی عبارت «الله اکبر»

هدف ما در شرح این بخش از کتاب آنست که با فرموده‌های منطقی و همه‌پذیر نشان دهیم که عبارت «الله اکبر» که از هر عبارت مذهبی بیشتر بوسیله مسلمانان در عبادات روزانه بر زبان رانده می‌شود، گذشته از پیشینه تاریخی و

^{۲۴} Ibid., pp. 10-11.

^{۲۵} Ibid., pp. 200-201.

ستی، حتی از لحاظ معنی واژه نیز دارای مفهوم بت پرستی بوده و از یادبودهای باقی مانده مراسم بت پرستی دوره جاهلیت تازیهای پیش از ظهور محمد و اسلام می باشد.

برای این منظور، نخست به بررسی سرشت وجودی «الله» و شناسنامه او و نیز چگونگی بت های «بنات الله» پرداختیم و اکنون نوبت آن فرا رسیده است که عبارت «الله اکبر» یعنی شعاری را که شالوده اسلام بر آن پایه ریزی شده، از نظر مفهوم واژه، مورد بررسی قرار دهیم.

بدیهی است که هر گاه برای این منظور تنها بر پایه فرهنگ همگانی مردم، به شرح مفهوم عبارت یاد شده بپردازیم، مفسران و نویسندگان اسلامی که با تمام وجود کوشش می کنند با توجیحات و تفسیرات ظاهر فریب، به اصول و موازین مسخره و نابخردانه کتاب قرآن و اصول دین اسلام، رنگ منطقی بزنند، می گویند که هدف از واژه «اکبر» چنین و چنان بوده است، ولی ما چند لغت نامه و فرهنگ لغت از مشهورترین و معتبرترین لغت نامه های عربی به عربی، انگلیسی به فارسی و فارسی به عربی را گزینش می کنیم تا بر پایه نوشته های آنها مفهوم «الله اکبر» را توجیه نمائیم. همچنین برای اینکه هیچ اشکال تفاهمی برای خوانندگان ارجمند این کتاب فراهم نشود و برای نویسندگان مذهبی نیز که نقاط ضعف اصول و احکام خنده آور مذهبی را با هنر واژه پردازیهای خود از سیاه به سفید تبدیل می کنند، هیچ بهانه ای باقی نماند، ما تصاویر بریده های لغت نامه های یاد شده را به شرح زیر در این کتاب به چاپ می رسانیم.

لغت نامه دهخدا،^{۱۶} از معتبرترین لغت نامه های زبان فارسی واژه «کبیر» را از قول لغت نامه های ناظم الاطباء، آندراج و ترجمان القرآن جرجانی به «بزرگ و کلان» ترجمه کرده و واژه «اکبر» را از قول همان لغت نامه ها، «بزرگتر»

معنی کرده است. فرهنگ فارسی دکتر معین،^{۲۷} واژه «کبیر» را «بزرگ، کلان، بزرگ‌قدر» و واژه «اکبر» را «بزرگتر و مهتر» معنی کرده است. بدیهی است که لغت‌نامه اقرب‌الموارد،^{۲۸} پس از ترجمه واژه «اکبر» به «بزرگتر» افزوده است، «الله اکبر من کل کبیر»، یعنی «الله بزرگتر از هر بزرگی است.» ولی، تردید نیست که این نوآوریهای زیانکارانه و نادرست ادبی، احساسی و تعاونی قادر نخواهند بود، گودالهای ژرف نابخردانه و خرافی اصول مذهبی را پر نمایند. باید از این لغت‌نامه‌نویس پرسش کرد، آیا با نوآوری جمله‌ای که احساس خرافی او را راضی می‌کند، می‌توان آنهمه واژه‌های «کبیر» و «اکبر» را که در کتاب قرآن به کار رفته نادیده گرفت و یا مفهوم آنها را تغییر داد. وانگهی در کجای قرآن چنین تعریف هنرمندانه‌ای از واژه‌های «کبیر» و «اکبر» شده که او در لغت‌نامه خود اینچنین از مفهوم خرافی «الله اکبر» زهرستانی کرده است! آیا اگر او واژه «اکبر» را در لغت‌نامه خود «بزرگ» ترجمه کند، خوانندگان کتاب به نادانی او نخواهند خندید؟ آیا منطق اجازه می‌دهد که او واژه «اکبر» را در لغت‌نامه‌اش «بزرگتر» ترجمه کند، ولی به دنبال آن بگوید: «الله اکبر من کل کبیر»، و بدینوسیله درستی گفتار پیشین خود را نفی کند.

مؤلف لغت‌نامه اقرب‌الموارد، در این بزه ادبی تنها نیست، بلکه گروه زیادی از مفسران قرآن که در تفسیر موارد نابخردانه و غیر منطقی بسیاری از اصول و احکام قرآن درمانده‌اند، به‌نوعی از شاهکارهای مزورانه او توسل جسته‌اند.^{۲۹}

^{۲۷} دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی (تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۴)، صفحه‌های ۳۲۸ و ۲۸۹۴.

^{۲۸} سعید الجوزی‌الملبنانی، اقرب‌الموارد (بیروت: ۱۸۸۹ میلادی)، صفحه ۱۰۶۱.

^{۲۹} به‌مطالب فصل هشتم کتاب بازشناسی قرآن، زیر فرنام «ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن» از همین نویسنده

به هر روی، برای اثبات این جستار، به چاپ تصاویر مفاهیم «کبير» و «اكبر» در مشهورترین و معتبرترین لغت‌نامه‌ها می‌پردازیم.

فرهنگ عربی به عربی المنجد

الكبير - من أسماء تعالیٰ ۱۱ و - ج كَبَرٌ وكَبْرًا . عكس الصغير ۱۱ العلم والرئيس ۱۱ الأسمى مقامًا ، الأبرز ، نقول : كبير القضاة ، و : كبير الأساقفة ۱۱ والكبار ، من هم أسمى مرتبة وأبرز بالنسبة إلى غيرهم في البيت أو البلاك أو المهنة ، نحو : كبار الموظفين ۲۳ .
الأكبر - [كبر] : الإكبر أو ج أكابر وأكابر . اسم تفضيل ، يقال : الأكبر والأضمر ، أي الكبير والصغير ۱۱ ، أكابر القوم : شراؤهم ۲۴ .

فرهنگ عربی به عربی الهادی

أكبر الأكبر اسم تفضيل، وهو أكبر من كل من كان أو أكبر منه قدرًا أو حجمًا، والله أكبر، أي أكبر من كل كبير. والأكبر من الناس هو الأرفع مقامًا والأعظم، والجمع أكابر. وأكابر القوم أشرفهم، والأكبران: أبو بكر وعمر ۳۰ .

كبير الكبير من أسماء الله تعالى. والكبير هو الأعظم حجمًا أو قدرًا أو ميثاقًا، ويقال: له رأس كبير، وهو كبير في نفسه، وهو كبير السن وكبير قومه. والجمع كبراء وأكابر ۳۱ .

أكبر (أكبر بأكبر إكبارًا) الرجل الشيء غده كبيرًا. وأكبر الرجل زيدا لعلمه وفضله وعظمه وأجنه. وأكبرت المرأة وضعت مولودًا كبيرًا ۳۲ .

فرهنگ انگلیسی به عربی المورد

(۱) بزرگ (great) (adj. : adv. واسع ر. دج ۱ و اسع ر. ادع) (۲) (in ~ detail) (۳) (the ~ majority) (۴) شدید عن نحو استثنای (a pair of ~ winds) (۵) (۱) مقصد به [with pride] (۶) (۵) (أبو كبير، عظیم، شهر) (Alexander the ~) (۷) (۶) (بزرگ، مدید، طویل) (a ~ while) (۸) (۷) (تیمی) (in the ~ half) (۹) (۸) (جمع - نیل) (thoughts) (۱۰) (۹) (بزرگ، بلوغ) (at chess) (۱۱) (۱۰) (بزرگ، متحسین) (We had a ~ time.) (۱۲) (۱۱) (بزرگ، متحسین) (Things are going ~) ۳۳

فرهنگ فارسی به عربی الفارسیه

بزرگه : الكبير ، العظیم ، الجلیل :
الرئيس ، الشيخ ۳۴ .

۳۰ حسن سعیدالکریمی، الهادی (بنان، بیروت: دارالنبان للطباعة والنشر، ۱۹۹۲/۱۹۹۳)، صفحه ۷

۳۱ همان کتاب، همان صفحه.

۳۲ همان کتاب، صفحه ۶

۳۳ المعجم اللغوي (بنان، بیروت: دارالمشرق، ۱۹۸۶)، صفحه ۸۳۰

۳۴ همان کتاب، همان صفحه.

۳۵ میر بلعکی، المورد: قاموس انگلیسی - عربی (لسان، بیروت: دارالعلم ملایس، ۱۹۸۴)، صفحه ۱۰۰

۳۶ دکتر عبدالنعم محمد حسینی، قاموس الفارسیه فارسی - عربی (بنان، بیروت: ۱۹۸۲)، صفحه ۱۰۳

چنانکه مشاهده می‌شود، تمام لغت‌نامه‌های بالا، خواه عربی به عربی، فارسی به عربی و یا انگلیسی به عربی، همه واژه «اکبر» را اسم تفصیلی واژه «کبیر» دانسته و آنرا «بزرگتر» و واژه «کبیر» را نیز «بزرگ» ترجمه کرده‌اند. آیا نوشته‌های اینهمه لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌های معتبر و مشهور که از بین دهها لغت‌نامه و فرهنگ لغت دیگر گزینش شده، هیچ تردیدی باقی خواهد گذاشت که واژه «اکبر» معنی «بزرگتر» و عبارت «الله اکبر» معنی «الله بزرگتر» می‌دهد؟ ولی آیا «الله» بزرگتر از چه کس و یا چه کسانی است؟ پیش از اینکه بیشتر در باره این پرسش توضیح دهیم، بهتر است، اکنون مفهوم «کبیر» به معنی «بزرگ» و «اکبر» به مفهوم «بزرگتر» را در آیه‌های کتاب قرآن بررسی کنیم. برای این منظور، ده شمار از آیه‌های گوناگون قرآن را که در هر یک از آنها صفات «اکبر» و «کبیر» به کار رفته با ترجمه فارسی آنها از قرآن معتبر چاپ سازمان اوقاف و امور خیریه جمهوری اسلامی ایران، زیر فرمان القرآن الکریم ذکر می‌کنیم.

آیه ۲۱۷ سوره بقره: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ**

«از تو راجع به جنگ در ماه حرام پرسش می‌کنند، بگو گناهی است بزرگ ولی بازداشتن مردم از راه (الله) و کفر به (الله) و پایمال کردن حرمت حرم (الله) و بیرون کردن اهل حرم نزد (الله) گناهی است بزرگتر...»

آیه ۲۱۹ سوره بقره: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا**

«در باره شراب و قمار از تو پرسش می‌کنند، بگو در آنها گناهی (کبیر، یعنی بزرگ) هست و سودهایی نیز برای مردم دارد، ولی گناه آنها (اکبر، یعنی بزرگتر) از سود آنهاست...»

آیه ۲۸۲ سوره بقره: **وَلَا تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا**

«... و مسامحه نکنید در نوشتن آن، چه معامله کوچک باشد و چه بزرگ...»

آیه ۲ سوره نساء: **إِنَّهُ كَانَ حُبًّا كَبِيرًا**

«... که این گناهی بزرگ است...»

آیه ۳۴ سوره نساء: **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا**

«... به درستی که (الله) عالی شأن و بزرگ است.»

آیه ۷۸ سوره انعام: **فَلَمَّا رَأَى السَّمْسُ بِأَرْزَاقِهَا هَذَا أَكْبَرُ**

«... پس چون خورشید درخشان را دید باز برای ارشاد قوم خود گفت این

خدای من است که بزرگتر است...»

آیه ۷۳ سوره انفال: **تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَقَسَادٌ كَبِيرٌ**

«... همانا فتنه و فساد بزرگ روی زمین...»

آیه ۶۱ سوره بونس: **وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ**

«... و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آنهمه در کتاب مبین ذکر شده است.»

آیه ۴۱ سوره نحل: **وَلَا أَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ**

«... و همچنین پاداش آخرت ایشان بزرگتر است، اگر بدانند.»

آیه ۳۱ سوره اسراء: **إِنَّ قَلْبَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا**

«... زیرا کشتن آنها گناهی بزرگ است.»

به گونه‌ای که مشاهده می‌شود، در هر یک از آیه‌های بالا واژه «اکبر» با

مفهوم «بزرگتر» و «کبیر» با معنی «بزرگ» ترجمه شده است. برای مثال،

آیه ۲۱۹ سوره بقره می‌گوید: «در باره شراب و قمار از تو پرسش می‌کنند،

بگو در آنها گناهی (کبیر، یعنی بزرگ) هست و سودهایی نیز برای مردم

دارد، ولی گناه آنها (اکبر، یعنی بزرگتر) از سود آنهاست. در تمام آیه‌های

بالا و سایر آیه‌های قرآن که در آنها واژه‌های «کبیر» و «اکبر» به کار رفته،

در همه جا و بدون تردید و چون و چرا، «کبیر» معنی «بزرگ» و «اکبر»

معنی «بزرگتر» می‌دهد.

اگر نوشته‌های لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌های لغت و متون خود قرآن درست

باشد و ما به صحت و اعتبار آنها تکیه کنیم، آیا می‌توانیم بغیر از واژه «بزرگتر»

برای «اکبر» ترجمه دیگری فایده شویم؟ بدون تردید، هیچ فردی نمی‌تواند

آنهمه کتابهای فرهنگ لغت و بویژه خود متون قرآن را نادیده بگیرد و بگوید

«اکبر» مفهوم دیگری بغیر از «بزرگتر» دارد. اگر این توجیه واژه‌ای و منطقی درست باشد و «اکبر» بغیر از «بزرگتر» مفهوم و معنی دیگری نداشته باشد، باز باید به پرسش پیشین بازگردیم و به بنیم در عبارت «الله اکبر»، «الله» از چه کس و یا چه کسانی بزرگتر است؟ پاسخ اینست که «الله» از «بنات الله»، یعنی دختران خود که سه بت لات، عزی و منات هستند، بزرگتر است. این چهار بت همه از بت‌هایی بودند که در خانه کعبه نگهداری می‌شدند و «الله» بزرگتر از سایر بت‌ها شناخته می‌شد و از همین رو، به آن «الله اکبر» یعنی «الله بزرگتر از سایر بت‌ها» می‌گفتند. از دگر سو، نباید فراموش کنیم که به گونه‌ای که در فصل دوازدهم همین کتاب زیر فرنام «داستان غرانیق و یا آیات شیطانی» خواهیم گفت، هنگامی که محمد برای جلب نظر قریش و کسب موافقت آنها برای گرایش به اسلام در برابر «بنات الله» (بت‌های لات، عزی و منات) به سجده افتاد و شفاعت آنها را مورد پذیرش قرار داد، به راستی وجود آنها را به عنوان خدایانی که در زندگی و سرنوشت تازیها نقشی مؤثر دارند، مورد تأیید قرارداد. درست است که بعدها محمد دستور داد، بت‌های یادشده را نابود کردند، ولی این کار پس از زمانی که محمد به سبب سجده کردن به «بنات الله» مورد سرزنش نزدیکانش قرار گرفت، انجام گردید. به هر حال، بدیهی است که عبارت «الله اکبر» یعنی «الله بزرگتر از سایر بت‌ها» از مراسم زمان جاهلیت و بت‌پرستی تازیها وارد اذان و نماز و سایر دعا‌های مسلمانان گردید.

محمد برای جلب نظر تازیهایی که نسل‌ها به بت‌پرستی عادت کرده بودند، ریشه و نهاد بت‌پرستی را با استوار کردن عبارت «الله اکبر» به معنی «الله بزرگتر از سایر بت‌ها» برای تازیان بت‌پرست و مشرک نگهداری کرد و از اینرو آنها دیگر دلیلی نمی‌دیدند، با رسالت پیامبری او مخالفت کنند. محمد بن عبدالله با این شیوه شیدنهاده، یعنی نگهداری عبارت «الله اکبر» در واقع دو هدف را با یک تیر نشان قرار داد. از یک جهت، با نگهداری عبارت «الله اکبر» به تازیان عربستان وانمود کرد که «الله» او همان «بت بزرگتری

است» که همیشه تا آن زمان مورد پرستش قازیان بوده و از دگر سو، به کلیمی‌ها و مسیحی‌هایی که قصد داشت، آنها را به دین اسلام در بیاورد، اظهار داشت که «الله» او همان خدایی است که در تورات و انجیل ذکر شده و موسی و عیسی را پیش از او به پیامبری برگزیده و بنابراین «الله» او همان خدای ذکر شده در کتب دینی آنهاست.

«الکندی»^{۳۷} می‌نویسد، اسلام و خدای آن یعنی «الله» با خدای ذکر شده در کتب دینی موسویان و عیسویان (تورات و انجیل)، به گونه کامل تفاوت دارد. زیرا «الله» بتی بوده که افراد مشرک و صائین^{۳۸} عربستان می‌پرستیدند و بت نامبرده دارای دخترانی به نام «العزی»، «اللات» و «منات» بوده است. بدین ترتیب، دیگر لزومی نداشت، محمد «الله» را در قرآن شرح دهد، زیرا همه مشرکان و بت‌پرستانی که به دین اسلام گرویدند، با «الله» یعنی بتی که بزرگتر از سایر بتان بود و عبارت «الله اکبر» - که روزانه دهها بار بوسیله مسلمانان ذکر می‌شود - نهاد آنرا تعیین کرده بود، به خوبی آشنایی داشتند.

دکتر «نیومن»^{۳۹} می‌نویسد، اسلام با گزینش شعار «الله اکبر» ثابت کرده است که نه تنها نهاد آن با ادیان موسویت و مسیحیت تفاوت دارد، بلکه حتی با آنها ناهمگون نیز بوده و در واقع این دین از بت‌پرستی ریشه گرفته است.

هنگامی که افراد مردم، اصول و معتقدات دینی خود را از پدر و مادر به ارث می‌برند و باورهای دینی به جای توجیه عقلی، مکانیسم احساسی و هیجانی

^{۳۷} N. A. Newman, ed., *The Early Christian Debates* (Hatfield, Pennsylvania: L. B. R. 1., 1994), pp. 357, 413, 426.

^{۳۸} بت‌پرستان، مشرکان و ساوره‌پرستان «صائین» نامیده می‌شوند.

^{۳۹} N. A. Newman, ed., *The Early Christian Debates*, pp. 357, 413, 426.

در کیفیت مغزی و شعوری آنها پیدا می‌کند، آنوقت حالتی را به وجود می‌آورد که امروز در حدود نهمصد میلیون نفر مسلمان با آن شرطی شده‌اند. آیا تا کنون هیچ مسلمانی از خود و یا از مرشدان مذهبی پرسش کرده است که چرا باید مهمترین شعار دینی مسلمانان «الله اکبر» باشد و آیا «الله» از چه کسی «بزرگتر» می‌باشد؟

به راستی که زندگی ما انسانها در این دنیا چه شباهت زیادی به زندانیان «غار افلاطون» دارد. افلاطون در کتاب هفتم اثر جاودانی خود، جمهوریت،^{۴۰} برای نشان دادن اثر آموزش و پرورش در سرشت انسان به یک تمثیل کلاسیک دست زده که چکیده آن به شرح زیر است:

افلاطون می‌گوید، فرض کنید غاری وجود دارد که از دهانه آن نور به درون غار می‌تابد. در این غار افرادی ساکن هستند که از زمان خردسالگی آنها را در این غار زندانی کرده و پاها و گردن آنها را با زنجیر بسته‌اند، به گونه‌ای که آنها نمی‌توانند سر خود را به اطراف حرکت دهند و تنها دیوار روبروی خود را می‌بینند. در بالا و پشت سر زندانیان آتشی فروزان است که نور درون غار از آن آتش تأمین می‌شود. بین زندانیان و آن آتش راهی وجود دارد و در درازای آن راه، دیوار کوتاهی کشیده‌اند که شبیه پرده‌ای است که خیمه شب‌بازان میان خود و تماشاگران می‌کشند، تا از بالای آن هنرهای خود را به معرض نمایش بگذارند.

افراد عادی مردم از کنار آن دیوار گذر می‌کنند و انواع گوناگون اشیاء، مانند پیکره‌های انسان و حیوان که از چوب و سنگ ساخته شده با خود حمل می‌نمایند. برخی از افرادی که از سراسر دیوار یادشده گذر می‌کنند با یکدیگر سخن می‌گویند و بعضی از آنها ساکت هستند. بطور طبیعی، هنگامی که مردم از سراسر دیوار گذر می‌کنند، اشیایی که با خود حمل

^{۴۰}Allan Bloom, *The Republic of Plato*, translated with notes and an interpretive essay by Allan Bloom (New York: Basic Books, 1968), pp. 193-220.

می نمایند، به شکل سایه روی دیوار غار بازتاب پیدا می کند.

آنشی که درون غار پشت سر زندانی ها وجود دارد، سبب می شود که سایه های زندانیان روی دیوار روبروی آنها بیفتد، ولی زندانی ها سایه های اشیاء واقعی را با خود اشیاء اشتباه می کنند. همچنین زندانی ها سایه های اشیایی را که مردم با خود حمل می کنند، روی دیوار برابر خود در غار می بینند، ولی آنها را با اشیاء واقعی اشتباه می کنند. هنگامی که افراد رهگذر با یکدیگر سخن می گویند، صدای آنها در غار بازتاب پیدا می کند و زندانی ها می پندارند که آن صداها از اشیاء واقعی به وجود می آید.

حال اگر فرض کنیم که زنجیر از گردن و پاهای زندانی ها برداشته شود و آنها به آزادی دست یابند و از بندهای نادانی نجات یابند و بتوانند به دهانه غار بروند، بدیهی است به محض اینکه با نور روبرو می شوند، چون چشمانشان به نور خونگرفته است، بیدرنگ چشم درد شدیدی احساس خواهد کرد و قادر به تشخیص اشیایی که در پیش سایه آنها را دیده اند، نخواهند بود. آنها برای سایه های پنداری اشیاء بیش از وجود طبیعی آنها حقیقت قایل بوده و چون تاب تحمل درد چشم در برابر نور را ندارند، بر آن خواهند شد تا به محل پیشین خود در غار بازگردند و در تاریکی نادانی، همان سایه های خیالی اشیاء را به بینند، نه وجود راستین آنها را. هرگاه این افراد را به زور در برابر نور خورشید قرار دهند، چشمهایشان به سختی درد خواهد گرفت و دچار سرگیجه خواهند شد.

حال اگر آنهايي که به آزادی دست یافته، از نادانی رها شده و چشمانشان به نور خو گرفته است، دوباره وارد تاریکی شوند و به زندانیان بگویند که شما روی دیوار روبرو تنها سایه های اشیاء را می بینید، زندانیان آنها را ریشخند خواهند کرد و خواهند گفت، چشمان آنها به سبب خروج از غار فاسد شده و از اینرو انسان خردمند، چشمان خود را در برابر نور قرار نخواهد داد. حال اگر گروهی بر آن شوند که زنجیر از گردن و پاهای زندانیان بکشایند و آنها را به نور و حقیقت و راستی رهنمون شوند، زندانیان کمر به کشتن و نابودی آنها

خواهند بست. بدیهی است که اگر با کسی که عدالت ندیده است، از عدالت سخن بگویند، او کسی را که از عدل و دادگری سخن می گوید، ابله و بی خرد خواهد خواند.

افلاطون از این تمثیل پویا نتیجه می گیرد که موهبت های دانش و حقیقت، آخرین پدیده هایی هستند که ما را به خود می آورند و دسترسی به آنها جز با کوشش و مجاهدت، امکان پذیر نخواهد بود. هنگامی که حقیقت ها که غایت نیکی و درستی هستند کشف شوند، برای انسان نیروگاه خرد و درایت به شمار می روند و انسان با خرد همیشه در زندگی خصوصی و اجتماعی خود از آنها توان و نیرو خواهد گرفت.

بدرستی که افلاطون چقدر نقش آموزش و پرورش را در سرشت انسان زیبا به مثال آورده است. هنگامی که انسان در تاریکی های نادانی فراگرد زندگی پدر و مادر، عبارت «الله اکبر» را آموزش می گیرد و آنرا با تار و پود احساس و هیجان در مغز و ایمان خود می کارد، دیگر رهایی از بند آن برایش کار ساده و آسانی نخواهد بود. انسانی که اینچنین، عبارتی را که نشان از بت پرستی مردم یکهزار و چهارصد سال پیش دارد، در ایمان خود که هیچ راهی به خرد پویای او ندارد، می ریزد، دیگر تا پایان عمر اسیر آن عقیده خرافی باقی مانده و اگر کسی بخواهد چشمان او را به حقیقت چنین عقیده خرافی بگشاید، با غرور و افتخار کمر به نابودی او خواهد بست.

در حدود نهصد میلیون نفر مسلمانان جهان، هر روز دهها مرتبه، وقت و نیرو و عمر خود را برای ذکر وردی که نشان از بت پرستی تازیهای یکهزار و چهارصد سال پیش شبه جزیره عربستان دارد، تلف می سازند و هیچگاه تا کنون از خود پرسش نکرده اند، چرا «الله اکبر؟» چرا «الله بزرگتر؟» اگر «الله بزرگتر است»، آیا بزرگتر از چه کسانی است؟ و اگر «الله» بزرگترانی نیز دارد، پس بزرگترین چه کسی است؟ پرسش جالب دیگر در این بحث آنست که با توجه به اینکه «الاکبر» صفت عالی واژه

«کبیر» بوده و مفهوم «بزرگترین» دارد، معلوم نیست چرا محمد به جای «الله اکبر» دست کم از عبارت «الله الاکبر» به مفهوم «الله بزرگترین» بهره نگرفت؟ پاسخ آنست که بت «الله» بزرگتر از بت‌های سه گانه دختران خود، «لات»، «عزی» و «منات» بوده است و هر کس به این ورد ایمان داشته باشد، به راستی به وجود سه بت دیگر «لات»، «عزی» و «منات» نیز اعتقاد و ایمان دارد.

ناسخ و منسوخ:

اشتباهات «الله» کامل و بدون نقص

و عیب

بزرگترین دروغ در دنیا آنست که کسی ادعا کند، سخنانش حرفهای خداست.

در زبان فارسی گفته‌ای وجود دارد که می‌گوید: «فرض محال، محال نیست.» هرگاه بر پایه این گفته فرض کنیم که دین اسلام از لحاظ اصول و موازین متافیزیکی، انسانی و اخلاقی یک دین به تمام معنی کامل و برتر از کلیه سایر ادیان بوده و ارزشهای والای اخلاقی و انسانی به گونه کمال مطلوب در بافت احکام و دستورات آن جایگیر شده باشند، ولی هنگامی که تئوری «ناسخ و منسوخ» را در اسلام بررسی می‌کنیم، این فرض بیکباره درهم فرومی‌ریزد. مفهوم تئوری «ناسخ و منسوخ» به گونه بسیار کوتاه آنست که «الله» نخست در نزول بعضی احکام و دستورات خود در قرآن مرتکب اشتباه شده و

پس از آنکه به اشتباهات خود پی برده، احکام پیشین و اشتباهی خود را «منسوخ» کرده، یعنی آنها را حذف نموده و اصول و دستورات جدیدی که «ناسخ» نامیده می‌شوند، به جای احکام اشتباهی وارد قرآن کرده است. تضادها و ناهمگونی‌های قرآن به اندازه‌ای زیاد است که نبوغ علمای اسلامی را در پیسوده‌نویسی و لافزنی درمانده کرده و آنها برای روپوش گذاشتن روی تضادهای یادشده، یگانه چاره را در ایجاد علمی به نام «علم ناسخ و منسوخ» دیده و عقیده دارند، هر گاه کسی از این علم آگاهی نداشته باشد، اجازه تفسیر قرآن را نخواهد داشت.

موضوع این بحث و یا علم «ناسخ و منسوخ» و تضادها و ناهمگونی‌های قرآن بویژه هنگامی به درجه کمال رسوائی آور می‌شود که در نظر داشته باشیم که عثمان، خلیفه سوم برای از بین بردن ضد و نقیض گوئیهای قرآن، همه قرآنها را که در دست مردم بود، جمع آوری کرد و دیگر به صاحبانش پس نداد و تا آنجائی که برایش امکان داشت، قرآن را از تضادهای آشکار آن گذزدائی کرد، با این وجود، دو سوم از سوره‌های موجود کتاب قرآن شامل «ناسخ و منسوخ» شده‌اند.

کتاب کشف الاسرار، در تفسیر آیه ۱۰۰ سوره بقره در باره «ناسخ و منسوخ» می‌نویسد: «نسخ هم در قرآن و هم در سنت امکان پذیر می‌باشد. در قرآن می‌توان یک آیه را با آیه دیگر، آیه قرآن را با حدیث و سنت را با قرآن، نسخ کرد.» «ابو اسحاق ابراهیم بن محمد اسفراینی» (۳۳۷-۴۱۸ هجری قمری / ۱۰۲۷-۹۴۹ میلادی) از اصحاب «ابوالحسن اشعری» که «رکن الدین» لقب گرفته، در یکی از کتابهایش زیر فرمان التبصیر فی الدین می‌نویسد، آیه‌های قرآن را با سنت می‌توان نسخ کرد.

۱) ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، کشف الاسرار و عدة الابرار، جلد اول، به کوشش علی اصغر حکمت (تهران: امن سبا، ۲۵۲۷).

۲) ابو اسحاق ابراهیم بن محمد اسفراینی، التبصیر فی الدین، به کوشش کمال حوت (بیروت، لبنان: ۱۸۰۳).

مفهوم آن قسمت از نوشته‌های این دو دانشمند فقه اسلامی که می‌گویند: «آیه‌های قرآن را با سنت و حدیث می‌توان نسخ کرد»، آنست که وحی و الهام «الله» به پیامبر را که به اصطلاح اصل آن در آسمان وجود دارد و قطعه قطعه بوسیله جبرئیل به محمد وحی شده و باید ابدی و غیرقابل تغییر باشد، بر پایه منفعت شخصی و یا پشت‌هم‌اندازیهای یک آخوند نادان و یا استناد به گفته و یا عمل پیامبر می‌توان نسخ کرد و آنرا از بین برد. بدیهی است که دکانداران دینی بغیر از گزینش این روش نابخردانه برای پنهان و یا محو کردن بیسوده‌گوئیهای غیر منطقی اصول و موازین قرآن چاره دیگری نداشته‌اند.

واژه «ناسخ» به معنی «نسخ کننده» و واژه «منسوخ» به معنی «نسخ شده»، هر دو از واژه «نسخ» گرفته شده‌اند. واژه «نسخ» دو معنی دارد: یکی رد کردن، زایل کردن و باطل کردن. مانند اینکه بگوییم، آفتاب سایه را از بین برد. و دیگری نقل و یا سرایت یک چیز به چیز دیگر، با باقی ماندن وجود اصلی آن. مانند اینکه بگوییم، نوشته کتابی نسخ و یا نقل شده، ولی اصل نوشته آن باقی مانده است. در اصطلاح فقه اسلامی، واژه «نسخ» مفهوم رفع و یا تبدیل حکم و دستوری را به حکم و دستور دیگر می‌دهد. به گونه‌ای که می‌دانیم، نسخ قانون یکی از مباحث عادی دانش حقوق است و در بحث حقوق می‌خوانیم، هر زمانی که قانونی به وجود می‌آید که با متن و مفهوم قانون پیشین مغایرت دارد، قانون جدید جانشین قانون پیشین می‌شود. زیرا، به گفته فقهاء، وجود دو قانون ناهمگون، اجتماع ضدین است و چون هیچگاه امکان ندارد که دو قانون ناهمگون در یک زمان اجرا شوند، بنابراین قانون جدید باید جای قانون پیشین را بگیرد. باید توجه داشت که این بحث باید در حقوق و یا قوانین زمینی و بشرساخته وجود داشته باشد، نه در اصول و احکام مذهبی و آسمانی. زیرا، فرض اینست که «اللهی» که بر تمام دانش‌ها و آگاهی‌های موجود در جهان آفرینش احاطه و بینش نامحدود دارد و به اصطلاح از آسمان برای بشر دستور صادر می‌کند، مرتکب اشتباهی نشود و فرامینی که برای

افراد بشر صادر می‌کند، جنبه آسمانی، ابدی و جاودانی داشته باشد، ولی محمد بر پایه دو آیه‌ای که در قرآن آورده، احکام و فرامین «الله» را در راستای قوانین بشری و زمینی فرار داده و آشکارا دستورات و احکام «الله» را تابع تغییر و اصلاح و یا به اصطلاح فقه اسلامی «ناسخ و منسوخ» فرار داده است. این دو آیه عبارتند از: آیه ۱۰۶ سوره بقره و آیه ۱۰۳ سوره نحل. آیه ۱۰۶ سوره بقره می‌گوید:

مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

«ما آیه و یا امری را نسخ نمی‌کنیم و یا حکم آنرا متروک نمی‌سازیم، مگر اینکه بهتر از آن و یا مانند آنرا بیاوریم. آیا مردم نمی‌دانند که (الله) بر هر چیزی قادر است.»

آیه ۱۰۳ سوره نحل می‌گوید:

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانًا وَآيَةً وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُزِيلُ

«و ما هرگاه آیه‌ای را از راه مصلحت نقص کنیم، به جای آن آیه دیگری می‌آوریم و (الله) بهتر می‌داند چه نازل کند...»

فقه‌های اسلامی «نسخ» را به سه گروه بخش کرده‌اند:

۱- متن آیه و حکم آن هر دو نسخ و متروک شود. برای مثال، زمانی محمد گفت، شب پیش سوره‌ای می‌خواندم، چند آیه آنرا بر من فراموش کردند، از اینرو دانستم که آنرا از من برگرفتند.

۲- متن و حروف آیه منسوخ و متروک شود، ولی حکم آن باقی بماند. مانند عقیده به اینکه زمانی آیه‌ای وجود داشته که مجازات زانی و زانیه را سنگسار مقرر داشته، ولی بعدها متن آیه از بین رفته، درحالی‌که حکم آن باقی مانده است.

۳- متن آیه و حکم آن هر دو موجود باشند. بدین ترتیب که هم آیه متروک شده و هم آیه تازه‌ای که آیه پیشین را منسوخ کرده، هر دو وجود داشته باشند. تمام آیه‌های نسخ شده، از این گونه هستند.^۲

علمای اسلام، اینهمه واژه بردازی و قاعده آفرینی کرده‌اند تا از اصول و موازین نابخردانه قرآن و تضادها و ناهمگونی‌های آیه‌های آن دفاع کنند، ولی هیچ خردی نمی‌تواند بپذیرد که «اللّٰهی» که بر پایه مدلول آیه ۲۶ سوره کهف، دانا به تمام اسرار آسمانها و زمین و آگاه به عالم آشکار و نهان است، نادانانه حکمی صادر کند و سپس در صدد نسخ و یا تغییر آن برآید. همانگونه که روانشاد علی دشتی در کتاب بیست و سه سال^۱ گفته است، اگر «الله» واقعاً خداوند دانا و آگاه به همه امور آشکار و نهان است و چنانکه آیه ۵۰ سوره قمر گفته است، فرمان او در عالم یکی است و در سرعت چشم بهمزدن باید انجام پذیرد،^۲ چرا از ابتدا امر و حکم بهتر را صادر نمی‌کند تا بعداً مجبور به اصلاح و یا تغییر و نسخ آن نگردد.

فقه‌های اسلامی سوره‌های قرآن را از جهت «ناسخ و منسوخ» به سه گروه بخش بندی کرده‌اند: گروه اول، سوره‌هایی که نه ناسخ دارند و نه منسوخ. گروه دوم، سوره‌هایی که هم ناسخ دارند و هم منسوخ و گروه سوم، سوره‌هایی که تنها منسوخ دارند. در گروه بندی و شماره آیه‌های منسوخ شده نیز بین علمای اسلام اختلاف وجود دارد. زرکشی نویسنده البرهان فی علوم القرآن،^۳ سوره‌هایی را که دارای ناسخ و منسوخ نیستند، چهل و سه سوره؛ سوره‌هایی را که هم دارای ناسخ و هم منسوخ هستند، سی و یک و یا سی و دو سوره، سوره‌هایی را که تنها دارای ناسخ هستند، شش سوره و سوره‌هایی را که تنها دارای منسوخ هستند، چهل سوره برشمرده است. ولی، شیخ محمد بن حزم در کتاب التاسخ و المنسوخ، شماره سوره‌هایی را که دارای ناسخ و منسوخ نیستند، چهل و سه سوره؛ سوره‌هایی را که تنها دارای منسوخ هستند، چهل سوره و سوره‌هایی را که دارای هم ناسخ و هم منسوخ هستند، بیست و سه سوره برشمرده است.^۴

^۱ علی دشتی، بیست و سه سال، صفحه ۲۵۶.

^۲ وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ.

^۳ زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، جزء دوم، صفحه‌های ۳۵-۲۷.

^۴ همان کتاب، همان صفحه.

^۵ شیخ محمد بن حزم، التاسخ و المنسوخ.

هر گاه نوشته‌های این دو نویسنده را رویهم ریخته و از آنها مخرج مشترک بگیریم، به این نتیجه می‌رسیم که دو سوم متون و اصول و احکام قرآن دارای یا ناسخ و یا منسوخ و یا به عبارت دیگر تضاد می‌باشد. این تضادها بیشتر بین سوره‌های مکی (سوره‌هایی که محمد در مدت ده سال اقامت خود در مکه آورده) و سوره‌های مدنی (سوره‌هایی که محمد در مدت ۱۳ سال پیامبرشاهی خود در مدینه نوشته) می‌باشد. به گونه‌ای که می‌دانیم، هشتاد و هشت سوره‌ای که محمد در هنگام اقامت خود در مکه آورده، دارای زیربنای خالص روحانی است و چون محمد در این مدت هنوز به کرسی قدرت و فرمانروائی تکیه نکرده و تازه برای افسون کردن مردم عربستان گام برداشته است، همه جا از ارشاد مردم و دعوت آنها به نیکی و اجتناب از زشتی‌ها و پلیدیها و محاسن ارزشهای اخلاقی سخن می‌گوید. در این آیه‌ها، محمد شخص زاهد، وارسته، نکوکار و انساندوستی به نظر می‌آید که مسیح‌وار با حس بشردوستی و نوع‌خواهی قابل ستایشی مردم را به خداشناسی و پرهیزکاری می‌خواند؛ ستمگری و تجاوز به حقوق دیگران را نکوهش و حمایت از بینوایان را تشویق و موعظه می‌کند. ولی، در مدینه که محمد به کرسی پیامبرشاهی و فرمانروائی تکیه می‌زند، پیوسته از قول «الله» از قتل و کشتار و نابودی مخالفان خود در پوشش واژه «دین» دم می‌زند و بویژه تأکید می‌کند که مخالفان دین و «الله» و پیامبر که در واقع مخالفان قدرت شخصی خود او هستند، باید به شدیدترین وضع ممکن نابود شوند.

بیشتر آیه‌هایی که در قرآن منسوخ شده‌اند، آیه‌هایی هستند که محمد را به شکیبائی و مدارا با کافران تکلیف کرده و به او ابلاغ می‌کنند که رسالتش تنها ابلاغ پیامهای «الله» است و پس از انجام این کار باید مخالفان را به «الله» واگذار کرده و در نظر داشته باشد که او وکیل و نگهبان مردم نیست. و بهمان ترتیب بیشتر آیه‌های ناسخ، آیه‌هایی هستند که محمد را به جنگ کردن با کفار و منافقان و کشتن و نابود کردن آنها به شدیدترین شکل ممکن توصیه و تشویق می‌کند. آیه‌های گروه اول، همه آیه‌های مدنی و آیه‌های

گروه دوم، همه آیه‌های مکی می‌باشند.

برخی از علمای اسلام در کوشش بیسوده‌ای که برای پدافند از تئوری «ناسخ و منسوخ» کرده، نوشته‌اند؛ نسخی که در قرآن ایجاد شده، مربوط به احکام قرآن است، نه اخبار آن. زیرا، نسخ اخبار دلیل بر اینست که منسوخ دروغ بوده و دروغ بستن به «الله» محال می‌باشد. ولی احکام را می‌توان نسخ کرد، زیرا وضع افراد مردم بر حسب زمان و مکان تغییر می‌یابد، از اینرو احکام الهی نیز برای مصلحت افراد مردم تبدیل می‌شود و این عمل از روی نادانی نیست. برای مثال، هنگامی که پزشکی به مناسبت تفاوت مزاج و یا شرایط گوناگون جسمی افراد مختلف، دستورهای درمانی متفاوت برای یک بیماری واحد می‌دهد، به سبب مصلحت بیمار و صلاح حال اوست و دلیل بر نادانی او نیست.

بدیهی است، به این افرادی که برای گرم نگهداشتن تنور دکان دینداری خود این پاره‌ها را دلیل می‌آورند، باید گفت، آیا مگر نه اینست که مهمترین بخش قرآن، احکام آنست نه اخبار آن. اخبار و یا قصه‌های کتاب قرآن را در هر کتاب افسانه‌ای می‌توان یافت. تمام کتابهای دینی برای سرگرم کردن مردم به شرح افسانه‌های یادشده پرداخته‌اند. حتی به گفته «ویل دورانت»^۹ مدت ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، افسانه کشتی نوح و طوفان آن بین مردم بین‌النهرین مشهور بوده است. همچنین افسانه بچگانه یوسف و زلیخا را همه جا می‌توان خواند، بلکه آنچه مهم است احکام قرآن می‌باشد که هفت درصد آیات قرآن را تشکیل داده است و گرنه افسانه‌های نابخردانه‌ای مانند آنچه که به آنها اشاره شد و همچنین افسانه‌های جن و پری و شیطان و مسافرت خیالی فضائی محمد به آسمان که برای افراد مردم حکم و تکلیفی ایجاد نمی‌کند. گذشته از همه این فرمودها، قرآن در آیه سوم سوره زخرف می‌گوید، متن اصلی قرآن در آسمان وجود دارد و جبرئیل آنرا قطعه قطعه به محمد رسانیده

^۹ Will Durant, *The Story of Civilization*, 3 vols. (New York: Simon and Schuster, 1935).

است. آیه‌های ۲۱ و ۲۲ سوره بروج نیز می‌گویند، این قرآنی است که در لوح محفوظ وجود دارد. بر پایه این آیه‌ها مسلمانان باور دارند که کتاب قرآن «قدیم» است، نه «جدید» (حادث).^۱ به عبارت دیگر، قرآن از ازل وجود داشته و پس از رسالت محمد به پیامبری، متون و آیه‌های آن بتدریج بوسیله جبرئیل بر محمد نازل شده است.

اگر به راستی متن قرآن «قدیم» باشد، نه «جدید» (حادث)؛ فرص هر نوع تغییر و اصلاحی در متن «قدیم» که از ذات «الله» جدا نیست، سبب خدشه دار شدن وجود «الله» شده و «الله» را همان بت چوبی خانه کعبه نشان می‌دهد که نسبت به سایر بت‌ها «اکبر» و یا «بزرگتر» بوده است.

تئوری «ناسخ و منسوخ» را به راستی می‌توان شاهکار فقهی و یا پشت‌هم‌اندازیهای شرعی فقها و علمای اسلامی برای سرپوش گذاشتن روی تضادها و ناهمگونی‌های آیه‌های گوناگون کتاب قرآن با یکدیگر دانست. ولی با این وجود، در بحث «ناسخ و منسوخ»، هیچ دلیلی برای برتری حکم یک آیه بر آیه دیگر داده نمی‌شود و این اشکال به‌توان خود در سراسر قرآن باقی می‌مانند. برای مثال در باره رابطه اسلام با سایر ادیان، آیه ۲۵۷ سوره بقره می‌گوید، در پذیرش دین اجباری وجود ندارد، ولی آیه ۸۵ سوره آل عمران می‌گوید، هر کسی بغیر از اسلام دینی قبول کند، از او پذیرفته نخواهد شد. همچنین آیه ۱۳۴ سوره حجرات می‌گوید، ما شما را به شعبه‌ها و

در دوره خلافت پانصدساله خلفای عباسی، آنچه که در جرگه‌های خلفای اسلامی پیش از سایر مسائل مذهبی مورد بحث قرار داشت، این موضوع بود که آیا قرآن «قدم» یعنی «قدیم» است یا «جدید»، «حدوث» یعنی «حادث». تئوری «قدیم» بودن قرآن حاکی است که قرآن با ذات «الله» به‌وجود آمده و از فرناش «الله» جدا نیست. تئوری «جدید» و یا «حادث» عبارت از این بود که قرآن از ابتدا وجود داشته و «الله» آنرا آورده است. در تمام دوره پانصدساله خلافت عباسیان، آدم‌کشی و جوهریزی بر سر این عقیده جریان داشت و هر زمانی که هر یک از ناورداران یکی از این دو عقیده بر دیگری قدرت می‌یافتند، خون بیروان عقیده مخالف را به‌زمین می‌ریختند. اگرچه این اختلاف عقیده هنوز باقی است، ولی گونا در حال حاضر فقهای اسلامی تئوری «جدید» و یا «حادث» بودن قرآن را پذیرفته و باور دارند که متون قرآن بوسیله جبرئیل فرشته به محمد رسیده است.

قبیله‌ها تقسیم کردیم تا یکدیگر را بشناسید و از دگرسو، آیه ۵۶ سوره مائده، آیه‌های ۲۷ و ۱۱۴ سوره آل عمران و آیه ۱۴۳ سوره نساء می‌گویند، مسلمانان نباید با یهودیها، عیسویها و بطور کلی افراد غیر مسلمان آمیزش پیدا کنند. درحالیکه دو سوم سوره‌های قرآن دارای تضادهائی به شرح بالا هستند، ولی هیچیک از این آیه‌ها، برای برتری متن یکی بر دیگری دلیلی نمی‌آورند. یکی از نمادهای بارز و شرم‌آور قرآن نسخ آیه‌های ۱۹ و ۲۰ سوره نجم به آیه‌های ۲۱، ۲۲ و ۲۳ همان سوره می‌باشد. به گونه‌ای که در فصل بعد (دوازدهم) زیر فرنام «داستان غرانیق و یا آیه‌های شیطانی» خواهیم گفت، محمد برای جلب توجه مردم قریش و انصراف آنها از آزار و اذیت پیروانش نخست با خواندن متن آیه‌های ۱۹ و ۲۰ در برابر بت‌های لات، منات و عززی به سجده افتاد و سپس در برابر سرزنش نزدیکانش از انجام این رفتار نابخردانه، اظهار داشت که آن آیه‌ها از سوی شیطان به‌وی وحی شده و آیه‌های ۲۱، ۲۲ و ۲۳ سوره نجم را جانشین دو آیه ۱۹ و ۲۰ همان سوره نمود.

چون نویسنده این کتاب بر آنست که تمام زوایای گفتار مورد بحث را از هر جهت روشن کند، لازم است به این نکته نیز اشاره نماید که علما و فقهای اسلامی که برای روپوش گذاشتن روی تضادها و ناهمگونی‌های نابخردانه قرآن به آفریدن انواع و اقسام تئوریها و مباحث گوناگون دست زده‌اند، آیات و احکام قرآن را به دو گروه «محکمت» و «متشابهات» تقسیم کرده‌اند. به گفته این افراد «محکم» معنی «استواربودن» و «متشابه» معنی «همرنگی» می‌دهد. علما و فقهای اسلامی می‌گویند، در اصطلاح فقهی «محکم» عبارت از آیات و احادیثی است که دارای مفهوم واضح و روشن و ظاهر بوده و «متشابه» آیات و احادیثی هستند که مفهوم آنها واضح و ظاهر نبوده، بلکه پنهان و پوشیده می‌باشد. «مولانا شبیر احمد» در کتاب تفسیر کابل می‌نویسد، در قرآن و کلیه کتب الهی دو نوع آیه وجود دارد. اول، «محکمت» یعنی آیاتی که هدف آنها بر حسب لغت و ترکیب الفاظ و غیره معین و غیر مبهم است و در عبارت آنها معانی متعدد وجود ندارد. دوم

«متشابهات» یعنی آیاتی که در دانستن مفهوم آنها اشتباه واقع می‌شود.^{۱۱} «نعمت‌الله شهرانی» نیز در کتاب قرآن شناسی، می‌نویسد، حکمت ورود «متشابه» در قرآن نباید سبب شگفتی شود، زیرا «الله» در قرآن کلمات و جمله‌هایی را تذکر می‌دهد که معانی و مفاهیم آنها را تنها خود او می‌داند و برای دیگران فهمیده نمی‌شود و سبب این کار آنست که «الله» بندگان خود را آزمایش کند. زیرا، آنهایی که دارای ایمان حقیقی و کامل هستند به وجود «متشابهات» اعتراض و خورده‌گیری نمی‌کنند و با وجود اینکه عقل آنها از فهم و درک آن موارد ناتوان است، باز هم با ایمان آنها را پذیرش می‌کنند، ولی کسانی که ایمانشان ضعیف بوده و یا ایمان حقیقی ندارند، به «متشابهات» خورده‌گیری می‌کنند و از پذیرش آنها سرباز می‌زنند.^{۱۲}

در برابر دانش پراکنی فقهی این افراد، ذکر دو نکته بی‌مناسبت به نظر نمی‌رسد. اول اینکه، آن‌اللهی که احکام و دستوراتش را تنها خودش می‌فهمد و بندگان او توان درک احکام و فرامینش را ندارند و وی برای آزمایش بندگان احکامی صادر می‌کند که آنها توان درک آنها نداشته باشند، درست مانند قاضی فاسد و یا روان‌پریشی است که واژه‌ها و جمله‌های پیچیده و نامفهومی برای پرسش از متهم خود به کار می‌برد که او نتواند آنها را درک کند تا قاضی بتواند یا متهم را به زندان بیندازد و یا او را به بالای چوبه دار بفرستد. آیا هیچ انسان خردور و منطوق‌دانی می‌تواند پندار کند که خدای عادل و بنده‌دوستی آنچنان برای آفریده‌هایش حکم و دستور صادر کند که آنها توان فهم و درک آنها نداشته باشند و سپس به مناسبت نافرمانی بنده‌هایش از دستورات و احکام خود، آنها را به آتش دوزخ بسوزاند؟ نکته دوم آنست که تا زمانی که سوداگران مذهبی، پیروانی نداشته باشند تا چشمان خردشان را بسته و کورکورانه به خرافات جزمی مذهبی آنها عمل کنند، دکان فریگیری آنها

^{۱۱} مولانا شیر احمد، تفسیر کابلی، جلد اول، صفحه ۲۷۹.

^{۱۲} نعمت‌الله شهرانی، قرآن شناسی، صفحه‌های ۳۶ و ۳۷.

روئقی نخواهد داشت. از اینروست که همیشه توصیه می‌کنند که افراد مردم باید خرافات جزمی مذهبی را بدون چون و چرا و کاربرد عقل و درایت به‌مورد پذیرش و اجرا بگذارند تا مؤمنان دینی خوبی به‌شمار رفته و اعمال و رفتارشان بوسیله «الله» پذیرفته شود.

برخی از علما و فقهای اسلامی، شماره آیه‌های منسوخ را تا ۲۲۵ آیه رسانیده‌اند. «جلال‌الدین سیوطی» در کتاب اتقان،^{۱۳} شمار بیست آیه از آیه‌های منسوخ شده و ناسخ خورده قرآن را ذکر کرده است که برای جلوگیری از درازای کلام از شرح آنها در این جستار خودداری و تنها به‌دو مورد آنها اشاره می‌شود. این دو مورد یکی حکم آیه ۵۲ سوره احزاب در باره زنان محمد است که حکم آیه ۵۰ همان سوره آنها نسخ کرده و دیگری حکم آیه ۱۳ سوره مجادله در باره صدقه دادن به محمد است که حکم آیه ۱۲ همان سوره آنها نسخ کرده است. مدلول این آیات به شرح زیر است:

مدلول آیه ۵۰ سوره احزاب می‌گوید، محمد در گزینش هر یک از زنان جهان که اراده کند آزادی کامل خواهد داشت. ولی، هنگامی که شرم مدلول آیه یادشده رو می‌افتد و محمد مورد سرزنش نزدیکانش قرار می‌گیرد، آیه ۵۲ سوره احزاب، حکم آیه ۵۰ همان سوره را لغو و دستور می‌دهد که دیگر محمد نه حق افزودن به زنان حرمسرایش را دارد و نه تبدیل کردن آنها را.

مورد دوم، حکم آیه ۱۲ سوره مجادله است که «الله» به مسلمانان دستور می‌دهد، هنگام سخن گفتن با پیامبر به او صدقه بدهند، ولی پس از آن حکم آیه ۱۳ سوره مجادله دستور آیه ۱۲ همان سوره را لغو کرده و می‌گوید، اگر مردم از اینکه برای سخن گفتن با محمد از پیش به او صدقه بدهند، ترسیده‌اند، پس «الله» آنها را می‌بخشد.

حال به قول عایشه سوگلی حرم محمد، این چه «الله» بدخیم و فرونهادی است که همه کائنات و جهان هستی را به باد فراموشی سپرده و در صحرای

خشک و سوزان عربستان جاخوش کرده و اینچنین تمام قدرت و جبروت لایتناهی خود را در راه راضی کردن تمایلات نفسانی و خشنود کردن حس جاه طلبی و قدرت خواهی محمد، پیامبر عزیزگونه اش به کار می برد، او را به آسمان ها دعوت کرده و در آسمان هفتم با او شیربرنج می خورد؟ پرسشی است که پاسخش را باید در خرد پویای پیروان دین آسمند اسلام جستجو کرد!

صدا و بازتاب این خرد پویا و بیطرفی که از هر گونه حُب و بغضی خالی و عاری باشد، آنست که محمد این آیه ها و سایر احکام قرآن را بر پایه آگاهی ها، تجربیات و داوریهای بی مایه و برای تأمین نیازهای روز خود به وجود آورده و تنها ناظر به موارد ویژه بوده است. بعدها که محمد به اشتباهات خود در صدور احکام و دستورات نابخردانه کتاب قرآن پی برده، آیه ها و دستورات پیشین خود را لغو و یا به اصطلاح فقهی نسخ کرده و آیه ها و احکام جدیدی را که پاسخگوی مشکلات جامعه نوپای اسلامی بوده و با پیشبرد و تحقق هدفهای جاه طلبانه اش در کسب قدرت همگامی بیشتری داشته اند، جانشین آیه های پیشین کرده است و بدنامی نادانی ها و کم تجربیگی های خود را بر گردن «الله» بیچاره و بی زبان هموار نموده است.

بازنمود نویسنده

آنچه که علما و فقهای اسلامی در باره دفاع از تئوری «ناسخ و منسوخ» گفته اند، نیاز به چند بازنمود دارد:

۱- در جستار بالا گفتیم که علمای اسلامی در دفاع از تئوری «ناسخ و منسوخ» می گویند، تغییرات و فراگشت های زمان و مکان و نیز مصلحت افراد مردم، لزوم «ناسخ و منسوخ» و تغییر و اصلاح برخی اصول و احکام پیشین را به اصول و موازین جدیدتر ایجاب می کند.

به این افراد باید گفت، اگر حرف و دلیل شما درست است و در حدود مدت بیست سال، تقریباً دو سوم احکام و فرامین الهی نیاز به تغییر و اصلاح داشته، پس چگونه است که شما می گوئید، احکام قرآن و اسلام تا ابد ثابت

و جاودانی بوده و تمام افراد بشر و همه نژادها و حتی جن‌ها و روح‌ها، در هر نقطه از جهان که بسر ببرند باید آنها را پیروی کنند؟ از دگر سو، اگر قرآن کلام «اللهی» است که از ازل وجود داشته، مگر «الله» در درازای بیلیون‌ها سال بیکاری فرصت تجدید نظر و اصلاح آیات قرآنی را نداشته است که در درازای مدت ۲۳ سال نبوت محمد به کرات مجبور به نسخ و اصلاح دستورات خود شده است. وانگهی، آیا درست است که در حدود مدت بیست سال، تقریباً دو سوم قرآن برای یک جامعه محدود و کوچک عرب، نیاز به آنهمه نسخ، تبدیل، تغییر و اصلاح داشته، ولی در حدود یکهزار و چهارصد سال، پس از مرگ محمد، با اینهمه تحولات و تغییرات گوناگون، سریع و شگرفی که در جهان به وجود آمده، نیاز به تغییر و تبدیل از بین رفته باشد. اگر تغییر زمان و مکان و مصلحت افراد در مدت بیست و سه سال زندگی پیامبری محمد لزوم داشته، آیا در یکهزار و چهارصد سالی که از زمان مرگ محمد می‌گذرد، در دنیای ما، زمان و مکان و مصلحت اینهمه افرادی که دارای نژادها و زبانهای گوناگون می‌باشند، یکسان و ثابت مانده و هیچ نیازی به تغییر و اصلاح به وجود نیامده است؟

اگر نسخ دو سوم سوره‌های قرآن و تبدیل آنها به آیه‌های جدید ناشی از خواست و اراده «الله»، تغییرات زمان و مکان و مصلحت افراد مردم بوده، چه رابطه‌ای بین اراده «الله» و مرگ محمد وجود داشته که پس از درگذشت محمد، اراده «الله»، تغییرات زمان و مکان، مصلحت کاترلیونها افراد بشر که در دوره‌های مختلف می‌آیند و می‌روند و تئوری «ناسخ و منسوخ»، همه با یکدیگر با محمد به گور رفته‌اند؟

۲- در بحث بالا توضیح دادیم که از سه نوع ناسخ و منسوخ که علمای اسلامی برای این تئوری قایل شده‌اند، تمام آیه‌های نسخ شده از گونه ایجاد آیه جدید (ناسخ) و باقی ماندن آیه قدیم (منسوخ) می‌باشند. نکته یادشده، این بحث را به وجود می‌آورد که به فرض اینکه آیات قرآن کلام «الله» بوده و وی مصلحت دیده است، احکام و فرامین نابجای پیشین او حذف و اصول و

دستورات تازه‌ای جانشین فرامین پیشین او گردند، با این وجود آیا هیچ خرد و منطقی پذیرش می‌کند که آیه و یا حکمی ارزش خود را از دست بدهد و بوسیله آیه و یا حکم دیگری از بین برود، ولی مسلمانان هنوز با آداب و مراسم ویژه مذهبی به فرائض آنها پرداخته و وقت و عمر خود را در راه ذکر مهملاتی که حتی بوسیله خود سوداگران دینی مطرود شده پردازند؟

هرگاه این پرسش و سایر پرسشهایی که به احکام پوچ و مسخره مذهبی مربوط می‌شود، و از پاسخ‌های منطقی تهی هستند از علمای اسلامی، یعنی دکانداران مذهبی مطرح شود؛ پاسخ خواهند داد، مسائل بسیاری وجود دارد که «الله» و پیامبر به انجام آنها دستور داده‌اند، ولی خرد ما مردم برای درک آنها رسائی و رسیدگی کامل ندارد و بدون اینکه ما آنها را در برابر آزمون خرد قرار دهیم، باید کورکورانه و بدون چون و چرا به انجام آنها پردازیم. در برابر ادعای این افراد باید گفت، اولاً اگر شما گروه انگلی اجتماع یا در نهاد استعداد درک حقایق را ندارید و یا برای تأمین منافع فردی و اجتماعی خود، خرد و درایتان را در بند کرده و برتری می‌دهید، به نادانی و لادگی خودنمایی کنید، دست کم افراد مردم را به حال خود واگذارید و موهبت‌های خرد و درایت را از آنها سلب نکنید. ثانیاً اگر به راستی به باورهای خود ایمان دارید و معتقدید از امور و مباحث مذهبی، جایی برای کاربرد خرد و درایت انسان وجود ندارد، پس آنجائی که اصول فقه را با «ادله اربعه»^۳ و یا «دلایل چهارگانه» معرفی کرده و عقل یا خرد را یکی از «دلایل چهارگانه» اصول فقه شناختگری می‌کنید، دست کم این عامل فریب و ریا را از فرهنگ عوامفریبی‌ها بتان حذف نمایید.

۳- در قرآن چهار آیه وجود دارد که موضوع «ناسخ و منسوخ» را بدون هیچ بحث و تردیدی به‌غریزنگ شرم و رسوائی سرنگون می‌کند. هرگاه، به فرض محال پندار کنیم آنچه که تا کنون در باره پوچی و بی‌پایگی تئوری

^۳ «ارکان ادله اربعه» فقه شیعه‌گری از چهار عامل تشکیل شده است: عقل، قرآن، سنت و اجماع.

«ناسخ و منسوخ» گفته ایم، فرمود راستین نداشته باشد، تنها وجود این چهار آیه در کتاب قرآن، کافی است که این تئوری را یکباره این در لجنزار ملامت و آزر دم دفن کند. این چهار آیه عبارتند از: آیه ۲۷ سوره کهف، آیه ۶۴ سوره یونس و آیه‌های ۳۴ و ۱۱۵ سوره انعام. متن و ترجمه فارسی آیه‌های یادشده به شرح زیر می‌باشند.

آیه ۲۷ سوره کهف: **وَأَنْتَ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا**

«و آنچه از کتاب (الله) بر تو وحی شد (بر خلق) بخوان که هیچکس سخنان (الله) را نمی‌تواند تغییر دهد و هرگز جز درگاه او پناهی نخواهی یافت.»

آیه ۶۴ سوره یونس: **لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا يَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**

«آنها را پیوسته از (الله) هم در دنیا و هم در آخرت بشارت است.

سخنان (الله) را هیچکس نمی‌تواند تغییر دهد که این پیروزی بزرگی است.»

آیه ۳۴ سوره انعام: **وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولًا مِنْ قَبْلِكَ فَصَبِرُوا عَلَىٰ مَا كَذَّبُوا وَ أَوْذُوا حَتَّىٰ أَنْهَمُ نَصْرَنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَائِ الْمُرْسَلِينَ**

«و پیامبران پیش از ترا هم تکذیب کردند که آنها با همه اذیت‌های

منکران صبر و تحمل کردند تا آنگاه که یاری ما شامل حال آنها شد هیچکس

کلمات (الله) را نمی‌تواند تغییر دهد و اخبار پیامبران پیش به‌تو رسید.»

آیه ۱۱۵ سوره انعام: **وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**

«کلام (الله) تو از روی راستی و عدالت به‌حد کمال رسید و هیچکس

نمی‌تواند آنها (کلام [الله]) را تغییر دهد و او شنوا و بیناست.»

آیا مفاهیم چهارگانه بالا آشکارا نمی‌گویند که «کلمات (الله) هیچگاه قابل تغییر نخواهند بود؟» اگر چها آیه یادشده بالا سخنان «الله» بوده و واقعیت داشته باشند، پس بحث «ناسخ و منسوخ» چه صیغه‌ای است؟ آیا این

«الله» است که خود در نهاد دروغگو، مکار (همانگونه که محمد به کرات در آیه‌های گوناگون قرآن گفته)، و هزار چهره است و یا این فروزه‌های ذاتی خود شما، سوداگران دینی است که به «الله» آفریده شده بوسیله خودتان، نسبت می‌دهید.

هنگامی که افراد مردم برای تماشای نمایشنامه‌ای به تماشاخانه می‌روند، اگر بازیگر نمایشنامه سخنی ادا کند که با سخنان پیشینش تضاد و ناهمگونی داشته باشند، یا تماشاگران به او می‌خندند و یا دیگر حاضر به گوش دادن به سخنانش نبوده و تماشاخانه را ترک می‌کنند، ولی مسلمانان دنیا برای همیشه محکوم به نفی خرد و درایت خود و پرستش مستی اصول متضاد، بوج و بیسوده هستند، زیرا سوداگران دینی معتقدند که عقل انسان به واقعیت‌های مقدس خرافی ازلی و ابدی آنها نمی‌رسد و از اینرو باید با خرد خفته و چشمان بسته به آنها عقیده داشت و اصول و احکام آنها را با ایمان جزمی انجام داد.

داستان غرائق و یا آیه‌های شیطانی

مذهب نیز مانند شعر یک کوشش دسته‌جمعی برای نابود کردن راستی‌های آشکار است.
Mencken

رویداد «غرائق» که در واقع شرم پذیرش ناپذیری بر چهره محمد و «الله» او نشانده است، بر اثر یکی از نخستین درگیریهای محمد و افراد طایفه قریش به وجود آمد. بدین شرح که گروهی از افراد طایفه قریش، مسلمانان را در دره مکه پیروی کردند و در هنگامی که آنها مشغول برگزاری نماز بودند، بدانها حمله بردند. مسلمانان در برابر حمله آنها به دفاع پرداختند و در این گیرودار، «سعد بن ابوقاص» با استخوان آرواره شتر، یکی از مهاجمان را زخمی کرد. این رویداد نشان داد که مسلمانان از آن پس نمی‌توانستند از ایمنی جانی برخوردار باشند. از اینرو، محمد تصمیم گرفت پیروانش را به حبشه بفرستد تا از آزار طایفه قریش در امان باشند. در جهت اجرای این تصمیم، محمد به «نجاشی» پادشاه حبشه نامه‌ای نوشت و از او درخواست کرد به مسلمانان در سرزمین خود پناه دهد و نامه را بوسیله «جعفر بن ابیطالب» برای او ارسال

داشت و مسلمانان را روانه حبشه کرد تا در آنجا به اجرای آئین دین تازه خود بپردازند. با این وجود، افراد طایفه قریش از آزار دادن باقیمانده پیروان محمد دست بردار نبودند.

افراد طایفه قریش در ذات مردمی آرام و مسالمت‌جو بودند، ولی هنگامی که محمد آنها را از پرستش خدایانشان منع کرد، نفرت شدیدی نسبت به او در آنها به وجود آمد. «ابن اسحاق» در این باره می‌نویسد: «تا آنجا که من آگاهی دارم، هنگامی که محمد خود را رسول و پیامبر ((الله)) نامید، مردم قریش از او رنجشی حاصل نکردند، ولی زمانی که خدایان آنها را مورد اهانت قرار داد، مردم قریش به استثنای شمار ناچیزی که به دین محمد پیوسته بودند، به اتفاق آراء برای شورش بر ضد او آماده شدند.»^۱

دلیل اینکه مردم قریش تا این اندازه با آموزشهای محمد در باره خودداری از پرستش بت‌هایشان مخالف بودند، آن بود که پرستش «بنات‌الله»^۲ و یا «دختران الله» که به سه بت مقدس «لات»، «منات» و «عزی» اطلاق می‌شد، زیربنای زندگی فردی و اجتماعی مردم عربستان را تشکیل می‌داد و سبب همبستگی و یگانگی آنها بود. مردم عربستان تا زمان ظهور محمد فکر می‌کردند که خدایانشان نگهبان و پاسدار زندگی و دارائیهای مادی و معنوی آنها بودند، ولی اکنون، یکی از تازیهای عربستان به نام «محمد»، از کرانه‌های بینامی و تاریکی سر به‌در آورده و مقدس‌ترین سرمایه‌های معنوی آنها را مورد اهانت و تازش قرار داده بود و این عمل بهیچوجه برای تازیهای عربستان نمی‌توانست قابل درک و پذیرش باشد. محمد خود به‌خوبی به این واقعیت آگاه بود و می‌دانست که تغییر دادن معتقدات مردم یک‌شبه کار آسانی نیست. هنگامی که محمد به مردم مکه آموزش داد که از پرستش بت‌های خود دست برداشته و تنها «الله» را مورد پرستش قرار دهند، در واقع به همه مردم ساکن آن منطقه آگهی نبرد داده بود.

^۱ Muhammed ibn Ishaq, *Sirat Rasulallah*, 166-167, in A. Guillaume, tran. and ed., *The Life of Muhammed* (London: 1955), p. 118.

^۲ به صفحه‌های ۲۰۹ تا ۲۱۴ همین کتاب نگاه فرمایید.

باید در نظر داشت که تا زمانی که کسی با معتقدات سنتی مردم عامی کاری نداشته باشد و تنها بخواهد خدائی به‌خدایان آنها بیفزاید، مردم در برابر پذیرش یک بت و یا یک خدای اضافی بازتاب شدیدی نشان نخواهند داد، ولی زمانی که کسی بخواهد عامل جدیدی را جانشین مقدسات سنتی آنها بکند، چنین عملی به‌آسانی برای مردم قابل پذیرش و تحمل نخواهد بود. محمد، تازی گمنام، ولی با هوش و درایتی که با دست آویز دین تازه‌اش، خیال پیامبرشاهی در سر می‌پرورانید، این واقعیت را به‌خوبی درک کرد و تصمیم گرفت برای جلب توجه مردم قریش و انصراف آنها از آزار و اذیت کردن پیروانش، به «بنات‌الله» و یا بت‌های سه‌گانه (لات، منات و عزی) کُرنش کند و حتی شفاعت آنها را مورد پذیرش قرار دهد. و چون همیشه به‌دنبال آنچه که در مغز محمد می‌گذشت، از طرف «الله» آیه‌ای بوسیله جبرئیل به‌او الهام و به‌عنوان فرمان الهی از زبانش جاری می‌شد، این بار نیز به‌دنبال تصمیم به‌تسلیم شدن به بت‌های سه‌گانه اعراب، محمد آیه‌های ۱۹ و ۲۰ سوره نجم را که وانمود می‌کرد، جبرئیل از سوی «الله» به‌وی الهام کرده است، در جوار کعبه برای مردم خواند و سپس در برابر بت‌های سه‌گانه یادشده به‌سجده افتاد و همه افراد حاضر نیز چه مسلمان و چه غیر مسلمان، همراه او به «بنات‌الله» سجده کردند. تنها دو نفر از افراد طایفه قریش به‌سبب شدت سالخوردگی نتوانستند مانند دیگران در برابر بت‌ها به‌سجده روند. این دو نفر یکی «ولید بن مغیره» و دیگری «سعید بن العاص» بودند که برای همگامی با دیگران تنها کمی از خاک زمین را برداشتند و به‌پیشانی خود مالیدند.

مردم قریش از این حرکت محمد و اینکه او بت‌های سنتی آنها را مورد ستایش قرار داده و به‌اصطلاح کتاب آسمانی قرآن، بت‌های آنها را در شمار «الله» برشمرده و وجود آنها را تأیید کرده بود، شاد و خوشنود شدند و این خبر شگفت‌انگیز را با هیجان در تمام شهر پراکنده کردند.^۲ آیه‌های ۱۹ و ۲۰

^۲ تاریخ طبری، جلد سوم، صفحه‌های ۸۸۱ تا ۸۸۳؛ تفسیر شریف لاهیجی، جلد سوم، صفحه ۲۰۱.

سوره نجم و ترجمه آنها به زبان فارسی به شرح زیر است:

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ . تِلْكَ الْغُرَانِيقُ الْعُلَىٰ وَإِنْ شَفَاعَتَهُنَّ لَتَرْجَىٰ .

«آیا بت‌های لات و عزی و بت سومی دیگر، مات را دیدید؟ آن بت‌ها (پرنده‌ها) بزرگ‌اند و همانا شفاعت آنها پذیرفته است.»

این عمل محمد، یعنی ستایش بت‌های سه‌گانه سنتی اعراب و پرستش شفاعت و میانجیگری آنها برای رستگاری مردم، افراد طایفه قریش را شاد کرد و بهمین سبب آنها از شکنجه و آزار مسلمانان دست برداشتند. مسلمانانی نیز که از ترس جانشان به حبشه رفته بودند، به‌مکه بازگشتند.

پس از رویداد یادشده، گروهی از پیروان محمد او را مورد سرزنش قرار دادند و به‌وی گفتند، در حالیکه او آئین تک‌خدا پرستی بوده و ستایش وجود یگانه «الله» را هدف رسالت خود قرار داده، پس چگونه است که در برابر «بنات‌الله» و بت‌های سه‌گانه اعراب به‌سجده افتاده و شفاعت آنها را پذیرا شده است؟

کلیمی‌ها و مسیحی‌ها نیز محمد را به‌باد انتقاد گرفتند و گفتند سرانجام محمد به آئین اجدادی و قومی‌اش که بت پرستی بوده بازگشت کرده است. محمد نیز خود در این باره به‌اندیشه افتاد و بنا بر روش معمولی که برای خود برگزیده بود، این بار هم اراده «الله» تخیلی و الهامات الهی او به‌زبان محمد جاری گشت و وی آیه‌های ۷۳ تا ۷۶ سوره اسری را در رد آیه «غرانیق» به‌شرح زیر از سوی «الله» نازل نمود:

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِفَتْرَىٰ عَلَيْهِمْ غَيْرَهُ . وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا وَلَوْلَا أَنْ تَبَيَّنَّكَ لَقَد كُنتَ تَرَكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا . إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُنَا عَلَيْهِمْ نَصِيرًا .

«و هدف آنها این بود که ترا از آنچه ما وحی کردیم به‌تردید و وسوسه بیندازند تا تو بر ما افترا ببندی و ترا به دوستی بگیرند. و اگر ما ترا یاری نکرده بودیم هر آینه نزدیک بود تو کمی به آنها مایل شوی. در اینصورت ما

عذاب زندگی و مرگ را دو چندان به تو می‌چشانندیم و بعلاوه تو در برابر ما نمی‌توانستی به خود کمکی بکنی.»

پس از اینکه محمد به اشتباه بزرگ و تاریخی خود در باره نزول آیه «تلك غرانیق العلی و ان شفاعتهم لترجى» پی برد و به شدت از کرده ناشایست و کهبلا نه خود پشیمان شد، آیه «غرانیق» را به بهانه اینکه از سوی شیطان به او انهام و بر زبانش جاری شده است، از قرآن حذف و تلاوت آنرا ممنوع کرد.

پس از حذف آیه «غرانیق» از کتاب قرآن، آیه‌های ۲۱، ۲۲ و ۲۳ سوره نجم جانشین آیه یادشده گردید. آیه‌های ۲۱، ۲۲ و ۲۳ سوره نجم و ترجمه فارسی آنها به شرح زیر است:

الکُم الذکرو له الا نثی تک اذا قسمة ضیری ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و اباءکم
ما انزل الله بهامن سلطان ان یتبعون الا الظن و ما تهوی الانفس ولقد جاءهم من
ربهم الهدی

«آیا شما را فرزند پسر و (الله) را دختر است؟ اگر تقسیم‌بندی چنین باشد، غیر عادلانه است. این بت‌ها جز نامهایی که شما و پدرانتان بر آنها نهاده‌اید، چیز دیگری نیستند و (الله) هیچ دلیلی برای پرستش آنها نفرستاده است و مشرکین در بت‌پرستی گمان باطل و هوای نفس خود را پیروی می‌کنند و از جانب خدایشان بر آنها هدایت آمد و آنها دانسته گمراهی و شرک را برگزیدند.»

در رویدادهای زندگی محمد و تاریخ اسلام، دلایل بیشماری وجود دارد که محمد را یک فرد قدرت‌طلب نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که ادعای پیامبری او بهانه‌ای برای بدست آوردن قدرت و فرمانروائی در پوشش یک پیامبر شاه مذهبی بوده و هرگونه پنداری را در باره رسالت محمد از ریشه نابود می‌سازد، ولی هرگاه تمام فنوذهای یادشده نادیده گرفته شوند، رویداد آیه «غرانیق» به تنهایی کافی است، ثابت کند که پندار پیامبری محمد یک شوخی تاریخی بیپوده‌ای بیش نیست.

بدیهی است که برخی از مفسران و تاریخ‌نویسان، رویداد «غرانیق» و وجود آیه مربوط به آنرا دلیل بر ناهم‌آهنگی بعضی از آیه‌های قرآن می‌دانند. ولی گروه دیگری از کارشناسان الهیات متن آیه «تَلْكَ غَرَانِيقُ الْعُلَى وَ اَنْ شَفَاعَتُهُنَّ لَتَرْجَى» را فرمود نیرنگ بازیه‌های محمد بن عبدالله و بهره‌برداری او از هر فرصت مناسبی برای استوار کردن قدرت پیامبرشاهی اش می‌دانند.

پس از اینکه محمد بر اثر نزول آیه «غرانیق» مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفت و از کرده‌اش پشیمان شد، برای اصلاح اشتباه بزرگش، به آوردن آیه‌های ۵۲ و ۵۳ سوره حج پرداخت. طبری می‌نویسد، پس از اینکه محمد به قرائت آیه «غرانیق» پرداخت، شبی جبرئیل بر او نازل شد و به وی اظهار داشت: «محمد، آیا می‌دانی چه کرده‌ای؟ تو برای افراد طایفه قریش آیه‌هایی را خواندی که من هیچگاه آنها را از سوی (الله) برای تو نیاورده‌ام و تو مطالبی را به افراد قریش گفتی که آنها الهامات (الله) نبوده‌اند.» محمد از اشتباه ملامت باری که در آوردن آیه (غرانیق) مرتکب شده بود، سخت دل‌تنگ گردید. ولی، جبرئیل دوباره بر او ظاهر شد و برای تسکین محمد به او مژده داد که «(الله) القاء شیطان را به او نسخ خواهد کرد.»^۱

آیه‌های ۵۲ و ۵۳ سوره حج و معنی آنها به زبان فارسی به شرح زیر است:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أَمْنِيَّتِهِ
فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبَهُمْ وَإِنَّ
الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ

«و ما پیش از تو رسول و یا پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه هنگامی که او به گفتار وحی ما می‌پرداخت، شیطان مطالبی در میان آنها وارد می‌کرد و (الله) آنها را نسخ و فرمان خود را استوار می‌نمود و (الله) دانا و حکیم است. و

^۱ تاریخ طبری، جلد سوم، صفحه ۱۱۹۲؛ تصحیح دخونه والطبقات الکبری، جلد اول، صفحه‌های

اینکه (الله) فتنه شیطان را در وارد کردن سخنانی در قرآن برای اشخاصی که در قلب خود مرض شک و نفاق دارند وسیله آزمایش قرار می‌دهد. آیا به شک و نفاق آنها افزوده می‌شود و یا اینکه قبول ایمان می‌کنند. همانا مشرکین سخت در شقاوت و دور از نجات می‌باشند و قبول ایمان نمی‌کنند.»

«طبری» در باره آیه «غرائق» از قول «ابوالعلیه» نیز حدیثی نقل می‌کند، مبنی بر اینکه طایفه قریش از توانمند شدن روزافزون محمد به وحشت افتاده و سخت کوشش می‌کردند به محمد بقبولانند که اگر او موافقت کند، با ادای سخنان شایسته‌ای، بت‌هایشان را مورد پرستش قرار دهد، آنها نیز به حاکمیت نسبی او در محافل درونی شهر مکه گردن خواهند نهاد. محمد پیشنهاد اهالی قریش را با آغوش باز پذیرا شد و در این جهت، به آوردن و خواندن آیه «غرائق» دست زد و ضمن ستایش از بت‌های سه‌گانه لات، منات و عزی، به آنها سجده کرد و شفاعت آنها را مورد تأیید قرار داد. ولی، پس از عمل یادشده، متوجه شد که آیه‌های «غرائق» بوسیله شیطان به او الهام شده بوده است.^۵

مولوی نیز در باره رویداد «غرائق» می‌گوید:

بت ستودن بهر دام عامه را همچنان دان کالغرائق‌العلی

نکته جالبی که در این جستار باید مورد توجه قرار بگیرد، مفهوم واژه «غرائق» است. «غرائق» در زبان عربی جمع واژه «غرئیق» و «غرنوق» به معنی «پرندهای ویژه» می‌باشد. بدین ترتیب «غرائق» در زبان تازی، معنی «پرنده‌ها» می‌دهد. تاریخ‌نویسان اسلامی^۶ نوشته‌اند، «غرائق» پرنده‌هایی بوده‌اند که در زمانهای پیشین در شهری به نام «نومی‌دیا» که در حدود کشور

^۵ *Tafsir*, xvii, pp. 119-121, quoted in Montgomery Watt, *Muhammad at Mecca* (Oxford; 1953), p. 100.

^۶ Karen Armstrong, *Muhammad, A Biography of the Prophet* (San Francisco: Harper, 1992), p. 114.

فعلی الجزایر واقع بوده، زندگی می کرده و از همه حیوانات بلند پروازتر بوده اند. بنابراین، هنگامی که محمد «غرانیق» را در ردیف «بنات الله» و یا بت‌های سه گانه (لات، منات و عزی) قرار داده، در واقع خواسته است تا اندازه ممکن درجه احترام و ستایش خود را نسبت به بت‌های یاد شده نشان دهد و تا آنجا که ممکن است، رضایت و پشتیبانی افراد طایفه قریش را به خود و موضوع نبوتش جلب سازد. اگرچه محمد، این کار را در چارچوب یک اقدام سیاسی برای جلب رضایت قریشیان انجام داده، ولی دست زدن او به این کار از معتقدات ذهنی اش نیز زیاد دور نبوده است. زیرا کسی که به موجودات غیر مرئی «جن»، «شیطان» و «فرشته» عقیده داشته و حتی پیش از ادعای نبوت، بت «عزی» را پرستش می کرده،^۶ به آسانی می‌توانسته است به وجود خدایانی که دست کم دارای وجود فیزیکی و مادی هستند، نیز معتقد باشد.

رویداد «غرانیق» در تاریخ اسلام و قرآن به نام «آیه‌های شیطانی» خوانده شده و بر پایه نوشته «طبری»^۷ محمد پس از رد آیه «غرانیق» خود عنوان «آیه‌های شیطانی» را برای آیه «غرانیق» به کار برده است. بنابراین، احمد سلمان رشدی، نویسنده کتاب جنجالی آیه‌های شیطانی، در سال ۱۹۸۸ که روح الله خمینی، به مناسبت نگارش کتاب یاد شده، فرمان قتل او را صادر نمود، عنوان کتابش را از ماجرای «غرانیق» اقتباس کرده و در گزینش این عنوان، ابتکاری به کار نبرده است.

باز نمود نویسنده

در باره این رویداد آزمونگونه و فریبنده تاریخ دین اسلام و ناتوانی «الله» و محمد در کنترل و اداره موجود فرومایه و رانده شده‌ای به نام شیطان که قرآن با

^۶ Patricia Monaghan, *The Book of Goddess and Heroines* (New York: E. P. Dutton, 1981), p. 10-11.

^۷ تاریخ طبری، جلد سوم، صفحه ۱۱۹۲.

ناهمگونی تماخره‌زایی در آیه ۵۰ سوره کهف او را «جن» و در آیه ۳۴ سوره بقره، آیه ۱۱ سوره اعراف، آیه ۳۱ سوره حجر و آیه ۶۱ سوره بنی اسرائیل ویرا «فرشته» خوانده است، چند نکته را باید یادآور شد:

۱- بدون تردید می‌توان گفت که هیچ دین و مذهب و مسلکی به اندازه آیین اسلام محمد، خدای خود را خوار و بیمقدار نکرده است. محمد، انسان قدرت‌خواه و فرصت‌طلبی که هر زمانی که نادانیهایش او را به اشتباه می‌انداخت، بیدرنگ گناه اندیشه‌های کاوک و منش‌های نابخردانه‌اش را به گردن «الله» خود آفریده‌اش می‌انداخت؛ در بارهٔ رویداد «غرائبق» نیز از همین روش بهره گرفت. بدین شرح که پس از آگاهی از نتایج کردار آزرگانه‌اش در باره سجده به بت‌های سه‌گانه (لات، منات و عزی) و پذیرش شفاعت آنها، برای اینکه حیثیت از دست‌رفته نزد پیروانش را دوباره‌سازی کند، «الله» خودساخته و سر به فرمانش را به کار گرفت و این «الله» همیشه آماده به خدمت به تسکین و تسلی و اصلاح اشتباه نابخردانه آفریدگارش درآمد و با دیکته آیه‌های ۵۲ و ۵۳ سوره حج در گوشه‌های محمد اظهار داشت، ناراحت مباش، پیامبران پیش از تو نیز قربانی وسوسه‌های شیطان شده‌اند، ولی ما آن آیه‌ها را باطل کرده‌ایم.

و در اینجا باید گفت، آیا به راستی «اللّٰهٰی» که محمد ادعا کرده است، حتی بر چگونگی اندیشه‌گری آفریده‌های خود نیز کنترل دارد و آیه ۳۰ سوره دهر کتاب قرآن می‌گوید: **وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ** یعنی «شما نمی‌خواهید چیزی جز آنچه که (الله) بخواهد»، چرا «الله» باید شیطان را آزاد بگذارد تا پیامبری را که برای هدایت بشر برگزیده، اینچنان فریب بدهد؟ راستی این چه «اللّٰهٰی» است که سکوت می‌کند تا شیطان پیامبرش را که باید برای افراد بشر پیامها و ره‌آوردهای نیکی و رستگاری به‌ارمغان آورد، فریب بدهد و پیامبر «الله» با پیامی که از یک فرشته و یا جن رانده شده به نام «شیطان» دریافت می‌کند، بندگان «الله» را گمراه سازد!

۲- شاید هم در ماجرای «غرائبق» مکانیسم آیه‌های ۳۹ و ۴۰ سوره حجر

کاربرد داشته است. زیرا، مفهوم این دو آیه می گویند:

قَالَ رَبِّ يَا أَغْوِيَنِي لِأُزِينَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ

«شیطان گفت، ای (الله) چنانکه مرا گمراه کردی، من نیز (اشتباه) را در نظر همه بندگان در زمین خوب جلوه می دهم و همه آنها را گمراه می کنم. بغیر از بندگان صالح و پاک تو.»

اگر مفهوم این آیه درست باشد، می توان با یقین کامل باور داشت که محمد در شمار «بنندگان صالح و پاک (الله)» نبوده است، زیرا اگر محمد از زمره «بنندگان صالح و پاک (الله)» به شمار می رفت، شیطان بر پایه مدلول آیه های بالا، نه یارانی و توان گمراه کردن او را در ذات دارا می بود و نه اینکه جرأت چنین عملی را در خود احساس می نمود. بنابراین، بدون تردید، محمد در شمار «بنندگان صالح و پاک (الله)» نبوده که شیطان موفق به فریب او شده است.

۳- کردار شیطان در فریب دادن و گمراه کردن محمد و وادار کردن او به قرائت آیه «غرائیق» انسان را به یاد داستان Frankenstein می اندازد. شرح موضوع بدینسان است که در سال ۱۸۱۸، یک نویسنده نامدار انگلیسی به نام Mary Shelly داستانی نوشت زیر فرنام Frankenstein. قهرمان داستان، دانشمند جوانی است که راز زندگی را کشف کرده و تصمیم می گیرد، انسانی را بوسیله دانشهایی که آموخته است، بیافریند. ولی او در انجام این عمل، به جای انسان، جانور بی سابقه و شگفت انگیزی می آفریند که خود قادر به کنترل آن نیست و سرانجام جانور یادشده، او یعنی آفریننده اش را نابود می کند. از آن پس در دنیای انگلیسی زبان، هر زمانی که عامل و بره ای برای

آیه ۶۲ سوره اسری نیز حاکی است که شیطان به «الله» گفت: «ای (الله)، اگر اجل مرا تا روز قیامت به تأخیر افکنی، بجز عده کمی تمام اولاد آدم را مهز کرده و به وادی هلاکت می کشانم.» بدیهی است که در این آیه نیز هدف شیطان از استثناء کردن «عده کمی از اولاد آدم» همان «بنندگان صالح و پاک» «الله» می باشد که بدبخانه محمد را شامل نشده است.

سازنده خود خطرناک میشود، به آن Frankenstein می‌گویند.

بدین ترتیب به نظر می‌رسد که «الله» محمد را نیز باید Frankenstein تازیهای عربستان نامید. زیرا، «الله» دست به آفریدن موجودی زده به نام «شیطان» که خود توان کنترل او را ندارد و «شیطان» می‌تواند در رگ و ریشه و کالبد بندگان آفریدگارش نفوذ کرده و بر ضد اراده «الله» هر بلائی اراده کند، بر سر آنها بیاورد. این موجود شگفت‌انگیز آنقدر قدرت دارد که می‌تواند حتی پیامبر «الله» را نیز که برای هدایت بندگان او به نبوت برگزیده شده، فریب دهد و پیامبر «الله» را وادار به گمراه کردن بنده‌های او بکند.

۴- کتاب قرآن در ۲۵۰۰ مورد از «الله» نام می‌برد. «الله» آفریده شده بوسیله محمد، در قرآن دارای دو صفت ناهمگون است. از یک سو، «الله» آلت اراده پیامبرش بوده و هر زمانی که مصلحت پیامبرش ایجاب کند، در فرازی که بالا و پائین بودن آن برایش تفاوتی ندارد، برای خدمتگزاری به آفریدگار خود، یعنی «محمد»، جامه کار به تن می‌کند. برای مثال، در آیه ۵۱ سوره احزاب، منشی خوابگاه محمد می‌شود و برای همخوابگی محمد با همسرانش نوبت تعیین می‌کند؛ در آیه ۳۷ سوره احزاب، به محمد توصیه می‌کند بر خلاف رسم سنتی اعراب با همسر پسرخوانده‌اش ازدواج کند؛ در آیه ۱۲ سوره مجادله، در نقش کارگزار روابط عمومی محمد، به پیروان او دستور می‌دهد، هنگامی که محمد به آنها می‌گوید، در مجلسی که نشسته‌اند، برای دیگران جا بازکنند، باید دستور او را انجام دهند و هنگامی که به آنها می‌گوید برخیزند، پس آنها باید برخیزند؛ در آیه‌های ۱ تا ۵ سوره حجرات به پیروان محمد توصیه می‌کند که صدایشان را از صدای محمد بلندتر نکنند؛ در آیه ۵۳ سوره احزاب به مسلمانان سفارش می‌کند، بدون دعوت و اجازه محمد به‌خانه او نروند و هنگامی که سر سفره غذا می‌نشینند، به ظروف غذا خیره نشوند و پس از خوردن غذا زود پی کار خود بروند و در آیه ۱ سوره لهب «الله» در نقش یک موجود ناتوان و لگدخورده، به ابولهب (دشمن) محمد تفرین می‌کند که دستش بریده باد. و نباید فراموش کنیم که تا زمان مرگ ابو

لهب، به‌دستان او هیچ آسیبی وارد نمی‌آید و «الله» در این جیغی که برای نفرین به ابولهب می‌زند، تنها خودش را بی‌آبرو می‌کند.

از دیگر سوء «الله» محمد، موجود نامرئی قهار، جابر، مکار و بیرحمی است که در قرآن نودونه لقب به او و بزرگی داده شده و توانش در انجام هر کاری که اراده کند، بیش از اندازه تصور انسان است. «الله» یادشده، برخی افراد را قربانی قهر خود می‌کند (آیه ۹۶ سوره یونس) و بر دل‌هایشان مهر و بر گوشها و چشم‌هایشان پرده می‌کشد تا ایمان نیاورند (آیه ۷ سوره بقره)؛ بعضی افراد را نیز دانسته گمراه می‌کند (آیه ۲۳ سوره جاثیه) و در دوزخ خود با زقوم آتش‌زا آنها را ذوب می‌نماید.

ولی، درحالی‌که «الله» دارای چنین قدرت و فروزه‌های غیرقابل تصویری است، معلوم نیست چرا پیامبر پایانی‌اش را در برابر وسوسه‌های شیطان نگهداری نمی‌کند، تا پیامبرش بتواند از فریب خوردن و گمراه شدن بوسیله شیطان در امان بوده و رسالتش را در هدایت بندگان «الله» به‌خوبی به‌انجام برساند! آیا دگانی که شیطان در برابر قدرت غیر محدود «الله» باز کرده و می‌تواند هر بلایی اراده کند، به‌سر بندگان «الله» بیاورد، با قدرت لایتناهی «الله» مابینت ندارد و توان شیطان را بالاتر از قدرت «الله» قرار نمی‌دهد؟ و مگر نه اینست که «الله» در آیه ۵۴ سوره آل عمران می‌گوید:

وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ

«و مکر کردند و (الله) هم با آنها مکر کرد و (الله) بهترین مکاران است.»
پس چرا «الله» مکار که فروزه بهترین مکاران را برای خود پذیرا شده، مکر شیطان را باطل نمی‌کند و اجازه می‌دهد، مکر شیطان در فریب پیامبر پایانی‌اش، بر مکر او پیشی و پیروزی بگیرد؟

۵- اگر شایسته باشد فرض کنیم که محمد در برابر وسوسه‌های شیطان چاره و اختیار و توانی نداشته و ناچار از آوردن و قرائت آیه «غرانیق» شده است، آیا اختیار حرکت‌های بدنی نیز از او سلب شده بوده که در برابر «بنات‌الله» و یا سه بت (لات، منات و عزی) سجده کرده است؟ آیا محمد

پیش از انجام سجده به «بنات‌الله» یعنی عملی که صد در صد مخالف هدف رسالت نبوی و الهی‌اش بوده، نمی‌توانسته است کمی در این باره بیندیشد و ببیند به چه کار نکوهیده و نابخردانه‌ای دست می‌زند؟ و آیا عمل سجده به بت‌های سه‌گانه سستی قازیها، برای «الله» محمد اهانت آور نبوده است؟ آیا محمد درایت آنرا نداشته است که فکر کند، «اللّٰهٰی» که او را برای یکتاپرستی وجود خود به پیامبری رسالت بخشیده، هیچگاه چنین فرمان نابخردانه‌ای را به او نخواهد داد؟ اگر به راستی محمد پیامبر پایانی «الله» بوده، چرا با وسوسه‌های شیطان فریب خورده و بین خواست الهی و نیرنگ شیطان نتوانسته است تفاوت بگذارد؟ و از همه مهمتر اینکه آیا در کلمات آیه «غرانیق» هیچ اشاره‌ای به سجده کردن به بت‌های خانه کعبه وجود داشته که محمد به این عمل کُهیلا نه دست یازیده است؟

پاسخ همه این چیستانها را با دو پندار می‌توان باز نمود: یکی اینکه محمد انسان فرصت‌جو، قدرت‌طلب و نیرنگ‌بازی بوده که برای جلب پشتیبانی طایفه قریش به منظور به دست آوردن قدرت پیامبرشاهی به بت‌های آنها سجده نموده و بنا به نوشته «طبری» که در پیش شرح داده شد، حتی از پیش با سران طایفه قریش در باره انجام این عمل توافق کرده بوده است. بنا بر این عمل او در سجده کردن به «بنات‌الله» با قصد و تصمیم پیشین و خودآگاهی کامل انجام پذیرفته است. پندار دوم اینست که اگر «الله» توان آنرا نداشته است که از اقدام پلید شیطان که یک مخلوق فاسد و رانده شده بوده، در فریب دادن پیامبر خود و گمراه کردن بندگانش جلوگیری کند، به راستی وی همان «الله»، بت‌چوبی و سستی تازیهای زمان جاهلیت بوده است.

الهامات «الله» به محمد حدیث و سنت در اسلام

خرافات زائیده ترس بدون جهت از خدا هستند .
سیرو

به گونه‌ای که می‌دانیم، قرآن، قانون اساسی دین اسلام و کتاب مقدس مسلمانان است که بنابر عقاید پیروان اسلام، اصول و احکام آن ابدی و تغییر ناپذیر بوده و هر مسلمانی باید بدون تردید، اندیشه‌گری و یا پرسش، آنها را با ایمان کامل به کار بندد. پس از کتاب قرآن، «حدیث» و «سنت» قرار دارد که در واقع تکمیل‌کننده اصول و احکام قرآن بشمار می‌رود. باید توجه داشت که اصول و موازین اسلام، بمراتب بیشتر از محتویات قرآن است و برخی از اصول و فرائض مهم دین اسلام مانند نماز، روزه، زکوة و غیره به اجمال در قرآن مورد بحث قرار گرفته و احکام آنها را باید در حدیث و سنت جستجو کرد.

«حدیث» در لغت معنی «سخن نو، چیز نو، عقیده، اندیشه، خبر و حکایت» می‌دهد. بر پایه مفاهیم آیه سوره کهف و آیه ۲۳ سوره زمر، «حدیث» دلالت بر گفتاری می‌کند که بوسیله زبان و یا الهم به انسان مخاברה می‌شود. «حدیث» در فقه اسلامی معمولاً به گفتار و رفتار پیامبر که بوسیله همسران، افراد خانواده، دوستان، اصحاب و معاشران او روایت شده و در قرآن ذکری از آنها نرفته است، گفته می‌شود. در فقه اسلام، «حدیث» خود یک علم جداگانه بوده و «علم حدیث» نامیده می‌شود. «علم حدیث» علمی است که کارشناسان این علم، گفتار و کردار پیامبر را بوسیله اصول آن به پیروان دین می‌شناسانند!

حدیث بر دو گونه است: «حدیث قدسی» و «حدیث نبوی». «حدیث قدسی» که «حدیث الهی» نیز نامیده می‌شود، عبارت از حدیثی است که شامل سخنان «الله» و نه گفتار محمد باشد. «حدیث نبوی» به گفتار و یا آندسته از افعال و کرداری که محمد آنها را پذیرش و تصویب کرده است، گفته می‌شود.

«سنت» در لغت معنی «راه، روش، طریقه، آئین، رسم و نهاد» می‌دهد. مفاهیم آیه ۳۸ سوره انفال، آیه ۱۳ سوره حجر، آیه ۵۵ سوره رحمان و آیه ۴۳ سوره فاطر، «سنت» را «روش، قاعده و عمل» تعبیر کرده است. «سنت» در فقه اسلامی به سه گروه بخش می‌شود: «سنت القول»، «سنت الفعل» و «سنت التقریر».

«سنت القول» به گفتار، پندها، موعظه‌ها، احکام و فریضه‌هایی که محمد صادر کرده، گفته می‌شود. «سنت الفعل» به کردار و منش محمد نسبت داده می‌شود. «سنت التقریر» عبارت از سکوت و یا رضای ضمنی محمد در باره اعمال و کردار پیروانش می‌باشد.

کاربرد «حدیث» و «سنت» پس از احکام و اصول قرآن، برای

مسلمانان واجب و لازم بوده و هر مسلمانی بدون چون و چرا باید مانند دستورها و موازین قرآن به آنها عمل کند. اگرچه، به گونه‌ای که گفتیم «حدیث» و «سنت» دارای دو مفهوم جداگانه هستند، ولی در نوشته‌های اسلام هر دو یک معنی دارند و مفهوم گفتار، اعمال و کردار پیامبر و روش و روند زندگی او را ادامه می‌دهند که باید الگوی رفتار و منش مسلمانان قرار بگیرد.

دکتر «محمد حمیدالله»^۱ یکی از علمای اسلام در باره «حدیث» می‌نویسد: «پایه و اساس آموزشهای اسلام را باید در قرآن و حدیث جستجو کرد.» دکتر «حمیدالله» می‌افزاید: «دلیل حرمت و تقدس حدیث آنست که درونمایه احادیث نیز مانند قرآن از سوی خدا به انسان وحی شده است.»^۲

فلسفه «حدیث» را باید در مکانیسم رفتن به بهشت و دوری از آتش دوزخ جستجو کرد. فرد مسلمان تا آنجائی که قرآن برایش دستور و فرازمان تعیین کرده، باید از آنها پیروی و فرمانبرداری کند، ولی آنجا که قرآن در باره اصول و موارد زندگی ساکت است، باید ببیند محمد در آن موارد چگونه عمل کرده است. برای مثال، چون قرآن در باره روش همخوابگی و یا ادرار کردن ساکت است، بنابراین مسلمان باید ببیند، محمد در این موارد چگونه عمل کرده است و بر پایه روش و روند زندگی محمد، عمل کند و گرنه آتش دوزخ در انتظار او خواهد بود.

اکنون که مفهوم و تعبیر «حدیث» در اسلام روشن شد، باید دانست که در این دین، صدها هزار حدیث گوناگون وجود دارد که به قول مسلمانان، اعتبار بسیاری از آنها مورد تردید است. اما، امام بخاری که نام اصلی اش «محمد بن اسماعیل بن المغیره البخاری» بوده و در ۱۳ شوال ۱۹۴ هجری قمری در خراسان زایش یافته، معتبرترین احادیث اسلامی را که شماره آنها به ۷۲۷۵ حدیث

^۱ Muhammed Hamidollah, *Introduction to Islam* (Paris: Center Cultural Islamique, 1957), p. 163.

^۲ *Ibid.*, p. 23.

می‌رسد، از بین دهها هزار حدیث بیرون کشیده و آنها را در ۹ جلد به رشته تحریر درآورده است. تمام علما، فقها و مقامات اسلامی در سراسر جهان، بدون استثناء درستی و اعتبار احادیثی را که صحیح البخاری استخراج و جمع آوری کرده، پذیرش و تأیید کرده و دکتر «محمد محسن خان»^۴ آنها را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. «دکتر محمد حسن خان» در مقدمه ترجمه خود از احادیث جمع آوری شده بوسیله صحیح البخاری می‌نویسد: «تمام مقامات اسلامی به اتفاق آراء گواهی کرده‌اند که احادیث جمع آوری شده بوسیله صحیح البخاری، معتبرترین احادیث موجود می‌باشد. احادیث صحیح البخاری تا آن اندازه صحت و اعتبار دارد که علمای اسلامی در این باره گفته‌اند، [احادیث صحیح البخاری، پس از کتاب (الله) یعنی (قرآن) معتبرترین کتاب اسلامی است.]»^۵ «دکتر محمد حسن خان» تأکید می‌کند که احادیث صحیح البخاری، پس از قرآن، دومین منبع الهامات الهی است و هر مسلمانی باید به آنها ایمان داشته و از آنها فرمانبرداری کند.^۶

«دکتر محمد حسن خان» در پیش‌گفتار جلد اول صحیح البخاری می‌نویسد، هنگامی که صحیح البخاری در صدد نوشتن احادیث اسلامی برآمد، به سبب شرافتمندی ویژه‌ای که داشت از پادشاهان و فرمانروایان آن زمان دوری کرد، تا مبادا مجبور شود، مطلب و یا موردی در احادیث اسلامی وارد کند که موجب خوش آیند آنها بوده، ولی با حقایق برابری نداشته باشد. «دکتر محمد حسن خان» در صفحه چهاردهم پیش‌گفتار جلد اول می‌افزاید؛ محمد بن اسماعیل صحیح البخاری، برای گهرهائی که از لبان محمد پیامبر «الله» خارج شده، به بسیاری از کشورها و شهرها مسافرت کرده است. گفته شده است که

^۴The Translation of Meanings of Sahi Al-Bukhari, Dr. Muhammad Muhsin Khan (Lahore, Pakistan: Kazi Publications, 1979).

^۵Ibid., p. xiv.

^۶Ibid.

صحیح البخاری بیش از ۳۰۰/۰۰۰ حدیث جمع آوری کرد و ۲۰۰/۰۰۰ شمار آنها را به حافظه اش سپرد. آنگاه از شمار ۲۰۰/۰۰۰ حدیث یاد شده که به حافظه سپرده بود، ۷۲۷۵ شمار آنها را که در اعتبار و درستی آنها هیچ شک و تردیدی وجود نداشت، گزینش کرد. پس از تنظیم و نگارش احادیث یاد شده، علما و دانشمندان اسلام کوشش فراوان به کار بردند تا احادیث مشکوک و مورد تردید را از شمار ۷۲۷۵ حدیث جمع آوری شده بوسیله صحیح البخاری خارج کنند، ولی درستی و تردیدناپذیری آنها سبب شد که کوشش آنها در این باره بجائی نرسد. بهمین دلیل، تمام دانشمندان اسلام، با یگانگی اندیشه، موافقت کردند که احادیث جمع آوری شده بوسیله صحیح البخاری از معتبرترین و اصیلترین احادیث موجود می باشد که در درستی و صحت آنها هیچ تردیدی وجود ندارد.

با توجه به آنچه که در بالا گفته شد و اعتبار و درستی بدون تردید شمار ۷۲۷۵ حدیث که صحیح البخاری در ۹ جلد شاهکار خود جمع آوری کرده، اکنون به شرح گلچینی از احادیث یاد شده - که بر پایه عقیده و داوری تمام دانشمندان درجه اول اسلامی در راستی و درستی آنها شک و تردیدی وجود ندارد - می پردازیم.

«الله» از آنهایی که از پیامبرش پرسش بکنند، نفرت دارد.

محمد، میل نداشت کسی در باره موضوع رسالت او به پیامبری و یا الهاماتی که از سوی «الله» به او می شود، از وی پرسش به عمل آورد. از اینرو، حدیث شماره ۵۵۵ در جلد دوم و حدیث شماره ۵۹۱ در جلد سوم می گوید: «محمد به پیروانش گفته است... [الله از آنهایی که از پیامبرش پرسش زیاد بکنند، نفرت دارد.]»

باز نمود نویسنده

مشهور است می گویند، شعبده بازان عملیات تردستی خود را تنها یکبار انجام

می‌دهند و در برابر هیچ بهائی حاضر نیستند، به تکرار آن عمل پردازند. زیرا، اگر عمل شعبده‌بازی خود را تکرار کنند، تماشاکنندگان به راز تردستی آنها پی می‌برند و مچشان را باز می‌کنند. بهمین دلیل نیز شعبده‌بازان میل ندارند، تماشاکنندگان پرسشی در باره چگونگی عملیاتشان از آنها به عمل آورند و هرگاه در باره عملیاتشان پرسشی از آنها بشود، پاسخی نخواهند داد. با در نظر گرفتن این فلسفه حدیث بالا را می‌توان از احادیث صادقانه دانست و به محمد حق داد که به گونه طبیعی می‌بایستی از پرسش‌کنندگان موضوع نبوتش ابراز تنفر بنماید و «الله» را نیز در ابراز این نفرت شریک خود بداند.

قتل نفس جزئی از عبادت «الله» بشمار می‌رود.

حدیث شماره ۱۷۳ در جلد دوم می‌گوید، مرد سالخورده‌ای مشاهده کرد که محمد و پیروانش به سجده می‌روند، پیشانی به خاک می‌سایند و سوره النجم را قرائت می‌کنند. مرد سالخورده، به گونه شوخی کمی از خاک زمین را برداشت و به پیشانی خود مالید و گفت: «این برای من کافی است.»

مرد سالخورده با این عمل استهزاء‌آمیز خود قصد داشت به محمد و پیروانش بگوید، اگر هدف اینهمه راست و خم شدن‌ها، آلوده کردن پیشانی به خاک زمین است، بهتر خواهد بود که انسان کمی خاک از زمین بردارد و با آن پیشانی خود را آلوده کند.

حدیث یادشده می‌گوید، پیروان محمد، عمل مرد سالخورده را نسبت به خود اهانت تلقی کردند و او را در دم با خونسردی به قتل رسانیدند.

پيامبر «الله» در ارتکاب جنایت آزاد است

محمد دستور داده بود که مردم حق ندارند در مکه و بویژه در خانه کعبه کسی را بکشند. ولی حدیث شماره ۷۲ در جلد سوم از «انس بن مالک» روایت می‌کند، هنگامی که محمد شنید، «ابن ختل» به خانه کعبه پناه برده است،

دستور داد او را بکشند. با دستور محمد، پیروان او «ابن ختل» را از خانه کعبه بیرون کشیدند و او را کشتند.

«الله» از قتل و خونریزی بندگانش خشنود می شود.

حدیث شماره ۶۸۷ در جلد سوم می نویسد، محمد زمانی به پیروانش گفت، «کعب بن الاشرف» به «الله» و پیامبر او بدی کرده، چه کسی حاضر است او را به قتل برساند. «ابومسلمه»، داوطلب قتل «کعب بن الاشرف» شد و به اتفاق همراهانش او را کشت. سپس گزارش قتل او را به محمد داد. محمد، اظهار داشت که او با این عمل سبب خشنودی «الله» شده است.

محمد فردی بسیار خرافاتی بود.

حدیث شماره ۱۴۴ در جلد اول می نویسد، هر زمانی که محمد برای قضای حاجت به آبستگاه می رفت، از اینکه ارواح خبیثه وارد بدنش شوند، وحشت داشت و از اینرو برای دور کردن ارواح خبیثه دعا می کرد.

مکانیسم برگ سبز درخت خرما در کاهش عذاب بدکاران

محمد عقیده داشت که هرگاه یک برگ سبز درخت نخل (خرما) روی گور افرادی که به عذاب کشیدن محکوم شده اند بگذارند، بتدریج که آن برگ سبز خشک می شود، از عذاب آن افراد کاسته خواهد شد. (حدیث شماره ۱۶۲، جلد اول). روزی محمد، یک برگ سبز خرما از یک نخل چید و آنرا به دو نیمه کرد و هر یک را روی گور دو نفر از مردگان قرار داد. همراهانش سبب این کار را از او پرسش کردند. وی پاسخ داد: «همچنانکه این برگها از سبزی به خشکی می گرایند، مجازات این دو نفر نیز کاهش خواهد یافت. (حدیث ۲۱۵، بخش ۵۷، جلد اول و حدیث ۴۴۳، جلد دوم).

موش‌ها، کلیمی‌های مسخ شده هستند.

محمد باور داشت که افراد مردم ممکن است به شکل موش، میمون و خرس درآیند. او بویژه ادعا می‌کرد که کلیمی‌ها به موش تبدیل شده‌اند. این حدیث از «ابو هریره» نقل شده است. (حدیث‌های شماره ۵۲۴، جلد چهارم و فصل ۳۲).

محمد از راه تصور و تخیل با زنانش عمل جنسی انجام می‌داد. محمد به سحر و جادو نیز عقیده داشت و گاهی اوقات که از زنانش دور بود، تخیل می‌کرد که با آنها مشغول عمل جنسی است، در حالیکه در واقع اینطور نبود.^۶ (حدیث شماره ۶۶۰، جلد هفتم).

محمد موهایش را با حنا رنگ می‌کرد، ولی موهایش پراز شپش بود.

«عبید بن جوریج» روایت می‌کند که چون محمد موهایش را با حنا به رنگ قرمز نزدیک به نارنجی درمی‌آورد، بهمین سبب او نیز موهایش را با حنا رنگ می‌کرده است. (حدیث شماره ۱۶۷، جلد اول).

حدیث شماره ۱۳۰، جلد نهم صحیح البخاری می‌نویسد، اگرچه محمد با رنگ کردن موهایش از سفید نشان دادن آنها جلوگیری می‌کرد، ولی او قادر نبود، موهایش را از شپش خالی نگهدارد. حدیث یادشده از قول «انس بن مالک» روایت می‌کند که روزی محمد به دیدار «امه حرم» بنت «ملحان» که همسر «عباد بن الصمد» بود، رفت. «امه حرم» نخست برای محمد غذا آورد و سپس به کشتن شپش‌های موهای سرش پرداخت.

^۶ برای آگاهی بیشتر از شدت عقاید محمد نسبت به سحر و جادو به حدیث‌های شماره ۶۵۶ تا ۶۶۴، جلد هفتم صحیح البخاری مراجعه فرمائید.

قدرت جنسی محمد با سی نفر مرد برابر بود.

«فتاده» از قول «انس بن مالک» نقل می‌کند که محمد دارای یازده همسر بود و در مدت ۲۴ ساعت با همه آنها تماس جنسی برقرار می‌کرد. «فتاده» می‌گوید، من از «انس بن مالک» پرسش کردم: «آیا پیامبر (الله) نیروی همخوابگی با همه همسرانش را داشت؟» «انس بن مالک» پاسخ داد: «ما پیوسته می‌گفتیم که نیروی جنسی پیامبر (الله) با سی نفر مرد برابر می‌باشد.» (حدیث شماره ۲۶۸، جلد اول.)

عایشه گفته است: «من زمانی کنجکاوی کردم و به این عقیده رسیدم که پیامبر (الله) با همه همسرانش همخوابگی می‌کرد.» (حدیث‌های شماره ۲۶۷ و ۲۷۰، جلد اول و حدیث ۱۴۲ در جلد‌های ۵، ۶ و ۷ صحیح البخاری.)

امید است، کنجکاوی عایشه خانم در این باره تئوریکتی بوده و نه عملی. زیرا، در غیر صورت تئوریکتی بودن، پیامبر «الله» و خود عایشه خانم به قول روان‌پزشکان در مظان یکی از اتهامات جنسی Exhibitionism، Voyeurism، Triolism، Mixscopia قرار خواهند گرفت.

روش محمد در زن‌گزینی

«انس بن مالک» می‌گوید، محمد دارای یازده همسر بود و اغلب از زنانی که در جنگ‌ها اسیر می‌شدند، یاران جنسی جدیدی برای خود انتخاب می‌کرد. (حدیث ۳۶۷، جلد اول.)

در حالیکه حدیث شماره ۳۶۷، جلد اول صحیح البخاری، شمار همسران محمد را از قول «انس بن مالک» یازده نفر ذکر می‌کند، حدیث شماره ۱۴۲، جلد هفتم، حاکی است که محمد دارای ۹ همسر بوده است. بدیهی است که بعضی از زنان نیز از روی میل و رغبت نزد محمد می‌آمدند و خود را به‌وی تسلیم می‌کردند. حدیث شماره A ۵۰۵، جلد سوم، در این باره می‌گوید: «زنی نزد محمد، پیامبر (الله) آمد و به او گفت: [یا محمد، من میل دارم، خودم را به تو تسلیم نمایم.]»

محمد زنانی که داوطلبانه خود را به وی تسلیم می کردند، بررسی می نمود، اگر از زیبایی برخوردار بودند، آنها را می پذیرفت، ولی اگر از زیبایی بهره ای نداشتند، آنها را در اختیار پیروانش قرار می داد. اگر محمد زنی را در اختیار دیگری می گذاشت، ظاهراً آن زن به غیر از پذیرش دستور محمد چاره ای نداشت. (حدیث ۲۴، جلد هفتم).

محمد به غیر از همسران مشروع و آنهایی که داوطلبانه خود را به وی تسلیم می کردند، با زنان برده ای که بوسیله دیگران به او هبه می شدند و یا خود خریداری می کرد، نیز تماس جنسی داشت. (حدیث های شماره ۲۲ و ۲۳، جلد هفتم).

بازنمود نویسنده

ما به عقاید و معتقدات محمد در باره خرافات گرانی و یا اینکه موهای او لانه شپش بوده، کاری نداریم، ولی بنابر عقیده فقها، اگر مفهوم حدیث در اسلام، پیروی از گفتار و کردار محمد باشد و مسلمانان بخواهند در امور جنسی خود از محمد پیروی کنند، براستی که دنیای ما چه جنگل پلشت و جامعه انسانی، چه دوزخ کژنهاد و دیوانه منشی می شد؟ به عبارت دیگر، اگر قرار بود، همه افراد مردم از رفتار و منش محمد در امور جنسی پیروی کنند، گفته «زیگموند فروید» پدر روانشناسی جدید، در دنیا به تحقق می پیوست. زیرا «فروید» گفته است: «هرگاه، لی بیدو (شور و غریزه جنسی افراد بشر) آزادی عمل پیدا می کرد، اثری از تمدن در جهان باقی نمی ماند.»

از دگر سو، اگر حدیث ۲۴، جلد هفتم صحیح البخاری درست باشد و محمد زنانی را که نمی پسندیده در اختیار پیروانش قرار می داده، باید اعتراف کرد که براستی وی وظیفه پیامبری و رهبری را در باره پیروانش به حد مطلوب انجام داده است!

نشانه پیامبری محمد، غده بین شانه‌هایش بوده است.

یکی از احادیث شگفت‌انگیز صحیح البخاری، ارتباط دادن غده و یا برآمدگی روی گردن محمد با رسالت پیامبری او بوده است. صحیح البخاری می‌نویسد، روی گردن محمد، بین دو شانه‌های او یک برآمدگی وجود داشته که «مهر پیامبری» او بوده است.

«صائب بن یزید» می‌گوید: «من پشت سر محمد ایستاده بودم و مهر پیامبری او را که مانند (زیر الحجله) به معنی (تکمه یک خیمه کوچک) بود، بین شانه‌هایش مشاهده کردم.» (حدیث شماره ۱۸۹، جلد اول و حدیث شماره ۷۴۱، جلد چهارم).

محمد به غش و ضعف (صرع) مبتلا بوده است.

۱- محمد پیوسته در گوشه‌های صدای زنگ احساس می‌کرد. «حارث بن هشام» از محمد پرسش کرده است که چگونه به او وحی می‌شده است؟ محمد پاسخ داده است: «بعضی اوقات وحی (الله) زنگ‌مانند در گوشه‌های من به صدا در می‌آمد. سپس با اشکال زیاد، من آنها را به خاطر می‌سپردم. برخی مواقع نیز جبرئیل به شکل یکی از افراد ظاهر می‌شد و دستورات (الله) را به من وحی می‌کرد و من آنها را به خاطر می‌سپردم.»^۸ (حدیث‌های شماره ۲ جلد اول و شماره ۴۳۸ جلد چهارم).

۲- قلب محمد همیشه تپش داشت و تند می‌زد. (حدیث شماره ۳، جلد اول).

۳- محمد گاهی اوقات به گونه ناگهانی زمین می‌خورد و دراز می‌کشید. بعضی اوقات این حالت در او به گونه ناخودآگاه به وجود می‌آمد و در حالیکه روی زمین دراز می‌کشید، چشمانش باز می‌ماند و به سوی آسمان نگاه می‌کرد.

^۸ شنیدن زنگ در گوشها یک بیماری روان‌تنی است که دردناک و پرشگی Tinnitus نامیده می‌شود.

(جلد دوم، بخش ۱۶، صفحه ۳۵۴؛ حدیث شماره ۴۶۱، جلد چهارم؛ حدیث شماره ۱۷۰، جلد پنجم؛ حدیث شماره ۴۴۸، جلد ششم.)

۴- گاهی اوقات محمد به گونه ناخود آگاه روی زمین می افتاد و می گفت: «مرا با یک پتو و یا یک شمد پوشانید.» در این حالت «الله» به او الهام می کرد. پس از اینکه محمد از این حالت خارج می شد، می گفت: «شال کمرم! شال کمرم!» (حدیث‌های شماره ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۶۸، ۴۸۱، جلد ششم.)

۵- هنگامی که محمد به گونه ناگهانی روی زمین می افتاد، لباسش شروع به لرزش می کردند. (حدیث شماره ۴، جلد اول.)

۶- محمد صداهائی می شنید و چیزهائی می دید که سایر افراد، قادر به شنیدن آن صداها و مشاهده آن چیزها نبودند. (احادیث شماره ۲ و ۳، جلد اول؛ احادیث شماره ۴۵۸ و ۴۶۱، جلد چهارم و حدیث شماره ۴۴۷، جلد ششم.)

۷- محمد بسیار عرق می کرد و بیشتر اوقات عرق از بدنش سرازیر می شد. (حدیث شماره ۲، جلد اول؛ حدیث شماره ۵۴۴، جلد دوم؛ حدیث شماره ۸۲۹، جلد سوم؛ حدیث شماره ۹۵، جلد چهارم و حدیث شماره ۴۶۲، جلد پنجم.)

۸- محمد گاهی اوقات مانند شتر خرناس می کشید. (جلد دوم، بخش ۱۶، صفحه ۳۵۴؛ حدیث شماره ۱۷، جلد سوم.)

درخت خرمائی که گریه سر داد و اشک ریختن آغاز نمود.

«ابن عمر» روایت می کند، محمد عادت داشت که به تنه درخت خرمائی که در مسجدش قرار داشت، تکیه می داد و برای پیروانش وعظ می کرد. بعدها که منبری برای محمد ساخته شد و او موعظه‌های خود را از منبر ایراد می کرد، آن درخت خرما شروع به گریه کردن و اشک ریختن نمود. زمانی که محمد، گریه کردن درخت خرما را مشاهده نمود، به سوی درخت رفت و آنقدر تنه درخت را نوازش نمود، تا از گریستن باز ایستاد. (حدیث شماره ۴۱، جلد دوم و حدیث شماره ۷۸۳، جلد چهارم.)

از سر انگشتان محمد دریای آب سرازیر شد.

زمانی پیروان محمد به آب نیاز داشتند، ولی آبی در دسترس نبود. محمد از آنها خواست تا کاسه‌ای در اختیار او قرار دهند. سپس محمد، انگشتان خود را روی کاسه نگه‌داشت و از سر انگشتانش آنقدر آب در کاسه جاری شد تا تمام پیروانش از آب بی‌نیاز شدند. (حدیث‌های شماره ۱۷۰ و ۱۹۴، جلد اول؛ حدیث‌های شماره ۷۳۳ تا ۷۷۷ و ۷۷۹، جلد چهارم.)

نکته بسیار مهم و جالب توجه در این یاوه‌گوئی آنست که حدیث ۷۷۴، جلد چهارم، می‌گوید، ۷۰ نفر از آن آب نوشیدند؛ حدیث ۷۷۵، جلد چهارم حاکی است که ۸۰ نفر از آن آب آشامیدند؛ حدیث ۷۷۲، جلد چهارم می‌گوید، ۳۰۰ نفر و حدیث ۷۷۶، جلد چهارم و حدیث ۴۷۳، جلد پنجم، شمار نوشندگان آن آب را ۱/۵۰۰ نفر ذکر می‌کنند.

غذا از داخل دهان محمد فریاد «الله اکبر» سر می‌داد.

هنگامی که محمد غذا می‌خورد، غذا از داخل دهان او فریاد «الله اکبر» سر می‌داد. (حدیث شماره ۷۷۹، جلد چهارم.)

گوری که به فرمان محمد از پذیرش مرده خودداری می‌کرد.

زمانی مشغول خاکسپاری بدن یک مسیحی مرده بودند، ولی گور از پذیرش بدن او خودداری می‌کرد و هر مرتبه که او را به خاک می‌سپردند، گور بدنش را بیرون می‌انداخت. هنگامی که در صدد کشف علت برآمدند، معلوم شد که وی قبلاً مسلمان بوده، ولی چون دین خود را تغییر داده و به مسیحیت گرویده بود، از اینرو به فرمان محمد، گور از پذیرش جسد او خودداری می‌کرد. (حدیث شماره ۸۱۴، جلد چهارم.)

آب دهان محمد، دوا و درمان کننده کلیه بیماریها بود.

زمانی محمد در چشم شخصی که از بیماری چشم رنج می کشید، تف کرد و بیدرنگ چشمان بیمار درمان شد. (حدیث شماره ۱۹۲، جلد چهارم و حدیث شماره ۵۱، جلد پنجم).

حدیث‌های شماره ۶۴۱ و ۶۴۲، جلد هفتم حاکی است که آب دهان محمد، کلیه بیماریها را بیدرنگ درمان می کرد.

آب دهان محمد، یک چاه خشک را پر آب کرد.

«البراء» روایت می کند که در زمان انعقاد «معاهده حدیبیه» ما به آب نیاز داشتیم، ولی چاهی که در آن نقطه وجود داشت، خشک و بی آب بود. محمد آب دهانش را در آن چاه خشک انداخت و بر اثر این عمل، آن چاه آنقدر پر آب شد که ۱/۴۰۰ نفر مرد و نیز شتران آنها از آب آن چاه سیراب شدند. (حدیث شماره ۷۷۷، جلد چهارم و حدیث‌های ۴۷۱ تا ۲۷۲، جلد چهارم).

محمد بوسیله قرائت قرآن و آب دهانش بیماریها را درمان می کرد.

محمد مار و کژدم گزیدگی و تمام انواع گوناگون بیماریها را بوسیله حرکت دادن دست خود روی زخم، قرائت قرآن و انداختن آب دهان روی زخم درمان می کرد. (حدیث‌های شماره ۶۳۷ تا ۶۴۲، جلد هفتم).

چون زنان کم‌هوش‌تر و بیدین‌تر از مردان هستند، باید به آتش دوزخ سوخته شوند.

محمد معتقد بود که بیشتر ساکنان دوزخ را زنان تشکیل می دهند. محمد در این باره گفته است: «هنگامی که دوزخ و آتش آن به من نشان داده شد، مشاهده کردم که بیشتر ساکنان دوزخ از زنان تشکیل شده بود. (حدیث‌های

شماره ۲۸ و ۳۰۱، جلد اول و حدیث شماره ۱۶۱، جلد دوم.)

حدیث‌های بالا همچنین می‌گویند، از محمد پرسش کرده‌اند، آیا زنان به سبب نداشتن ایمان به «الله» به دوزخ می‌روند؟ محمد پاسخ داده است: «سبب دوزخی شدن زنان آنست که آنها نسبت به شوهرانشان قدردان نیستند.» حدیث شماره ۵۴۱، جلد دوم می‌گوید، به عقیده محمد، دلیل اینکه بیشتر ساکنان دوزخ را زنان تشکیل می‌دهند، آنست که زنها کم هوش‌تر از مردان بوده و ایمانشان به دین و مذهب ضعیف‌تر از مردان است. همچنین محمد معتقد بود که چون زنها کم‌هوش‌تر از مردان هستند، از اینرو نباید با مردان حقوق برابر داشته باشند.

یکی دیگر از نتایج کمبود عقل و ایمان زنان نسبت به مردان آنست که شهادت هر دو زن برابر یک مرد است. (حدیث ۸۲۶، جلد سوم.) همچنین کمبود هوش و ایمان زنها نسبت به مردها سبب شده است که خواهر نصف برادر ارث ببرد. (حدیث شماره ۱۰، جلد چهارم.)

«ابو سعید الخدری» از قول محمد روایت می‌کند که وی در یک روز عید قطر، پس از وعظ به سوی زنان رفت و گفت: «شما زنان باید صدقه بدهید، زیرا من مشاهده کرده‌ام که بیشتر ساکنان دوزخ از شما زنان تشکیل می‌شود.» زندهای حاضر از محمد پرسش کردند: «چرا زنان بیش از مردان به دوزخ می‌روند؟»

محمد پاسخ داد: «زیرا شما نسبت به شوهراتان قدردان نیستید. من هیچکس را از لحاظ هوش و ایمان از شما زنان پائین‌تر ندیده‌ام. بعضی از شما زنان قادر هستید، حتی یک مرد عاقل را از راه بدر کنید.» (حدیث ۵۴۱، جلد دوم.)

سنگ‌های کوچه‌های مدینه به محمد سلام می‌کردند

در احادیث صحیح البخاری در صفحه ششم، پیش‌گفتار جلد اول آمده است که هر زمانی که محمد از کوچه‌های مدینه عبور می‌کرد، سنگها به او سلام می‌کردند.

درخت‌ها برای رفع حاجت محمد به حرکت درمی‌آمدند.

زمانی محمد به قضای حاجت نیاز پیدا کرد، در این هنگام درخت‌ها به یکدیگر نزدیک شدند و سایه‌ای برای او به وجود آوردند تا محمد بتواند زیر سایه آن درخت‌ها قضای حاجت کند. (صحیح البخاری، صفحه ۶۰۶)

محمد بوسیله خواندن قرآن کره ماه را به دو نیمه بخش کرد.

احادیث ۸۳۰ تا ۸۳۳ صحیح البخاری، جلد چهارم؛ حاکی است که «عبدالله بن مسعود»، «انس» و «ابن عباس» روایت کرده‌اند که مشرکین و مردم مکه از محمد درخواست کردند معجزه‌ای به آنها نشان دهد. محمد نیز ماه را به دو نیمه بخش کرد و به آنها گفت: «اینست معجزه نبوت من. آنرا خوب مشاهده کنید.»

دزدان و زناکاران به شرط پرستش «الله» به بهشت خواهند رفت.

«ابوظهر» روایت می‌کند، محمد گفته است که جبرئیل به وی اظهار داشته، اگر کسی درگذرد و بغیر از «الله» کس دیگری را پرستیده باشد، به بهشت خواهد رفت. محمد از وی پرسش می‌کند، حتی اگر آن شخص دزدی کرده و عمل نامشروع انجام داده باشد؟ جبرئیل پاسخ می‌دهد: «بله، حتی اگر چنین شخصی دزدی کرده و یا عمل جنسی نامشروع انجام داده باشد، ولی به (الله) عقیده داشته باشد، به بهشت خواهد رفت.» (حدیث ۴۴۵، جلد چهارم.)

عثمان در هنگام تدوین قرآن تضادهای آنرا از بین برد.

حدیث ۵۱۰، جلد ششم می‌گوید، عثمان در هنگام جمع‌آوری قرآن تضادها و مطالب ضد و نقیضی را که در قرآن وجود داشت، از بین برد.

بازنمود نویسنده

قرآنی که اکنون در دست فرار دارد، گذشته از اشتباهات آشکاری که در باره دانش همگانی و آگاهی‌های بدیهی در متون و مفاهیم آن دیده می‌شود، دارای آنچنان تضادهای و ناهمگونی‌های چشمگیری است که خرد هر انسانی را به‌شگفت وامی‌دارد. بهمین سبب است که بحث ناسخ و منسوخ^۱ که به‌منظور سرپوش گذاشتن روی اشتباهات و تضادهای نابخردانه قرآن اختراع شده، یکی از مهمترین مباحث فقه اسلام را تشکیل می‌دهد. همچنین اشتباهات و ناهمگونی‌های قرآن، مترجمان و مفسران قرآن را در برگردانیدن متون عربی آن به سایر زبانها آنچنان دچار سرگشتگی و ناتوانی کرده که در بسیاری از موارد، مفاهیم عربی قرآن را در هنگام ترجمه و تفسیر دگرگون کرده‌اند، تا بتوانند تا حدودی به آنها رنگ منطقی بدهند.^۲

بدین ترتیب می‌توان گفت که عثمان خلیفه سوم، در از بین بردن اشتباهات و تضادهای قرآن، خدمت بسیار پر بهائی به اسلام انجام داده است. زیرا، با توجه به اشتباهات و ناهمگونی‌های تماخره‌آور و نابخردانه‌ای که هم اکنون در متون و مفاهیم قرآن وجود دارد، بدیهی است که اگر عثمان در پیش از ۱/۴۰۰ سال پیش در رفع اشتباهات و ناهمگونی‌های قرآن کوششی به‌عمل نمی‌آورد، شاید در حال حاضر، قرآن شکل و درونمایه یک شوخی‌نامه سرگرم‌کننده را می‌داشت.

مجازات آنهایی که اسلام را ترک کنند، مرگ است.

«عکرمه» روایت می‌کند که زمانی علی بن ابیطالب، گروهی را به‌سبب ترک

^۱ به‌مطالب فصل یازدهم همین کتاب نگاه فرمایید.

^۲ برای آگاهی از تضادهای قرآن و دگردیسی مفاهیم آن با ترجمه و تفسیر و تعبیر به‌فصول هفتم و هشتم

کتاب بازسازی قرآن، نگارش نویسنده همین کتاب مراجعه فرمائید.

اسلام، با آتش سوزانید. هنگامی که «ابن عباس» از این جریان آگاه شد، اظهار داشت که اگر او به جای علی می بود، آن افراد را با آتش نمی سوزانید، بلکه آنها را با وسائل دیگر به قتل می رسانید، زیرا محمد پیامبر اسلام گفته است، مجازات سوزانیدن به آتش، ویژه «الله» بوده و تنها «الله» است که مجازات سوزانیدن با آتش را در باره مردم به کار می برد. بنابراین افرادی که دین اسلام را ترک می کنند، باید به وسائلی بغیر از آتش زدن بدنشان کشته شوند. (حدیث ۴۹۰، جلد چهارم.)

سبب گریه طفل در هنگام زایش، لمس شدن بوسینه شیطان است.
 «سعید بن المسیب» از قول «ابوهریره» روایت می کند که محمد گفته است، بین فرزندان آدم ابوالیشر هیچ فردی وجود ندارد که شیطان او را لمس نکرده باشد. دلیل اینکه بچه های شیرخوار در هنگام زایش گریه می کنند، آنست که شیطان آنها را لمس می کند. تنها دو نفر از این قاعده استثناء بوده اند، یکی مریم و دیگری فرزندش عیسی. (حدیث شماره ۶۴۰، جلد چهارم.)

هر کس «الله» و محمد را نپرستد و به آنها صدقه اجباری ندهد، جان و مالش ایمن نخواهد بود.

حدیث شماره ۲۴، جلد اول می نویسد، «ابن عمر» از قول محمد روایت کرده است که محمد گفته است: «به من دستور داده شده است، آنقدر در برابر مردم جنگ کنم تا همه مردم به پرستش (الله) و پیامبر او محمد پردازند، نماز بگذارند و به آنها صدقه اجباری بدهند. تنها در این حالت است که افراد مردم میتوانند جان و مال خود را حفظ کنند.»

یک فرد مسلمان برای کشتن یک آدم کافر مجازات نخواهد شد.
 حدیث ۲۸۳، جلد چهارم آشکارا می گوید، اگر مسلمانی یک آدم کافر را به قتل برساند، مجازاتی نخواهد دید.

چون حدیث بالا، سخن از کفر به میان آورده، بی‌مناسبت نیست، شرح کوتاهی از کفر در دین اسلام و کتاب قرآن به‌خامه آوریم.

«کفر» در اسلام چیست؟

صحیح البخاری «کفر» را بدین شرح تعریف کرده است: «کفر، نداشتن اعتقاد به اصول ایمان است.» اصول ایمان بر پایه شرح نویسنده یادشده، عبارتند از:

۱- عقیده به «الله»، ۲- ایمان به فرشته‌های «الله»، ۳- اعتقاد به پیامبر «الله»، ۴- عقیده به الهامات الهی، ۵- ایمان به روز قیامت و ۶- عقیده به تقدیر (هر آنچه که [الله] برای انسان مقدر کرده است، به وقوع خواهد پیوست).^{۱۱}

فرهنگ دهخدا «کفر» را بدین شرح تعریف کرده است: «کفر عبارتست از دینی بجز دین اسلام پیروی کردن.»^{۱۲}

قرآن، در آیه‌های زیادی از «کفر» نام برده است. کتاب قرآن، مفهوم «کفر» را تا آن اندازه وسیع گرفته که نه تنها نداشتن ایمان به «الله» و نیروهای متافیزیکی اسلام، بلکه حتی «ناسپاسی» را نیز «کفر» می‌شمارد. برای مثال، آیه ۴۸، سوره شوری می‌گوید: «... هنگامی که ما رحمت خود را شامل حال انسان کنیم، شاد می‌شود، ولی هرگاه سزای اعمالش را با وارد کردن ضرری به او بدهیم، ناسپاس (کفور) می‌شود.»

بطور کلی قرآن موارد زیر را «کفر» برمی‌شمارد:

استغناء، استکبار، ظلم، فساد، افتراء، دروغ بستن به‌الله، حتی اسراف و زیاده‌روی در مصرف نمودن مال.^{۱۳} نکته جالب توجه آنست که «الله» در چند

^{۱۱} Sahi Al-Bukhari, vol. 1, trans., Dr. Muhammad Muhsin Khan (Lahor, Pakistan: Kazi Publications), p. xix.

^{۱۲} فرهنگ دهخدا، جلد حرف «ک»، «صفحه ۱۶.

^{۱۳} صادق، راهنمای محتویات قرآن (انگنشتن: انتشارات Ithaca)، صفحه ۱۳۸.

مورد به کافرین نفرین می کند. از جمله آیه ۶۴، سوره احزاب می گوید:

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكُفْرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا

«به درستی که خداوند کافرین را نفرین کرده و برای آنها آتش دوزخ را آماده نموده است.»

باز نمود نویسنده

مفهوم آشکار حدیث بالا آنست که هر کس به پیبوده گوئیهای ریاکاران اسلامی گوش ندهد و اصول و افسانه‌های نابخردانه‌ای را که آنها برای تأمین منافع خویش وعظ می کنند، در ایمان خود نریزد، خوش برای مسلمانان واجب بوده و هنگامی که مسلمانی چنین شخصی را به قتل برساند، نه تنها مجازاتی نخواهد دید، بلکه وظیفه دینی خود را به مورد اجرا گذاشته است. بدین ترتیب حدیث بالا مؤمنان اسلامی را به کشتار افراد غیر مسلمان ترغیب کرده و آنها را در نهاد به شکل قاتلانی درمی آورد که یکی از وظائف دینی آنها ریختن خون آنهاست که هوش و درایت انسانی خود را در برابر اینهمه پوچ گوئیهای نابخردانه به کار می برند و به آنها خنده می زنند.

از دگر سو، برآستی می توان گفت که اگر «دروغ بستن» به الله «کفر» باشد، محمد خود از بی آرم ترین کافران روی زمین بوده است. زیرا، هیچکس در دنیا اینهمه مبتذلات و خزعبلات خنده دار و مسخره را به «الله» نسبت نداده است.

هر کس خون افراد بی ایمان را بریزد، روز قیامت پاداش خواهد گرفت.

علی بن ابیطالب از قول محمد روایت می کند که پیامبر «الله» گفته است، بعضی افراد خود را با زبان مسلمان وانمود می کنند، ولی در قلب به اسلام ایمان ندارند. هر کسی که خون این افراد را بریزد، در روز قیامت پاداش خواهد گرفت. (حدیث ۶۴، جلد نهم.)

بیشتر ساکنان دوزخ را زنان تشکیل می دهند.

«ابن عباس» از قول محمد روایت می کند که وی گفته است: «زمانی که دوزخ را به من نشان دادند، مشاهده کردم که بیشتر ساکنان آنرا زنان تشکیل می دادند.»

از محمد پرسش کرده اند، آیا زنان به سبب نداشتن ایمان به «الله» به جهنم رفته اند. محمد پاسخ می دهد: «سبب جهنمی شدن زنان آن بوده که آنها نسبت به شوهرانشان قدردان نبوده اند.»

دلیل سوخته شدن زنان به آتش دوزخ و نابرابری آنها در شهادت و ارث، کمبود عقل و ایمان آنهاست.

«ابو سعید الخدری» از قول محمد روایت کرده است که وی در یک روز عید فطر، پس از وعظ به سوی زنان رفت و گفت: «شما زنان باید صدقه بدهید، زیرا من مشاهده کرده ام که بیشتر ساکنان دوزخ از شما زنان تشکیل می شود.»
زنان حاضر از محمد پرسش کردند: «چرا زنان بیشتر از مردان به دوزخ می روند؟»

محمد پاسخ داد: «زیرا شما نسبت به شوهرانتان قدردان نیستید. من هیچکس را از نظر هوش و ایمان از شما زنان پایین تر ندیده ام. بعضی از شما زنان قادر هستید، حتی یک مرد عاقل را از راه بدر کنید.» (حدیث ۵۴۱، جلد دوم.)

یکی دیگر از نتایج کمبود عقل و ایمان زنان نسبت به مردان آنست که شهادت هر دو زن برابر یک مرد است. (حدیث ۸۲۶، جلد سوم.) همچنین کمبود هوش و ایمان زنان نسبت به مردها سبب شده است که خواهر نصف برادر ارث ببرد. (حدیث شماره ۱۰، جلد چهارم.)

به نظر می رسد که پیامبر «الله» خود برخی اوقات از ثبات هوش و خرد بی بهره می شده است، زیرا اگر زنان از لحاظ هوش و خرد پست تر از مردها باشند، معلوم نیست چگونه می توانند، مردهای خردمند را از راه بدر کنند.

آلوده کردن لباس با ادرار، گناهی بزرگ بوده و سبب شکنجه در گور میشود.

اخبار و احادیث اسلامی نشان می‌دهند که ذهن محمد بسیار درگیر فضولات بدن بوده و پیامبر «الله» زمان زیادی را صرف آموزش چگونگی خالی کردن مثانه و روده‌ها کرده است.

بنابر آموزشهای محمد، آلوده کردن لباس با ادرار یکی از گناهان بزرگ بشمار آمده است. زمانی که محمد از یکی از گورستانها گذر می‌کرد، ناگهان در برابر دو گور توقف نمود و اظهار داشت، من از این گورها صدای شکنجه دو نفر از مردگان را می‌شنوم. و سپس افزود، آنها به سبب ارتکاب گناهی بزرگ شکنجه می‌شوند. یکی از آنها پیوسته لباس خود را با ادرارش آلوده می‌کرده و دیگری بین دوستان نفاق‌اندازی می‌نموده است.

محمد برای درمان برخی بیماریها آشامیدن شیر و ادرار شتر را تجویز می‌کرده است.

«ابو قلابه» می‌گوید، «انس بن مالک» روایت کرده است که گروهی از افراد طایفه «عکل» و یا «عربینه» به مدینه آمدند، ولی آب و هوای مدینه به آنها نساخت و آنها را بیمار کرد. محمد دستور داد، آنها به بیابان بروند و شیر و ادرار شترهای او را بنوشند تا بهبودی حاصل کنند.

افراد یاد شده به دستور محمد عمل کردند و پس از بهبودی، نگهداری کننده شترها را کشتند و شترها را دزدیدند و با خود بردند. هنگامی که محمد از جریان آگاه شد، گروهی را برای دستگیری آنها مأمور کرد. آنها دزدان شترها را دستگیر کردند و نزد محمد آوردند. محمد دستور داد، دستها و پاها را قطع کردند و در چشمانشان میل داغ فرو کردند. «ابو قلابه» افزوده است، افراد یادشده در هنگام مرگ از محمد تقاضای آب کردند، ولی محمد درخواست آنها را رد کرد و دستور داد، آب در اختیار آنها نگذارند. (حدیث شماره ۲۳۴، جلد اول).

اصول و قواعد تخلیه مثانه و روده

«ابو ایوب انصاری» از قول محمد روایت کرده که وی گفته است، هنگام ادرار و یا خالی کردن روده، نه پشت انسان باید به‌مکه باشد و نه روی آن، بلکه یا باید روبروی مشرق نشست و یا مغرب. «عبدالله بن عمر» می‌گوید: «روزی من به پشت بام خانه‌ام رفتم و مشاهده کردم، محمد پیامبر (الله) روی دو آجر به سمت بیت المقدس نشسته و مشغول قضای حاجت است.» (فتح الباری، جلد اول، صفحه ۲۵۸؛ احادیث ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، جلد اول صحیح البخاری.)

«ابو قتاده» از قول محمد روایت می‌کند که او گفته است، هنگامی که انسان به آبشنگاه می‌رود، هیچگاه نباید با دست راست اعضای شرمگاه خود را لمس کند. (احادیث ۱۵۵ و ۱۵۶، جلد اول.)

آشامیدن چای آلوده به مگس عیب و مانعی ندارد.

«ابو هریره» از قول محمد بن عبدالله روایت می‌کند که وی گفته است، اگر مگسی در فنجان چای شما افتاد، نوشیدن آن عیب و مانعی ندارد. زیرا، اگر یک بال مگس حامل میکروب باشد، بال دیگر آن دارای ماده ضد میکروب بوده و میکروب موجود در بال اول را از بین خواهد برد. (حدیث ۵۳۷، جلد چهارم.)

آنهايي که سگ نگهداری می‌کنند، روزانه دو قیراط از اعمال نیکویشان را تلف می‌سازند.

«ابن عمر» روایت کرده که محمد گفته است، هر کسی، به‌غیر از سگ گله و سگی که برای شکار تربیت شده است، سگ نگهداری کند، هر روز دو قیراط از اعمال و رفتار نیکویش کسر خواهد شد. (این حدیث را بخاری و مسلم تأیید و نقل کرده‌اند.)^{۱۴}

^{۱۴}Mishkat Al-Masabih, tras. James Robson (Lahore: Kashmir Bazar, 1965), p. 876.

شیطان به شکل سگهایی که سیاه و دارای دو خال هستند درمی آید و باید چنین سگهایی را کشت.

«جبیر» گفته است، محمد به ما دستور داد سگها را بکشیم و ما در جهت اجرای دستور او حتی سگی را که یک زن با خود از بیابان آورده بود، کشتیم. پس از آن، محمد ما را از کشتن سگها منع کرد و اظهار داشت: «تنها سگهایی را بکشید که سیاه و دارای دو خال هستند، زیرا چنین سگی شیطان است که به شکل سگ درآمده است. (این حدیث را مسلم تأیید و نقل کرده است).^{۱۵}

فرشته‌ها وارد خانه‌ای که دارای سگ باشد، نخواهند شد.

«ابو طلحه» از قول محمد روایت می‌کند که وی گفته است، فرشته‌ها وارد خانه‌ای که سگ و یا پیکره آن باشد، نخواهند شد. (حدیث ۵۳۹، جلد چهارم).

هر کجا سگی یافت شود، باید آنرا کشت.

حدیث ۵۴۰، جلد چهارم، آشکارا می‌نویسد، «عبداله بن عمر» از قول محمد بن عبدالله روایت کرده است که وی دستور داده است، پیروانش سگها را بکشند.

به نظر می‌رسد، صحیح البخاری از مفهوم ظالمانه، نابخردانه و وحشیانه حدیث بالا به وحشت افتاده و در زیرنویس توضیح داده است که همراهان محمد معتقدند که منظور محمد از صدور فرمان کشتن سگها، از بین بردن سگهای آلوده به بیماری هاری بوده است. نویسنده نامبرده می‌افزاید، بین علمای اسلامی در اینکه آیا سگهای هار را باید کشت و یا سگهای سالم و عادی را، اختلاف نظر وجود دارد.

مدلول همین حدیث کافی است که تمام افرادی را که در کشورهای مسلمان دارای سگ هستند، از شمار مسلمانان خارج سازد.

دلیل و فرنود شباهت فرزند به پدر و یا مادر

حدیث ۵۴۶، جلد چهارم می‌نویسد، محمد گفته است، جبرئیل به‌وی اظهار داشته است، هنگامی که زن و مردی با یکدیگر همخوابگی می‌کنند، اگر مرد زودتر به‌نقطه احتراق عصبی (انزال) برسد، فرزندی که از آن همخوابگی به‌وجود می‌آید، شبیه پدر و اگر مادر زودتر از پدر به‌درجه احتراق عصبی (انزال) دست یابد، فرزند شبیه مادر خواهد بود.

جن‌ها و ارواح از فضولات و استخوان حیوانات تغذیه می‌کنند.

«ابوهریره» می‌گوید، زمانی من همراه محمد بودم و مشاهده کردم که او برای شستن اعضای پوشیده بدن و وضو گرفتن، آفتابه‌ای با خود حمل می‌کند. «ابوهریره» ادامه می‌دهد، محمد به‌من دستور داد، برای تمیز کردن قسمت‌های ویژه بدنش چند استخوان برای او ببرم، ولی تأکید کرد که از بردن استخوان و یا مدفوع حیوان برایش خودداری کنم. «ابوهریره» می‌افزاید: «من با گوشه لباس خود چند استخوان برای محمد بردم و کنارش قرار دادم. هنگامی که او کار خود را انجام داد، از وی پرسش کردم، چرا به‌من دستور داد، از بردن استخوان و مدفوع حیوان خودداری کنم؟» محمد پاسخ داد: «زیرا، آنها خوراک جن‌ها و ارواح هستند.» (حدیث شماره ۲۰۰، جلد پنجم.)

جبرئیل فرشته دارای ششصد بال است.

«عبدالله بن مسعود» از قول محمد روایت می‌کند که جبرئیل دارای ششصد بال می‌باشد.

شیطان شبها در بینی افراد منزل می کند.

«ابوهریره» از قول محمد روایت می کند که وی گفته است، انسان هنگامی که صبح از خواب برمی خیزد، باید سه مرتبه با بینی خود آب بالا بکشد و سپس آنرا با فشار خارج کند. دلیل شرعی و مذهبی این عمل آنست که هنگامی که انسان در شب هنگام به خواب می رود، شیطان در قسمت بالای بینی او در تمام شب منزل می کند. (حدیث شماره ۵۱۶، جلد چهارم).

تب از آتش دوزخ به وجود می آید.

«ابو جمره الضبی» می گوید، زمانی من همراه محمد پیامبر «الله» بودم، وی گفت، تب بر اثر آتش دوزخ ایجاد می شود. از اینرو، آنهایی که به تب مبتلا می شوند، باید حرارت آتش دوزخ را با آب زمزم از خود دور کنند. (حدیث های ۴۸۳ و ۴۸۶، جلد چهارم).

پیروان محمد آب دهان او را به سر و روی و بدن خود می مالیدند.

حدیث شماره ۸۹۱، جلد سوم می گوید، هر زمانی که محمد می خواست آب دهان خود را به خارج بیندازد، آنرا در دستان پیروانش می انداخت و آنها آنرا به سر و روی و بدن خود می مالیدند.

شیطان در گوشهای افرادی که برای نماز بیدار نشوند، ادرار می کند.

«عبدالله» روایت می کند، زمانی شخصی نزد محمد آمد و به او گفت تا بامداد خواب مانده و برای نماز گذاردن بیدار نشده است. محمد به وی پاسخ داد، سبب خواب ماندن او این بوده که شیطان در گوشهایش ادرار کرده است. (حدیث شماره ۲۴۵، جلد سوم).

محمد پیامبر، گوشت ساق پای یک الاغ وحشی را خورده است. «ابو قتاده» گفته است که او یک الاغ وحشی را مشاهده کرد و او را کشت. محمد، پرسش کرد، آیا چیزی از او باقی مانده است یا نه؟ «ابو قتاده» پاسخ داد، یک ساق پای او هنوز باقی مانده است. محمد، آنرا گرفت و خورد. (بخاری و مسلم، این حدیث را تأیید کرده‌اند).^{۱۶}

محمد، ملخ خور بوده است.

«ابن ابو عوف» گفته است که در هفت رویداد جنگی با محمد بوده و در هفت مورد با محمد ملخ خورده است.^{۱۷}

انواع گوناگون جن‌ها

«ابو طلحه الخوشانی» روایت می‌کند که محمد گفته است، سه نوع جن در دنیا وجود دارند. نوع اول، دارای بال هستند و در هوا پرواز می‌کنند. نوع دوم، به شکل مار و سگ درمی‌آیند و نوع سوم، در مکانهای گوناگون سکونت و در اطراف آن رفت و آمد می‌کنند. (این حدیث بوسیله شهرانسنه تأیید و نقل شده است).^{۱۸}

دستور محمد، پیامبر «الله» برای پاک کردن نشیمنگاه

عایشه روایت می‌کند که محمد گفته است، هنگامی که قصد تخلیه روده را دارید، تنها باید سه سنگ با خود داشته باشید، زیرا سه سنگ برای پاک کردن نشیمنگاه کافی است. (احمد، ابو داود، نسائی و دمیری، این حدیث را

¹⁶Ibid., p. 877.

¹⁷Ibid., p. 878.

¹⁸Ibid., p. 883.

تأیید کرده‌اند.^{۱۹}

مارها را با سوگند وفاداری باید رام کرد.

«عبدالرحمان بن ابولیلیا» گفته است که «ابولیلیا» از قول محمد روایت کرده است که اگر ماری را در محل سکونت خود دیدید، به او بگوئید: «ترا به پیمانی که نوح و سلیمان پسر داود با (الله) بستند، سوگند می‌دهیم، به ما آزار نرسان.» سپس اگر آن مار دوباره مشاهده شد، آنرا بکشید. (این حدیث بوسیله ترمذی و ابو داود تأیید و نقل شده است).^{۲۰}

مارهای خانگی جن هستند.

مشکات المصابیح از بخاری و مسلم نقل می‌کند که «ابن عمر (عبدالله)» روایت کرده که محمد گفته است: «مارهائی را که دارای دو رنگ هستند و یا دم دارند، بکشید، زیرا آنها سبب از بین بردن نور چشم و سقط جنین زنها می‌شوند.»

«ابن عمر» می‌گوید، زمانی او ماری را دنبال می‌کرده تا آنرا بکشد، ولی «ابولبابه» که شاهد عمل وی بوده، ویرا می‌خواند و به او گوشزد می‌کند که از این کار خودداری کند. «ابن عمر» می‌گوید، به‌وی پاسخ دادم که کشتن مار دستور محمد، پیامبر «الله» می‌باشد. «ابولبابه» به «ابن عمر» می‌گوید، محمد بعدها کشتن مارهای خانگی را ممنوع کرده، زیرا آنها جن‌هائی هستند که در خانه‌های افراد بشر سکونت اختیار می‌کنند.^{۲۱}

^{۱۹}Ibid., p. 75.

^{۲۰}Ibid., p. 881.

^{۲۱}Ibid., p. 878.

کشتن مارمولک و ثوابهای ناشی از این کشتار

«ام شریک» از قول محمد روایت کرده است که محمد گفته است، هر کجا مارمولک یافتید، آنرا بکشید. زیرا هنگامی که ابراهیم را در آتش افکندند، مارمولکی به آتش دمید تا گسترش آن بیشتر شود. (این حدیث بوسیله بخاری و مسلم نیز تأیید شده است).^{۲۲}

«ابو هریره» نیز روایت می کند که محمد گفته است، اگر کسی مارمولکی را با یک ضربه بکشد، یک صد عمل خوب در نامه اعمال او وارد می شود و هرگاه کسی مارمولکی را با دو ضربه و یا سه ضربه بکشد، به همان نسبت اعمال نیک کمتری در نامه اعمالش وارد می شود. (این حدیث بوسیله مسلم تأیید و نقل شده است).^{۲۳}

خودداری از تخلیه عصبی (انزال) در آلت تناسلی زنها برای مردان ایرانی و یونانی زیان آور، ولی برای اعراب بدون اشکال است.

«سعد بن ابوقحاص» روایت می کند که شخصی نزد محمد، پیامبر «الله» آمد و گفت، او از تخلیه عصبی (انزال) در آلت تناسلی همسرش خودداری می کند. محمد از وی پرسش کرد، چرا او به این کار مبادرت می ورزد. آن مرد پاسخ داد، چون همسرش دارای بچه شیرخواره است، از اینرو بیم دارد که این کار شیر همسرش را آلوده کند و برای تندرستی فرزندش زیان آور باشد. محمد، پیامبر «الله» اظهار داشت: «این عمل تنها برای مردان ایرانی و یونانی زیان آور است، نه برای اعراب». (این حدیث بوسیله مسلم تأیید و نقل شده است).^{۲۴}

^{۲۲}Ibid., p. 879.

^{۲۳}Ibid.

^{۲۴}Ibid., p. 678.

شیطان با نشیمنگاه بچه‌ها بازی می‌کند

هرگاه کسی قصد تخلیه مثانه و یا روده‌اش را داشته باشد، باید خود را از دیگران پنهان کند. بدین شرح که او باید توده‌ای از شن روی هم انباشته نماید و پشت خود را به آن بکند. زیرا شیطان، عادت دارد با نشیمنگاه فرزندان آدم ابوالبشر بازی کند. بدیهی است که اقدام به عمل یادشده نیکو، ولی خودداری از آن زیان‌آور نیست. (این حدیث بوسیله ابو داود، ابن ماجه و دمیری تأیید شده است.)^{۲۵}

محمد، پیامبر «الله» برای هر یک از دستها وظائف ویژه‌ای برگزیده بود.

عایشه، روایت می‌کند که محمد، پیامبر «الله» برای وضو گرفتن و غذا خوردن، دست راست و برای تخلیه مثانه و روده و کارهایی مانند آن، دست چپش را به کار می‌برد. (ابوداود، این حدیث را تأیید و نقل کرده است.)^{۲۶}

باز نمود نویسنده

به نظر می‌رسد که مفهوم حدیث بالا تا حدودی برای مؤمنین اسلامی پیچیده و غیر روشن باشد. دلیل این امر آنست که معلوم نیست، آیا عایشه فضولانه به شوهرش محمد پیامبر در آن حالت ویژه نگاه می‌کرده و یا اینکه محمد، داوطلبانه خود را در جریان دید همسرش قرار می‌داده است. اگر حالت نخست، درست باشد و عایشه فضولانه به محمد پیامبر در آن حالت ویژه نگاه می‌کرده، اگرچه محمد به‌وی لقب «ام المؤمنین» یعنی «مادر مؤمنان» داده، با این وجود باید برای او درخواست بخشش و آمرزش کرد. زیرا، با این عمل

^{۲۵}Ibid., p. 95.

^{۲۶}Ibid.

غیر اخلاقی، ادب و متانت را زیر پا گذاشته و به بعضی از اعضای بدن پیامبر «الله» در آن حالت ویژه فضولانه نگاه کرده است.

و اما، بعید به نظر می‌رسد که حالت دوم درست بوده و محمد داوطلبانه خود را در جریان دید عایشه گذاشته باشد. زیرا، اولاً محمد بر پایه حدیثی که پیش از حدیث بالا آورده شد، سفارش کرده است که مسلمانان باید در هنگام تخلیه مثانه و روده، خود را از دیگران پنهان کنند، پس چگونه ممکن است که پیامبر «الله» و آنها پیامبر پایانی او مبادرت به انجام عملی بکند که خود آنها برای دیگران منع کرده است. ولی، بدیهی است که از نظر فلسفه فقهی نیز نباید فراموش کنیم که «الله» برخی از امور را برای دیگران منع، ولی برای محمد پیامبر عزیزگونه‌اش مجاز فرموده است. مانند اینکه بر پایه مفهوم آیه ۵۰ سوره احزاب، محمد آشکارا مجاز شده است، بدون رعایت اصول و احکامی که برای دیگر مؤمنان مقرر شده، هر زنی را که اراده کند، در اختیار بگیرد و این مزیت را «الله» بر پایه مدلول صریح کتاب قرآن بدانجهت به او داده است که در امر نکاح برای پیامبر عزیز در دانه‌اش حرج و زحمتی نباشد. بنابراین ممکن است، محمد را در مورد امر بالا نیز مجاز کرده باشد، منتها شایسته ندیده است که این موضوع را در قرآن ذکر کند. ثانیاً، درست است که عایشه سوگلی حرم و محبوب‌ترین همسر محمد بوده، ولی مگر محمد پیامبر پایانی «الله» العیاذ بالله دچار ناراحتی روانی Exhibitionism و یا «بدن‌نمایی» بوده است که خود را در آن حالت ویژه به رخ عایشه کشیده باشد! شاید هم احوط آن باشد که فرض کنیم، نه عایشه فضولانه به شوهر پیامبرش در آن حالت ویژه نگاه کرده و نه اینکه محمد پیامبر خود را داوطلبانه در جریان مشاهده عایشه گذاشته است، بلکه محمد این جریان را تنها در تئوری برای عایشه تعریف کرده و نه اینکه خدای ناکرده بر اثر ارضای تمایلات نفسانی و عصبی‌اش عایشه را به دیدن آن حالت مجاز کرده باشد. منتها، این حدیث‌نویس بی‌متانت و بی‌سواد بوده که با به‌کار بردن ساختمان جمله و زمانها و واژه‌های اشتباهی، سبب بدی مفهوم جمله و فهم نادرست آن

شده است.

پرسشی که اکنون پس از اینهمه بحث پیش روی ما قرار دارد، آنست که: «آیا، براسستی محمد پیامبر خدا بود؟» پاسخ به این پرسش نه تنها کار مشکلی به نظر نمی‌رسد، بلکه ساده نیز می‌باشد. زیرا، اگر محمد پیامبر خدا می‌بود، پس آنهمه اصول و متون ضد و نقیض و نیز اشتباهات خنده‌آوری که در کتاب قرآن و احادیث آمده، ناچار باید از اندیشه‌گری «الله» به محمد الهام شده باشد. اگر این فرض درست باشد، آیا خدای عظیم‌الشأنی که کائنات هستی را با آن بزرگی بالای پندار آفریده، آنقدر از نظر آگاهی، دانش و اندیشه‌گری دون‌مایه است که از کشته شدن بنده‌ای به دست بنده دیگر لذت می‌برد؟ (حدیث ۶۴، جلد نهم)؛ و یا خدائی که آفریننده زن و مرد است، نمی‌داند که بسیاری از زنان از نظر هوش و استعداد بالاتر از مردها هستند؟ (حدیث، ۵۴۱، جلد دوم)؛ و یا شایسته است فکر کنیم که چنین خدای توانائی، توجه خود را از تمام کائنات هستی بریده و تنها به پائین تنه انسان و نیز تخلیه مثانه و معده او دوخته است! (احادیث ۱۵۵ و ۱۵۶، جلد اول). و یا اگر وجود حیوان با وفائی مانند سگ در این دنیا زائد می‌بود، چرا خداوند از ابتدا از آفریدن آن خودداری نکرد تا بعد مجبور نباشد به بنده‌هایش دستور بدهد، هر کجا سگ یافتند آنها بکشند. (حدیث ۳۴۰، جلد چهارم).

اگر این اندیشه‌ها و اعمال نابخردانه و ورخی‌خویانه نتواند به خداوند و یا حتی موجود برتر از انسانی که محمد در پندار خود، او را «الله» نامیده، نسبت داده شود؛ پس براسستی باید گفت که محمد بن عبدالله، نه تنها از سوی هیچ نیروی متافیزیکی رسالتی نداشته، بلکه انسانی آسمند، ستمگر و ریائیه بوده است.

معراج:

دیدار خیالی محمد با «الله» در

آسمانها

مذهب برای شکوفایی زندگی سه گروه به وجود آمده: نادانان، روحانیان و ثروتمندان.

آیه ۱ سوره بنی اسرائیل (اسراء)، کتاب قرآن، گویا در افسانه‌گری با محتویات خیالی کتاب هزار و یکشب، به‌مسابقه برخاسته است. مدلول افسانه‌ای این آیه که در باره معراج محمد به آسمانها می‌باشد، تا آن اندازه پیهوده و تخیلی است که بسیاری از نویسندگان اسلامی در باره شرح آن به انجماد خرد و خامه برخورد کرده و برای مدلول آیه یادشده، معنی عرفانی و مجازی قایل شده و حتی گروهی از پیشوایان مسلمانان و از جمله «فخرالدین رازی» (درگذشته در سال ۶۰۶ هجری قمری)، در درستی آن تردید کرده‌اند. آیه ۱ سوره بنی اسرائیل (اسراء) در باره معراج محمد به آسمانها می‌گوید:

سُبْحٰنَ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَی الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا الَّذِی بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیْهُمِّنْ اٰیٰتِنَا اِنَّهُ هُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ

«پاک و منزّه است آنکه بنده‌اش را شبی از مسجدالحرام (مکه) به مسجدالاقصى (اورشلیم) که پیرامون آنرا برکت دادیم، سیر داد تا آیات خود را به او بنمایاند.»

گروهی از تفسیرکنندگان قرآن مفاهیم آیه‌های ۱۷ و ۱۸ سوره نجم را مؤید مدلول آیه ۱ سوره بنی‌اسرائیل (اسراء) و دلیل درستی افسانه معراج محمد قرار داده‌اند. مفاهیم دو آیه یادشده حاکی است که: «دیدگان او از مشاهده آیات و نشانه‌های «الله» نه منحرف شد و نه به اشتباه افتاد.»

تردید نیست، همانگونه که محمد بسیاری از اصول و احکام قرآن را از زرتشتی‌ها و موسوی‌ها اقتباس کرده، سفر معراج را نیز از سفر «اردویراف» Ardviraf مقدس زرتشتی به آسمانها و بازگشت او به زمین و نیز معراج بوحنّا و اشعیاء به آسمانها که شرح آن در تورات و انجیل آمده برداشت کرده است تا از این جهت از آنها عقب نماند.

در باره چگونگی معراج و یا مسافرت محمد به آسمانها حدیث‌نویسان و نویسندگان اسلامی شرح‌های گوناگون به‌رشته نگارش درآورده‌اند. محمد حسنین هیکل در کتاب زندگی محمد،^۱ نوشته است که معراج محمد اندکی پیش از هجرت او به مدینه (شب ۲۱ ماه رمضان و یا به قولی ۲۷ ماه رجب سال دوازدهم بعثت، ۶۲۱ میلادی)، پس از نماز عشاء، هنگامی که محمد در خانه «ام هانی» دختر عموی خود خفته بود، روی داد. ولی نویسنده این کتاب، برتری می‌دهد شرح افسانه‌ای معراج محمد به آسمانها را از صحیح البخاری^۲ بیاورد، زیرا به‌گونه‌ای که در فصل پیش (سیزدهم) گفته شد، تمام علما و فقها و مقامات اسلامی در سراسر جهان بدون استثناء درستی و اعتبار احادیث صحیح البخاری را تأیید کرده‌اند. صحیح البخاری در حدیث شماره ۲۲۷ جلد پنجم از صفحه ۱۴۲ تا ۱۴۸ می‌نویسد، «انس بن مالک» از قول «مالک بن

^۱ Muhammad Husayn Haykal, *The Life of Muhammad*, trans. Ismail Ragi A. al Farouqi (U.S.: 1976).

^۲ *Sahih Al-Bukhari*, 9 vols., trans. Dr. Muhammad Muhsin Khan (Lahore: kazi Publications, 1979).

صعصعه» روایت می کند که محمد گفته است: «هنگامی که من در (الحاتم) ویا (الحجر) دراز کشیده بودم، ناگهان شخصی نزد من آمد و سراسر بدنم را پاره کرد.» «انس بن مالک» می گوید، من از «الجرود» پرسش کردم: «مفهوم این عمل چیست؟» پاسخ داد: «یعنی اینکه از ناحیه گردن تا بالای موهای آلت تناسلی اش را پاره کرد.» بعد، محمد پیامبر «الله» ادامه می دهد: «سپس او قلب مرا درآورد. پس از آن یک سینی طلا که (سینی طلای ایمان) نامیده می شد، نزد من آورد و قلبم را با آب ایمان شستشو داد و بعد آنرا با درونمایه سینی طلا که نیروی ایمان بود، پر کرد. آنگاه آنرا به محل اولیه اش برگرداند. سپس حیوان سفیدی که کوچک تر از قاطر و بزرگتر از الاغ بود، نزد من آورد.»

در این هنگام «الجرود» پرسش کرد: «آیا آن حیوان براق بود و یا ابوحمزّه؟» «انس» می گوید، من پاسخ دادم: «براق.» محمد می گوید: «گامهای آن حیوان به اندازه ای بزرگ بود که تا آنجائی که چشم آن حیوان نیروی بینش داشت، ادامه می یافت.» محمد ادامه می دهد: «من به اتفاق جبرئیل روی (براق) سوار شدم و حیوان شروع به حرکت کرد و ما را به آسمان اول برد. هنگامی که به دروازه آسمان اول رسیدیم، جبرئیل به دربان آسمان اول دستور داد، در را باز کند. دربان پرسش کرد، شما کی هستید؟ جبرئیل پاسخ داد، او جبرئیل است. دربان پرسش کرد، چه کسی شما را همراهی می کند؟ جبرئیل پاسخ داد، محمد بن عبدالله. دربان پرسش کرد، آیا محمد با دعوت به اینجا آمده است؟ جبرئیل پاسخ مثبت داد. در این زمان، دربان آسمان اول به من خوش آمد گفت و دروازه را به روی ما گشود.»

محمد ادامه می دهد: «نخستین شخصی که من در آسمان اول مشاهده کردم، (آدم ابوالبشر) بود. جبرئیل اظهار داشت، این (آدم ابوالبشر) پدر توست، به او سلام کن. من به (آدم) سلام کردم. او پاسخ سلام مرا داد و افزود، تو فرزند و پیامبر پاک نهاد و با ایمان به آسمان اول خوش آمدی. سپس، (آدم) هم به من و جبرئیل ملحق شد و سه نفری روی براق نشستیم.

براق به حرکت ادامه داد، تا به آسمان دوم رسید. جبرئیل از دربان آسمان دوم خواست تا دروازه آسمان را بگشاید. دربان پرسش کرد، تو کی هستی؟ جبرئیل پاسخ داد، او جبرئیل است. دربان افزود چه کسی با توست؟ جبرئیل پاسخ داد، محمد. دربان پرسش کرد، آیا محمد به آسمان دعوت شده است. جبرئیل پاسخ مثبت داد. آنگاه دربان آسمان دوم به من خوش آمد گفت و دروازه آسمان دوم را باز نمود. من در آسمان دوم، (یحیی) و (عیسی) را که پسرعموهای یکدیگر هستند، دیدار کردم. جبرئیل به من اظهار داشت، این افراد (یحیی) و (عیسی) هستند، به آنها سلام کن. من به آنها سلام کردم. آنها سلام مرا پاسخ دادند و اظهار داشتند، ای برادر و پیامبر پرهیزکار، خوش آمدی.»

محمد در ادامه این افسانه می گوید: «سپس جبرئیل مرا به آسمان سوم برد و از دربان آسمان سوم خواست که دروازه آنرا برویم بگشاید. دربان پرسش کرد، تو کی هستی؟ جبرئیل پاسخ داد، من جبرئیل هستم. پرسش شد، چه کسی ترا همراهی می کند؟ پاسخ داد، محمد بن عبدالله. دربان پرسش کرد، آیا او به آسمان فراخوانده شده است؟ جبرئیل پاسخ مثبت داد. دربان خوش آمد گفت و دروازه آسمان سوم را باز کرد. در آسمان سوم، من (یوسف) را مشاهده کردم. جبرئیل به من گفت، این (یوسف) است، به او سلام کن. من به (یوسف) سلام کردم. یوسف سلام مرا پاسخ داد و گفت، ای برادر و پیامبر پاک نهاد، خوش آمدی.»

صحیح البخاری، جمله‌های یکنواخت بالا را بدون تغییر و یا کم و زیاد، در هر آسمانی تکرار می کند تا محمد به آسمان هفتم می رسد. ولی نویسنده از تکرار جمله‌ها و مطالب یکنواخت و تکراری خودداری و اضافه می کند که بر پایه نوشته صحیح البخاری محمد در آسمان چهارم (ادریس) در آسمان پنجم (هارون) و در آسمان ششم (موسی) را ملاقات می کند. در آسمان ششم بین (موسی) و محمد گفتگویی به شرح زیر رد و بدل می شود:

محمد می گوید: «هنگامی که من عازم آسمان هفتم بودم و می خواستم آسمان

ششم را ترک کنم، (موسی) شروع به گریه کرد. سبب گریه را از او جویا شدم. (موسی) گفت، سبب گریه‌اش آنست که پس از او پیامبر جوانی به رسالت برگزیده شده که پیروانش به مراتب بیش از پیروان او (موسی) به بهشت خواهند رفت.»

سپس، با همان تشریفات که برای سایر آسمانها ذکر شده، جبرئیل فرشته، محمد را به آسمان هفتم می‌برد. در آسمان هفتم محمد موفق به دیدار «ابراهیم» می‌شود. محمد در باره دیدار آسمان هفتم می‌گوید: «در آسمان هفتم، جبرئیل مرا به (سدرۃالمنتهی) یعنی بزرگترین درخت جهان برد. میوه‌های درخت یادشده، شبیه کوزه‌هایی بود که در شهر (حجر) در نزدیک مدینه می‌سازند و برگ‌هایش به اندازه گوشه‌های فیل بودند. جبرئیل گفت، به این درخت که بزرگترین درخت جهان است نگاه کن. در حوالی این درخت چهار رودخانه وجود دارد که دوتای آنها غیر قابل مشاهده و دوتای آنها قابل مشاهده است. من از جبرئیل پرسش کردم، ممکن است در باره آنها توضیح بیشتری بدهد. جبرئیل پاسخ داد، آن دو رودخانه غیر قابل مشاهده در بهشت و دو رودخانه قابل مشاهده، یکی رود نیل و دیگری رود فرات می‌باشند. آنگاه، جبرئیل (بیت المعمور) را به من نشان داد و سه ظرف برای من آورد که یکی پر از شراب، دیگری پر از شیر و سومی پر از عسل بود. من ظرف شیر را از جبرئیل پذیرش کردم. جبرئیل اظهار داشت که خوشبختانه من آشامیدنی مجاز دین اسلام را گزینش و پذیرش کردم.»

محمد، ادامه می‌دهد: «سپس به من دستور داده شد که من و پیروانم باید روزی پنجاه مرتبه نماز بگزاریم. هنگامی که به آسمان ششم باز گشتم، (موسی) پرسش کرد، چند مرتبه نماز در روز برای مسلمانان مقرر شد. پاسخ دادم، پنجاه مرتبه. (موسی) اظهار داشت، پیروان تو انائی ندارند، روزی پنجاه مرتبه نماز بگزارند. او همچنین افزود که او قبلاً این مورد را در باره بنی اسرائیل تجربه کرده و به این نتیجه رسیده است که پیروانش نمی‌توانند در روز آن اندازه نماز بگزارند. بنابراین، (موسی) به من توصیه کرد، دوباره

به آسمان هفتم بازگردم و از (الله) بخواهم که در این باره تخفیفی برای مسلمانان قایل شود. من به سفارش (موسی) دوباره به آسمان هفتم رفتم و (الله) ده مرتبه از پنجاه مرتبه نماز را برای مسلمانان تخفیف داد. آنگاه دوباره به آسمان ششم نزول کردم. (موسی) باز هم به من سفارش کرد که چهل مرتبه نماز در روز برای مسلمانان تکلیف بزرگی است و دوباره باید به آسمان هفتم بروم و با (الله) در باره تخفیف بیشتر چانه بزنم. این بار (الله) ده مرتبه دیگر تخفیف داد و مقرر کرد، مسلمانان تنها سی مرتبه در روز نماز بگذارند. دو مرتبه دیگر همین موضوع تکرار شد و هر مرتبه (موسی) از من خواست، به آسمان هفتم بازگردم و با (الله) چانه بزنم. من هم به سفارش (موسی) عمل کردم تا سرانجام، (الله) موافقت کرد که مسلمانان تنها پنج مرتبه در روز نماز بگذارند. این بار نیز (موسی) اظهار داشت که او این کار را در باره بنی اسرائیل تجربه کرده و یقین دارد که مسلمانان توانائی ندارند، روزی پنج مرتبه نماز بگذارند. من به (موسی) پاسخ دادم که به اندازه کافی از (الله) درخواست تخفیف کرده‌ام و دیگر شرم دارم که از او درخواست تخفیف بیشتری بکنم و از اینرو به فرمان (الله) تسلیم می‌شوم. هنگامی که در صدد ترک آسمان هفتم بودم، صدائی شنیدم که می‌گفت: [من به پرستندگانم تخفیف کافی داده و فرمان خود را در این باره صادر کرده‌ام.] «

به گونه‌ای که در بالا گفتیم شرح این افسانه از حدیث شماره ۲۲۷ جلد پنجم صحیح البخاری از صفحه ۱۴۲ تا ۱۴۸ اقتباس شده، ولی صحیح البخاری در حدیث شماره ۳۴۵ جلد اول در کتاب نماز، هنگامی که در باره چگونگی مقرر شدن پنج مرتبه نماز در روز برای مسلمانان سخن می‌گوید، افسانه معراج را با جزئیات دیگری به شرح زیر بیان می‌کند:

«ابوذر» از قول محمد پیامبر (الله) روایت می‌کند که وی گفته است: «هنگامی که من در مکه بودم، شبی به گونه ناگهانی تاق اتاق باز شد و جبرئیل از آنجا به داخل اتاق فرود آمد و سینه مرا باز کرد و آنرا با آب زمزم شستشو داد. سپس محتویات یک سینی طلائی را که پر از عقل و ایمان بود، در سینه

من ریخت و دوباره آنرا بست. آنگاه مرا به نزدیکترین آسمان برد.»

محمد با همان شرح و تشریفاتى که در حدیث شماره ۲۲۷ جلد پنجم شرح داده شد، وارد آسمان نخست می‌شود. محمد می‌گوید: «در آسمان اول مردی را دیدم که در آسمان نشسته بود و گروهی در سمت چپ و گروهی در سمت راست او گرد آمده بودند. این مرد هنگامی که به سمت راست خود نگاه می‌کرد، می‌خندید و زمانی که به سمت چپش نظر می‌انداخت، به گریه می‌افتاد. از جبرئیل پرسش کردم، این شخص کیست؟ جبرئیل پاسخ داد، او (آدم ابوالبشر) است. افرادی که در سمت چپ و راست او نشسته‌اند، روحهای فرزندان هستند. افرادی که در سمت راست او نشسته‌اند، اهل بهشت و کسانی که در سمت چپش نشسته‌اند، دوزخی‌ها هستند. بهمین دلیل است که هنگامی که او به سمت راست خود نگاه می‌کند، به خنده می‌افتد و زمانی که به سمت چپش نگاه می‌کند، گریه سر می‌دهد.»

«انس بن مالک» از قول «ابوذر» می‌گوید، محمد پیامبر «الله»، آدم، ادریس، موسی، عیسی و ابراهیم را در آسمان دیدار کرد، ولی از اینکه دیدار هر یک از آنها در چه آسمانی انجام گرفت، شرحی به میان نمی‌آورد و تنها اظهار می‌دارد که پیامبر «الله» آدم را در نزدیکترین آسمان و ابراهیم را در آسمان ششم دیدار کرد.

محمد می‌افزاید: «سپس، جبرئیل مرا به محلی برد که من در آنجا صدای خش خش قلم را روی کاغذ شنیدم.» (باید توجه داشت که تاریخ‌نویسان و نویسندگان نوشته‌اند که صدای خش خش قلم یادشده، صدای قلم «الله» بوده که مشغول ثبت حساب بندگان خود و اعمال و رفتار آنها بوده است.)

«ابن هضم» و «انس بن مالک» سپس از قول محمد، دیدار وی با «موسی» و همان افسانه چانه‌زنی با «الله» و کم کردن وظایف مسلمانان از پنجاه مرتبه به پنج مرتبه نماز در روز را روایت می‌کنند.

تنها مورد تازه‌ای که در این حدیث نسبت به حدیث ۲۲۷ جلد پنجم وجود دارد، آنست که محمد می‌گوید، هنگامی که جبرئیل مرا به «سدرۃالمتنه» و

یا بزرگترین درخت موجود در جهان برد، مشاهده کردم که درخت یادشده دارای رنگهای شگفت آوری بودند که نمی توان آنرا به شرح و توضیح آورد. محمد می افزاید، سپس جبرئیل مرا به بهشت برد. در آنجا خیمه‌هایی دیدم که دیوارهای کوچک آن از مروارید و کف آن از مشک ساخته شده بود.

باز نمود نویسنده

اگرچه افسانه رؤیاگونه معراج آنقدر سست و بی پایه و تهاخره آمیز است که رویدادهای مسخره آنرا حتی به کودکان خردسال عقب افتاده نیز نمی توان خورانید و از اینرو لزومی به نقد آن به نظر نمی رسد، با این وجود، شرح چند نکته در باره افسانه یادشده، خالی از ظرافت نیست:

۱- آنجا که محمد می گوید، چندین بار بین آسمان ششم و هفتم رفت و آمد کرده و هر بار به سفارش (موسی) در باره کاستن از شمار دفعات نماز که مسلمانان در روز باید به جا بیاورند، با «الله» چانه زده و سرانجام موفق شده است، شماره دفعات نماز را از پنجاه مرتبه به پنج مرتبه در روز کاهش دهد، گویا مدلول آیه ۵۰ سوره قمر را فراموش کرده است که از قول «الله» می گوید: **وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ** «و فرمان ما در عالم یکی است و باید در سرعت چشم بهمزدن انجام پذیرد.»

ای کاش، محمد دست کم برای نگهداری حیثیت و ارزش خود، برای «الله» خود ساخته اش یک اعتبار ظاهری باقی می گذاشت و اینچنین با شرف و حیثیت او بازی نمی کرد. آیا هیچ انسانی که از خرد میانه برخوردار است، می تواند حتی تصور کند که «الله» آیه ای نازل کند و بگوید: «فرمان ما در عالم یکی است و باید در سرعت چشم بهمزدن انجام پذیرد»، آنگاه به پیامبر برگزیده اش اجازه دهد، دست کم پنج بار او را مجبور به تغییر عقیده و شکستن فرمانش کند؟ آیا هیچ منطقی می تواند باور کند، اللهم که آفریننده تمام جهان هستی و موجودات آنست، آنقدر از خرد و درایت تهی است که توان ندارد، برای آفریده هایش تصمیم بگیرد که آنوقت بنده ناتوانش باید او را

هدایت به اندیشه راست و درست کند؟ در اصول مدیریت می خوانیم که یکی از فروزه های مدیریت آنست که مدیر پیوسته در تصمیماتی که می گیرد با برجا باقی بماند. یک مدیر کاردان و لایق آنست که به اندازه کافی بیندیشد و پس از اینکه فرمانی صادر کرد، در نگهداری و اجرای آن استوار بماند. ولی به نظر می رسد، اللّهی که محمد در ذهن خود ساخته - و بدون تردید فروزه هایش از کار داده های انسانی خودش سرچشمه می گیرد - یک «الله» چند شخصیتی و فرونهادی است که از هرگونه نیوندی تهی بوده و پیامبر برگزیده اش قادر است با مغز، اندیشه، تصمیم و اراده او بازی کند و به آسانی و سادگی او را دوباره و سه باره و چند باره وادار به تغییر اراده و فرمانش بکند. به راستی می توان گفت که اگر فروزه «عدل» که یکی از اصول پنجگانه مذهب شیعه گری است، در «الله» کاربرد راستین می داشت و تئوریهای عدل «الله» و «بهشت» و «دوزخ» درست می بود، هیچیک از بندگان «الله» بیش از خود محمد شایستگی سوخته شدن به آتش دوزخ را نداشت. زیرا هیچکس بیش از محمد برای سود شخصی خود با شرف و حیثیت «الله» این چنین بازی نکرده و اینسان او را خوار و بیمقدار ننموده است.

۲- نکته دوم در باره سینی طلائی است که محمد می گوید، پیش از آغاز معراج، جبرئیل با خود حمل می کرده و قلب او را با درونمایه آن سینی طلا که عقل و ایمان بوده، پر کرده است. آنهایی که با الفبای اصول و احکام اسلام اندک آشنائی دارند، می دانند که در اسلام استفاده از طلا و ابریشم برای زنان حلال، ولی برای مردان حرام بوده و استفاده از ظروف طلا برای زن و مرد، هر دو در اسلام حرام است. آنوقت می توان پندار کرد، اللّهی که خود فرمان حرام بودن کاربرد طلا را صادر کرده، در دستگاهش از این ماده حرام (سینی طلا) موجود داشته و به فرشته خود دستور دهد، برای پیامبرش از فلز حرام طلا که خود دستور منع استعمال آنرا صادر کرده، استفاده نماید؟ آیا پیامبری که با گستاخی چندین بار با «الله» چانه می زند تا شماره دفعات نماز پیروانش را از پنجاه مرتبه به پنج مرتبه در روز کاهش دهد، نباید دست کم از جبرئیل فرشته

که از سوی «الله» برای او دستور دینی می آورد، پرسش کند، چگونه است که «الله» برای پیروانش فرمان حرام بودن استعمال طلا را صادر نموده، ولی خود در دستگاه کبریائی اش از این ماده حرام استفاده به عمل می آورد؟

اینهمه پرسشهای بدیهی را باید در اندیشه های شیدنهاد انسانی جستجو کرد که بر پایه تئوری «زیگموند فروید» پدر دانش روانشناسی زمان حاضر، ناکامی های زمان طفولیت او را گرسنه کسب قدرت کرده و چون از هوش و درایت کافی برخوردار است، برای به دست آوردن هدف، عنوان پیامبری به خود می بندد و از هر عاملی که سر راهش سبز شود، چه نیک و چه بد، چه زشت و چه زیبا و چه انسانی و چه جنایت گونه بهره می گیرد.

۳- نکته سوم در باره اختلاف مفاهیم حدیث ۳۴۵ جلد اول با حدیث ۲۲۷ جلد پنجم کتاب صحیح البخاری است. حدیث ۲۲۵ جلد پنجم، دیدار محمد با «ابراهیم» را در آسمان هفتم، ولی حدیث ۳۴۵ جلد اول، دیدار محمد با «ابراهیم» را در آسمان ششم ذکر می کند. ممکن است این ناهمگونی فرآورده گفتار عامیانه «دروغگو حافظه ندارد»، بوده و از لاج بازیهای خود محمد سرچشمه گرفته باشد و شاید هم این تضاد، دست آمد ریاکاریهای حدیث نویسان اسلامی باشد. ولی در هر دو شکل، نتیجه آن برای افسون کردن ذهن و درایت توده های مردم و فرمانروائی کردن بر آنها یکی است.

هنگامی که افراد بشر نیروی خرد و بینش خود را در چارچوب اوهام و خرافات زندانی می کنند، مهار فهم و ادراک خود را به دست کنداگران دینی می سپارند و هوش و درایتشان را قربانی هدفهای قدرت خواهان و سودجویان ریاکاری که با سلاح مذهب به بهره گیری از افراد بشر برخاسته اند، میکنند؛ دکان های حيله گران دینی اوج و رونق می گیرد و راستای گستاخی آنها در بسپوده گونی به درجه ای می رسد که دیگر برای قربانیان جنایات خود هیچگونه ارزشی قایل نبوده و با مستی سخنان بسپوده و ذکر رویدادهای مسخره و خنده آور در تمام عمر بر گرده آنها سوار می شوند و از آنها بهره کشی می کنند. آیا آنهایی که مدتی از وقت گرانبهای خود را در هر شبانه روز به خم و راست شدن و

پیشانی ساییدن به تکه‌ای خاک متراکم شده تلف می‌سازند، از افسانه خنده‌آور معراج که اساس و پایه نماز را تشکیل می‌دهد، آگاهی دارند؟ و آیا این افراد هیچ در معنی و مفهوم کلمات و جمله‌هایی که در هنگام برگزاری نماز بر زبان می‌آورند، غور و اندیشه کرده‌اند؟ آیا مسلمانانی که چندین مرتبه در روز نماز می‌گزارند و وقت و زمان پربهای خود را در راه ذکر مثنی اوراد بیمعنی تلف می‌کنند، می‌دانند، عبارت «الله اکبر» به گونه‌ای که در فصل دهم همین کتاب آوردیم و بیش از هر عبارت دیگری در اذان و نماز و سایر دعا‌های روزانه مسلمانان به کار می‌رود، دلالت بر بزرگتر بودن بت «الله» از سایر بت‌های می‌کند؟

به امید روزی که ما به خود آئیم، ذهن و خرد خود را از بندهای خرافاتی که سوداگران دینی بر ما مهار کرده‌اند، آزاد سازیم و نیروهای سازنده خرد و کیاست خود را در راه بهزیستی هموعان خویش و شکوفائی هازمان انسانی به کار ببریم.

پیکره صفحه ۲۹۹، از افسانه «اسب افسونگر» که یکی از افسانه‌های کتاب شبهای عرب^۳ می‌باشد، برداشت شده است. چکیده این افسانه حاکی است که یک خردمند هندی، اسبی را که از عاج و چوب آبنوس ساخته شده، به یکی از پادشاهان ایران باستان هدیه می‌کند. اسب یادشده قادر است با پرواز در هوا، سوار خود را به هر نقطه و مکانی که وی در مغز اندیشه کند، برساند. زن و مردی که در پیکره بالا روی اسب دیده می‌شوند، یکی فیروزشاه ولیعهد پادشاه ایران و دیگری دختر بسیار زیبایی است که فیروزشاه در مسافرتی که با اسب یادشده انجام داده، از یکی از شهرهای دوردست با خود به مرکز پادشاهی پدرش می‌برد.

نه تنها بین افسانه معراج محمد و افسانه یادشده بالا از جهت تخیل پرواز در فضا برای رسیدن به هدف، شباهت آشکاری وجود دارد، بلکه اگر کسی افسانه «اسب افسونگر» را در کتاب شبهای عرب نخوانده و به پیکره مقابل

^۳ Lane, *One Thousand and One Night* (London: 1859).

نظر افکند، فکر خواهد کرد که سوار مرد، محمد و سوار زنی که پشت سرش قرار گرفته، فرشته جبرئیل است. زیرا، در مسافرت خیالی معراج نیز محمد در جلو و جبرئیل پشت او روی «براق» سوار شده است.

باید در نظر داشته باشیم که بر پایه تئوری «مثل» افلاطون، تمام عواملی که در این دنیا وجود دارند، اشکال نظری، ظاهری و غیر واقعی موجودات جاودانی هستند که در فضا و مکان جایی ندارند و تنها خداوند از ماهیت واقعی آنها آگاه است.^۱ بدین ترتیب، افراد انسان تنها از اشکال نظری و غیر راستین موجودات جاودانی که دانش آنها به اصطلاح تنها نزد خداوند وجود دارد، استفاده می‌برند.

اکنون بر پایه تئوری «مثل» افلاطون می‌توان گفت که دانش رسیدن به هدف، تنها نزد خداوند وجود دارد و ما افراد انسان تنها در تخیل از اشکال نظری موجودات واقعی بهره می‌بریم. اگر فرض کنیم این تئوری درست باشد، می‌توان گفت که محمد بن عبدالله، برای رسیدن فوری به هدف که کسب قدرت و فرمانروائی بر هموعان خویش بود، به تخیلات پیامبرشاهی و از جمله تصور معراج اندیشه‌گری کرد و فیروزشاه که از پیش قدرت حکومت را در میراث پدری خود محقق می‌دانست، برای بدست آوردن زیباترین دختر به تخیل «مثل» پرواز فضائی دست زد. این دو رویداد تخیلی، هر دو شکل‌های گوناگون بازتابهای «مثل» است که دانش راستین آنها به اصطلاح نزد خداوند وجود دارد؛ با تفاوت اینکه، افلاطون در شرح تئوری «مثل» از یک خدای واقعی بحث می‌کند که واقعیت اشکال ظاهری در این دنیا را در کنترل خود دارد و اجازه نخواهد داد، نهاد واقعی تئوریهائی که واقعیت آنها نزد خود اوست، بوسیله افراد مردم مسخ شود و برای مثال، یکی از بندهای ریاکارش گروهی از هموعان خود را قربانی هدفهای جاه‌طلبانه و قدرت‌جویانه خود بکند، ولی «الله» محمد بوسیله خود او به شکلی ساخته شده که کنترلی در تئوری



تصویر خیالی اسب افسونگر که به نظر می‌رسد از افسانه معراج محمد بن عبدالله واقعی‌تر باشد. به مطالب همین فصل و به ویژه صفحه‌های ۲۹۹ به بعد مراجعه فرمایید.

واقعیت‌ها ندارد و در فرهنگ اندیشه‌گری‌اش، نیک و بد، زشت و زیبا و اعمال مشروع و نامشروع همه تابع اراده آفریننده خود، یعنی پیامبر و هدفهای خودگامه‌اش می‌باشند. بهمین مناسبت، محمد این انسان نیرنگ‌بازی که تشنه قدرت است، برای جامه عمل پوشانیدن به هدفهای خودگامه‌اش، یک‌شبه بین زمین و آسمانهای لایتناهی بوسیله یک قاطر پل می‌زند، به آسمانها مسافرت می‌کند، از ارباب خیمه شب‌بازی‌اش کام می‌گیرد و همان شب به زمین باز می‌گردد.